

بسم الله الرحمن الرحيم
فرآیند خلقت
نگرش مبتنی بر قرآن کریم
توسط
دکتر اسرار احمد
بنیانگذار تنظیم اسلامی
ترجمہ شدہ توسط
دکتر ابصار احمد
لاہور
انجمن خدام القرآن مرکزی
2013

چاپ اول: نوامبر 2013

تعداد نسخہ: 1100

منتشر شدہ توسط: انجمن مرکزی

خدام القرآن لاہور

نام کتاب به لسان اردو : ایجاد و ابداع عالم سے عالمی نظام خلافت تک
مراحل تنزل و ارتقاء

نام انگلیسی کتاب : THE PROCESS OF CREATION

36-K, Model Town, Lahore-54700

تلفن: 3-35869501 فکس: 35834000

پست الکترونیکی: anjuman@tanzeem.org

وب سایت: www.tanzeem.org

چاپ در: چاپخانه شیرکت، لاهور

تذکر :

طبق روال و آرزوهای مادام‌العمر بنیانگذار فقیدمان، محترم دکتر اسرار احمد رحمہ اللہ علیہ ، ما، وارثان قانونی دکتر اسرار احمد، مجوز عمومی اعطا می‌کنیم و از همه دعوت می‌کنیم تا هرگونه مطالب صوتی، تصویری و نوشتاری ایشان را برای فروش یا توزیع رایگان و بدون هیچ گونه اجازه قبلی، تکثیر کنند. ما هیچ حق امتیاز و حق نشری درخواست نمی‌کنیم. اگر چند نسخه از مطالب تکثیر شده برای آرشیف کردن در اختیار ما قرار گیرد، سپاسگزار خواهیم بود. با این حال، ما حق اقدام قانونی در قبال هرگونه تحریف عمدی یا غیر عمدی ، نقل قول‌های نادرست، نقل قول‌ها یا ارجاعات خارج از متن سیاق و یا سوءاستفاده که به اعتبار ایشان و یا ما آسیب برساند را برای خود محفوظ می‌داریم.

فهرست مطالب

- پیشگفتار ترجمه فارسی (دری) 4
- پیشگفتار ترجمه انگلیسی 5
1. گذر از «واجب الوجود» به ممکن الوجود 9
2. مرحله اول در فرآیند تنزل (هبوط) و اصطلاحات قرآنی مربوطه.....
3. مرحله دوم تنزل (هبوط) : «خلق» 39
4. مرحله سوم تنزل (هبوط) 44
5. ایده تکامل زیستی یا بیولوژیک در زمین 46
6. نظریه داروین و کاستی‌های آن 53
7. تکمیل خلقت آدم علیه السلام و انتصاب به عنوان خلیفه 64
8. طغیان ابلیس و دلیل آن 73
9. دشمنی شیطان با انسان: نبرد بین خیر و شر 77
10. تکامل جنین در رحم مادر 87
12. تکامل فکری و اجتماعی بشریت 93

پیش گفتار ترجمه فارسی

با در نظر داشت اهمیت و حساسیت موضوع رساله داکتر اسرار احمد رحمه الله عليه با خصوصیت چندی بعدی بودن آن (بعد وحیانی ، بعد ساینسی ، بعد عرفانی و بعد فلسفی) دقت و احتیاط لازم را در سطح بالا ایجاب می کند و لازم دیده شد تا به هردو متن یعنی هم متن اردو و هم ترجمه انگلیسی متن اردو مراجعه شود و در یک وسعت دید با استفاده از هردو متن ترجمه فارسی اهتمام شود. الحمدلله که توفیق الله تبارک و تعالی یار شد تا این ترجمه فارسی تحقق پذیرد تا سهمی باشد در راستای گسترش دانش و علم. لازم است تا خاطر نشان شود که با وجود وفاداری به متن و حفظ امانت فحوی متن ترجمه این اثر گرانبها یک ترجمه آزاد است. نکته دیگری که قابل ذکر است این است که : همانطور که در فوق ذکر شد این ترجمه بر اساس دو متن یعنی اردو (اصلی) و انگلیسی (ترجمه از اردو) اهتمام شد در بعضی مقامات مطالب تا حدی تکرار است و تکرارها به طور عمدی به حال خود گذاشته شد زیرا این تکرارها در پیوند با پاراگراف های متفاوت یکجاشده اند و باقی گذاشتن این تکرارها در پاراگراف های متفاوت به قصد توضیحی بوده است. فهرست عناوین در ترجمه انگلیسی و ترجمه فارسی (دری) فرق و تفاوت دارند و این فرق بر این امر ابتناء دارد که برخی عناوین در ترجمه فارسی با همدیگر مدغم شده اند و اصل بحث و تسلسل بحث محفوظ بوده است. باید اذعان کرد که این ترجمه کم و کاستی های زیاد دارد اما باز هم تلاش صورت گرفته است امانت مفهوم و فحوا در حد رضایت منتقل شود.

عبدالصیر صهیب صدیقی

مدیر مرکز تحقیقاتی و پژوهشی تحلیل.

05.01.2026

پوتسدام - آلمان

Potsdam - Deutschland

پیشگفتار از ترجمه انگلیسی

اهتمام این رساله پرداختن به یکی از حادثترین و مغلق ترین موضوعاتی است که از آغاز تاریخ، اندیشه بشر را به خود مشغول ساخته است و مشغله بشر بوده است. داکتر اسرار احمد رحمه الله علیه با چنین پیش‌زمینه به بررسی این موضوع پرداخته است که چگونه «امکان» از دل «وجوب» پدید آمد و «وجود مشروط» از «ازلیت» سر برآورد. محتوای این اثر، با استناد بر منابع اسلامی، پاسخی است به برخی از رازآلودترین پرسش‌هایی که بشر با آن روبه‌رو بوده است. از این‌رو، این اثر حامل پیامی عمیق و معنادار است که گفتار اسلام و علم را از نو تعریف می‌کند. در این تحلیل پیچیده، دیدگاه‌های ارائه‌شده هماهنگی علم و دین را در چارچوب اعتقاد توحیدی علیت الهی تقویت می‌کند. نویسنده با رویکردی تطبیقی، کیهان‌شناسی مدرن را در کنار الهیات، عرفان و فلسفه قرار می‌دهد و بر این باور است که علم صرف و دانش محض «ساینسی» Scientific هرگز قادر نیست تا به مسئله آغاز مطلق جهان بپردازد و آنرا حل کند. اعتقاد اسلامی ریشه در یک هستی‌شناسی ontologic اصیل دارد که شامل آفرینش و طبیعت است و تا حدی با متون کهن کتاب پیدایش، هستی‌شناسی و معادشناسی شباهت دارد. در این رساله، داکتر اسرار احمد رحمه الله علیه با گردآوری منابع مرتبط با قرآنکریم و احادیث گهربار و مطهر رسول الله صلی الله علیه و سلم، کوشیده است نظریه را ارائه دهد که در آن «آفرینش یا خلقت» و «تکامل» در یک رشته هماهنگ به هم پیوند می‌خورند.

این رساله بر ایده‌هایی ابتناء دارد که توسط مرحوم داکتر اسرار احمد (1932-2010) در جزوه به لسان اردو از (یادداشت‌های مرحوم داکتر صاحب رحمه الله علیه) به عنوان «ایجاد و ابداع عالم (جهان) تا نظام جهانی خلافت، مراحل تنزل و ارتقاء» شرح و مورد بحث قرار گرفته است. با اضافه کردن نکاتی در اینجا و آنجا، مانند نام علماء و

دانشمندان، و چند سطر توضیحی، سعی کرده‌ام محتوای ترجمه شده موضوع را بسیار نزدیک و وفادار به جزوه داکتر صاحب به لسان اردو نگه دارم.

با توجه به قرار داشتن ما در مقطع خاصی از پیوستگی در رابطه با تاریخ فکری بشر، اکنون در موقعیت و وضع منحصر به فردی برای بازنگری و مذاقه مسائل فلسفی پیچیده گذشته هستیم. تکامل و پیشرفت های خیره کننده و عظیم در علوم فیزیکی و اجتماعی امروز ابزارهایی را در اختیار ما قرار داده است که می توان از آنها برای ارزیابی و بررسی نقادانه فرضیه ها و تئوری های ارائه شده توسط مفکرین بزرگ گذشته و تأیید، رد یا اصلاح این فرضیه ها و تئوری ها استفاده کرد. در عین حال، این گام مترقی دانش بشری، بصیرت و بینش های تازه را در رابطه با خود کلام وحیانی ارائه داده است، همانطور که توسط همان کلام وحیانی روشن شده است. نتیجه نهایی این هرمنوتیک دوطرفه، عقل تیزتر و رساتر و ابزارهای تحلیلی با دقت بیشتر است که می توان از آنها در مطالعه حادثترین و لاینحل ترین مسائلی که از دیرباز تخیل و پندار بشر را به خود مشغول داشته اند، بهره برد و بر آنها فوکس کرد. با توجه و در نظر داشت این پس زمینه است که داکتر اسرار احمد رحمه الله علیه به بررسی مسائل مربوط به فرآیند و جریان پدیده پرداخت که در مطابقت به آن «امکان» از «وجوب» و «امکان» از «ابدیت» پدید آمد و به ظهور رسید. باور و اعتقاد (ایمان) اسلامی بر یک «پروتولوژی protology» (دکترینی درباره چیزهای اولیه، از جمله خلقت و طبیعت، که تا حدودی شباهت به مواد ماقبل تاریخ در سفر پیدایش Genesis است)، هستی شناسی ontology و معادشناسی (بعث بعد از مرگ eschatology) اصیل ابتناء دارد. طوریکه در قبل ذکر شد، در این رساله، داکتر اسرار احمد رحمه الله علیه، با جمع آوری، گردآوری و تطبیق منابع مرتبط، که عمدتاً بر تعلیمات قرآن کریم و احادیث مطهر رسول الله صلی الله علیه و سلم ابتناء دارند، تلاش کرده است تا نظریه را مطرح کند که در اصل «خلقت Creation» و «تکامل Evolution» را در یک

هماهنگی با هم ترکیب می‌کند. این رساله ارجاعاتی به دیگر کتب مقدس مذهبی، شاعران عارف مشهور مانند مولوی جلال‌الدین بلخی رومی، شیخ سعدی رحمهم الله و علامه اقبال لاهوری رحمه الله علیه، همچنین ساینسدانان و کیهان‌شناسان دارد. محور اصلی این اثر، ارائه موضع قرآنکریم در رابطه با مسائل مرتبط به قلمرو و عرصه هستی به عنوان مراحل متمایز اما درهم تنیده (در یک بافت واحد) خلقت و تکامل است که همگی توسط خدای قادر مطلق که قرآنکریم او را الله می‌نامد، به اجراء در می‌آیند. این رساله، نظریه‌های کیهان‌شناسی cosmology، نجوم astronomy و زیست‌شناسی biology را با هم ترکیب می‌کند تا نشان دهد که نظم حاکم بر جهان، تصادفی و بی‌سامان نیست، بلکه نظام‌مند و هدفمند و سیستماتیک است. فرآیندها و جریاناتی که در نگاه محدود و سطحی نگر، تصادفی یا تخریبی می‌نمایند، در نگاه وسیع تر به دگرگونی و تغییر می‌انجامند که پایان و اختتام یک مرتبه وجود، هم‌زمان با آغاز مرتبه نو و جدید است؛ بدون هیچ‌گونه آسیب و خسارت جانبی یا زباله‌های باقی مانده، و همه در چارچوب قدرت مطلق خالق متعال. کیهان‌شناسی Cosmogony قرآنکریم، یک نظریه آفرینش و خلقت است که نوعاً منحصر به فرد است. روایت قرآنکریم از آفرینش و خلقت creation، از نظر جامعیت و دقت و موشگافی (خلقت از عدم creation ex nihilo) و تأثیر آن بر فلسفه و علم هردو، متمایز و مشخص است. عامل علی و سببی در سراسر نظم کیهانی مخلوق، کلمه الهی «کن» است. تغییر و تکامل، مختص جهان‌بینی است که بر تعلیمات قرآنکریم ابتناء دارد. داکتر اسرار احمد بر دوگانگی یا dualism آنتولوژیک ontologic یا هستی‌شناسانه انسان ترکیز و تأکید دارد (وجود روحی و وجود جسمی) فرآیند و پروسه تکاملی را تنها در بخش فیزیکی انسان (وجود جسمی انسان) تبارز می‌دهد؛ در حالی که مقام کامل آدم علیه السلام زمانی به او داده می‌شود که روح از قبل خلق شده فردی از عالم امر نشئت گرفته با او ملحق می‌شود. این رساله در درجه اول فراهم سازی تغذیه فکری برای دانشجویان فلسفه و کیهان‌شناسی و همچنین خواننده عمومی است تا در مورد پیام

اساسی قرآنکریم ، یعنی این زندگی ، تأمل کنند، این زندگی ، اگرچه زمینی است ، اما در گستره خود ابدی نیست.. از میان قلمروهای بی‌شماری که آفریده شده اند و تکامل یافته‌اند، این زندگی قرار است به عنوان آزمونی و آزمایشی برای ساکنانش عمل کند، که پیامدهای آن ، خوشایند یا عذاب‌آور، در قلمرو وجودی آینده، که در گستره و ماهیت خود ابدی است، به وقوع خواهد پیوست. این باور و اعتقاد آخرالزمانی به آخرت، باور و اعتقاد به آخرت را تشکیل می‌دهد که در آن عدالت برقرار خواهد شد. نویسنده محترم ، تا حدی متفاوت با اندیشه داکتر رفیع الدین و در واقع با بسط آن، به صورت تحلیلی سه مرحله/فاز تکامل ایدئولوژیک را ترسیم می‌کند. در اوج اولین مرحله تکاملی (اندیشه فکری) ابراهیم علیه السلام قرار دارد، زمانی که او با رد همه اشکال بت‌پرستی، توحید را تأیید کرد و صحه گذاشت . پس از این، لحظه مناسبی برای شروع تکامل اجتماعی بشر بود که اوج آن توسط حضرت محمد (صلی الله علیه و سلم) با تأسیس نظم اجتماعی-سیاسی اسلام در شبه جزیره عربستان حاصل شد. و اکنون شاهد سطح سوم و آخری این فرآیند یا پروسه تکاملی خواهیم بود، زمانی که ایمان واقعی اسلام در سطح جهانی حاکم شود. این ترجمه ابتدا در فصلنامه حکمت قرآن در چهار بخش منتشر شد و سپس به طور کامل اصلاح و ویرایش مجدد شد. من عمیقاً مدیون آقای رضا الحق از بخش انگلیسی آکادمی قرآن (انجمن خدام القرآن) هستم که در بسیاری از جاها ویرایش و زبان متن را بهبود بخشیده و آن را برای چاپ آماده کرده است.

داکتر ابصار احمد

رئیس

انجمن خدام القرآن

K-36، شهر مدل، لاهور، پاکستان.

1 - گذار از «وجوب» به «امکان»

مطابق اعتقاد و ایمان اسلامی، همه میدانند که تنها الله تبارک و تعالی «واجب الوجود» و «ابدی الوجود» است. بالعکس، گستره وسیع فضا و زمان و در مجموع خلقت و هستی (از جمله انسانها) تنها «بالتقوه potentialities»، «ممکن» و «حادث» هستند.

فرآیند و پروسه که بر اساس آن «امکان» از «وجوب» و «contingency» از «ابدیت» چگونه تحقق پذیرفته، موضوع بحث و جدل در میان متکلمان دانشمندان دینی است.

این فرآیند یا پروسه از چه مراحل گذر کرده است؟

آیا سیر نزولی از وجوب/ ابدیت (ازلیت) به امکان/ حدوث، وجود دارد؟

یا اینکه فرآیند و پروسه صعودی و تکاملی نیز در همه اینها دخیل بوده است؟

فلسفه کلاسیک و نوافلاطونی مجموعه از پاسخها را ارائه می کنند و در گشودن و حل این مسئله غامض تلاش کرده اند که از «واجب» به «ممکن» و از «قدیم» به «حدوث» سیر چگونه بوده است. این پاسخها حول این فرضیه متمرکز شده اند و بر محور آن می چرخند که «عقول ده گانه» (که در نهایت به عقل فعال ختم می شود) و «افلاک نه گانه» شکاف بین وجوب/ ابدیت و حدوث/ امکان را پر می کنند. پس در تحلیل و تجزیه نهایی، پاسخهای که حول این فرضیه متمرکز باشند، باید کنار گذاشته شوند و دور ریخته شوند، زیرا صحت این فرضیه یا تئوری نه با علوم تجربی قابل اثبات است و نه هم مدرک و سندی در تعلیمات وحیانی برای اثبات آن وجود دارد. به همین ترتیب، برخی از حکمای عارف بر اساس مراتب «احدیت» و «واحدیت» و مراتب دیگر تنزلات سته یا شش گانه را ارائه کرده اند که آن هم نه بر عقل ابتناء دارند

و نه هم بر نقل . در مراجعه با وحی آسمانی و تعلیمات وحیانی نه بحث تفصیلی و نه هم به صراحت بحثی به آن اختصاص داده شده است ، بلکه اکتفاء بر اشارات لطیف و غیر مستقیم بوده است ، زیرا که مقصد اصلی و اساسی « هدایت و صراط المستقیم » است. این به این معنی است که شیوه پرداختن غیر مستقیم و تمثیلی به این دلیل است که هدف اصلی «کلام وحی» پرداختن تفصیلی به امور عملی مربوط به هدایت و صراط مستقیم است. اموری که فوریت داشته و دغدغه مشترک همه انسان ها است تا بتوانند در روز رستاخیز به فلاح و سعادت دست یابند.

از این رو، قرآنکریم نیازمندی های انسان عادی را در مرکز و کانون توجه قرار می دهد و توانایی ها و استعداد های فکری آن را مدنظر می گیرد. در نتیجه، قرآنکریم برای پرداختن به موضوعاتی که بیشتر جنبه فلسفی، دانشگاهی، معرفت شناسی عالی و واقعیت های لطیف معنوی دارند، به اشارات کلی بسنده و اکتفاء می کند. برای کسانی که از ذهنی تیزبین و حساسیت های معنوی عالی برخوردارند، همین «اشارات کلی» برای روشن ساختن این مسائل کفایت می کند؛ چنان که ضرب المثل فارسی می گوید: « عاقلان را اشارت بس ».

در مرحله کنونی از سیر فکری بشر، دانش بشری به نقطه ای رسیده است که قادر به فراتر رفتن از بررسی مسائل مربوط به نظام آفرینش و خلقت و طراحی هوشمند شده است؛ اکنون آغاز به تحقیق و بررسی در مسائلی در رابطه با واقعه و رویداد خلقت کرده است. آن علم و دانشی که از همان ابتداء بر اساس «علم اسماء» به آدم علیه السلام داده شد، مظهري از یک پتانسیل (Potentially) یا ظرفیت نهفته بالقوه در وجود انسان بوده است. «علم اسماء» پس از گذر و سیر از مراحل متعدد و بی شماری ظهور و بروز و شکوفائی ، اکنون به جای رسیده است که فراتر از « تخلیق » و « تسویه » بر در « تکوین » یا « ایجاد و ابداع » بکوبد.

بی دلیل نیست که به گفته علامه اقبال لاهوری رحمه الله علیه ، فیلسوف شاعر، «حتی ستارگان نیز از عروج (یعنی پیشرفت در دانش علمی و فناوری) انسان نگرانند». پس از تسلط انسان بر نیروهای طبیعی بر اساس دانش و علم الاسماء که بالقوه به او داده شده است ، از طریق توسعه تدریجی (بالفعل) آن علم و دانش ، نگاهش به سوی آسمانها و ستارگان «مرز نهایی» و توضیح واقعه خلقت معطوف شده است. در این رساله، ما سعی خواهیم کرد پیدایش کائنات را با تأمل عمیق تر بر آیات مبارکه قرآنکریم و همگرایی آن آیات مبارکه را با برخی از نکات علم کیهان شناسی، اختریفی و زیست شناسی مدرن ، آشکار کنیم.

2 - مرحله نخست در فرآیند تنزل (هبوط) و اصطلاحات قرآنی مرتبط:

قرآنکریم امر کلامی الله تبارک و تعالی را یعنی کلمه «کُنْ!» را اساس «ایجاد و ابداع» قرار داده است که بر اساس آن فرآیند و پروسه پیدایش و تخلیق یا رویداد خلقت آغاز شده است، به تعبیر قرآنکریم:

آیه مبارکه 117 سوره مبارکه البقره:

بَدِيعِ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ ۗ وَإِذَا قَضَىٰ أَمْرًا فَإِنَّمَا يَقُولُ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ ﴿117﴾

(117) پدید آورنده آسمانها و زمین است، و چون به کاری اراده فرماید، تنها به آن می گوید: « باش »، پس می شود.

آیه مبارکه 47 سوره مبارکه آل عمران :

قَالَتْ رَبِّ أَنِّي يَكُونُ لِي وَلَدٌ وَلَمْ يَمَسِّنِي بَشَرٌ ۗ قَالَ كَذَلِكَ اللَّهُ يَخْلُقُ مَا يَشَاءُ ۗ إِذَا قَضَىٰ أَمْرًا فَإِنَّمَا يَقُولُ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ ﴿47﴾

(47) (مریم) گفت: «پروردگارا! چگونه مرا فرزندی خواهد بود، در حالی بشری به من دست نزده است؟» (فرشته) گفت: « خداوند بدینسان هر چه را بخواهد می آفریند،

(و) هر گاه که اراده چیزی کند، فقط به آن می گوید: « موجود باش » پس (آن بی درنگ) موجود می شود.

آیه مبارکه 35 سوره مبارکه مریم:

مَا كَانَ لِلَّهِ أَنْ يَتَّخِذَ مِنْ وَّلَدٍ سُبْحٰنَهُ ۗ إِذَا قَضَىٰ أَمْرًا فَإِنَّمَا يَقُولُ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ ﴿35﴾

(35) (هرگز) شایسته خدا نیست که فرزندی بگیرد، اومنزه است، هرگاه کاری را فرمان دهد (و بخواهد) ، فقط به آن می گوید : «موجود شو» پس (بی درنگ) موجود می شود.

آیه مبارکه 68 سوره مبارکه مؤمن :

هُوَ الَّذِي يُحْيِي وَيُمِيتُ فَإِذَا قَضَىٰ أَمْرًا فَإِنَّمَا يَقُولُ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ ﴿68﴾

(68) او کسی است که زنده می کند و می میراند، پس هنگامی که چیزی را بخواهد، تنها به او می گوید: «موجود شو» پس (بی درنگ) موجود می شود.

این چهار آیه مبارکه که در بالا ذکر شده اند معنای یکسانی را به فهم می رسانند و در یک استنتاج که بر فهم این چهار آیه مبارکه ابتناء دارد ، این است که هرگاه الله تعالی در مورد امری اراده کند ، کافی است که امر «کن» (یعنی باش!) را بگوید و آن امر انجام می شود --- امر کلامی الله تعالی «کلمه کن» تنها امری است که برای ایجاد یک چیز یا رویداد لازم و ضروری است. دو آیه مبارکه دیگر در این مورد شایان توجه است:

● آیه مبارکه 40 سوره مبارکه النحل:

إِنَّمَا قَوْلُنَا لِشَيْءٍ إِذَا أَرَدْنَاهُ أَنْ نَقُولَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ ﴿40﴾

(40) فرمان ما به هر چیز که چون اراده اش کنیم ، فقط این است که به او گوئیم : «موجود باش » پس (بلا فاصله) موجود می شود.

● آیه مبارکه 82 سوره مبارکه یاسین:

إِنَّمَا أَمْرُهُ إِذَا أَرَادَ شَيْئًا أَنْ يَقُولَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ ﴿82﴾

(82) جز این نیست که فرمان او، چون چیزی را اراده کند، (این است) که به آن می گوید: «موجود شو» پس (بی درنگ) موجود می شود.

رابطه بین «کلمه الله تعالی» «کُن» و ایجاد یک چیز یا یک واقعه و رویداد، نسبت مستقیم با تفسیر معنای «کلمه» دارد. قرآنکریم مکرر به احکام شرعی و دساتیر، احکام اخلاقی فردی و اجتماعی، احکام قضایی و قوانین وضع شده توسط الله تبارک و تعالی به عنوان «کلمات» یا «الفاظ» الله تعالی اشاره می کند، زیرا همه این امور در واقع نتیجه و حاصل «کلمه الله» هستند. با این حال، کاملاً ممکن است که اشاره به «کلمات پروردگرم» و «کلمات الله» به عنوان «بی حد و حصر و پایان ناپذیر» در دو آیه مبارکه زیر، به اشیاء و امور در نظام خلقت اشاره داشته باشد. همانطور که علم و حکمت خداوند بی حد و حصر است، کاملاً ممکن است که این «بی نهایتی» تا حدی در حوزه نظام خلقت منعکس شده باشد و بازتاب داشته باشد. اگر این تفسیر قابلیت پذیرش داشته باشد و قابل قبول باشد پس، هر موجود مخلوق منحصر بفرد، مظهر یک امر الهی «کُن» باشد! خواهد بود. این دو آیه مبارکه به شرح زیر است:

آیه مبارکه 109 سوره مبارکه الکهف:

قُلْ لَوْ كَانَ الْبَحْرُ مِدَادًا لِكَلِمَاتِ رَبِّي لَنَفِدَ الْبَحْرُ قَبْلَ أَنْ تَنْفَدَ كَلِمَاتُ رَبِّي وَلَوْ جِئْنَا بِمِثْلِهِ مَدَدًا ﴿109﴾

(109) (ای پیامبر!) بگو: «اگر دریا برای (نگارش) کلمات پروردگرم جوهر شود؛ قطعاً دریا به پایان می رسد، پیش از آنکه کلمات پروردگرم پایان یابد، هر چند همانند آن (دریا) به کمک آن بیاوریم».

● آیه مبارکه 27 سوره مبارکه لقمان :

وَلَوْ أَنَّ مَا فِي الْأَرْضِ مِنْ شَجَرَةٍ أَقْلَامٌ وَالْبَحْرُ يَمُدُّهُ مِنْ بَعْدِهِ سَبْعَةُ أَبْحُرٍ مَا نَفِدَتْ كَلِمَاتُ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ عَزِيزٌ حَكِيمٌ ﴿27﴾

(27) و اگر (همه ی) درختان روی زمین قلم شود، و دریا (مربک گردد) و هفت دریای دیگر به مدد آن بیاید، سخنان خدا پایان نمی یابد، بی تردید خداوند پیروزمند حکیم است.

صرف نظر از روش و اسلوب عمومی آیات مبارکه فوق، در قرآن کریم، از میان تمام آفریده‌ها و مخلوقات الله متعال، تنها حضرت عیسی مسیح (علیه السلام) به طور خاص «کلمه الله» اعلام و خوانده شده است همانطور که در آیه مبارکه 39 سوره آل عمران، ضمن بشارت تولد یحیی علیه السلام به زکریا (علیه السلام)، حضرت یحیی (علیه السلام) «مُصَدِّقًا بِكَلِمَةٍ مِّنَ اللَّهِ» اعلام شده است .

● آیه مبارکه 39 سوره مبارکه آل عمران:

فَنَادَتْهُ الْمَلِكَةُ وَهُوَ قَائِمٌ يُصَلِّي فِي الْمِحْرَابِ أَنَّ اللَّهَ يُبَشِّرُكَ بِيَحْيَى مُصَدِّقًا بِكَلِمَةٍ مِّنَ اللَّهِ وَسَيِّدًا وَحَصُورًا وَنَبِيًّا مِّنَ الصَّالِحِينَ ﴿39﴾

(39) پس در حالی که او ایستاده در محراب نماز می خواند، فرشتگان او را ندا کردند که: «خداوند تو را به یحیی بشارت می دهد، (و او) تصدیق کننده ی کلمه خدا (عیسی) است، و سرور و خویششندار (از رغبت به زنان) و پیامبری از صالحان است.»

● آیه مبارکه 45 سوره مبارکه آل عمران:

إِذْ قَالَتِ الْمَلِكَةُ يَمْرُؤُا إِنَّ اللَّهَ يُبَشِّرُكَ بِكَلِمَةٍ مِّنْهُ ۖ اسْمُهُ الْمَسِيحُ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ وَجِيهًا فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَمِنَ الْمُقَرَّبِينَ ﴿45﴾

(45) و (به یاد آورید) هنگامی که فرشتگان گفتند: «ای مریم! خداوند تو را به کلمه ای از جانب خود، که نامش مسیح، عیسی بن مریم است؛ بشارت می دهد، در حالی که (او) در دنیا و آخرت آبرومند و از مقربان (در گاه الهی) است.

و به طور واضح تر و بین در آیه مبارکه ۱۷۱ سوره مبارکه نساء ذکر است که در بر دارنده جزئیات بیشتر است یعنی اینکه رابطه « کلمه الله تعالی » و حضرت عیسی علیه السلام را توضیح میدهد:

● آیه مبارکه 171 سوره مبارکه النساء :

يَا أَهْلَ الْكِتَابِ لَا تَغْلُوا فِي دِينِكُمْ وَلَا تَقُولُوا عَلَى اللَّهِ إِلَّا الْحَقَّ إِنَّمَا الْمَسِيحُ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ رَسُولُ اللَّهِ وَكَلِمَتُهُ أَلْقَاهَا إِلَى مَرْيَمَ وَرُوحٌ مِّنْهُ فَأَمْنُوا بِاللَّهِ وَرُسُلِهِ ۗ وَلَا تَقُولُوا ثَلَاثَةٌ انْتَهُوا خَيْرًا لَّكُمْ إِنَّمَا اللَّهُ إِلَهُ وَاحِدٌ سُبْحَانَهُ أَنْ يَكُونَ لَهُ وَلَدٌ لَهُ مَا فِي السَّمٰوٰتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ ۗ وَكَفَى بِاللَّهِ وَكِيلًا ﴿171﴾

(171) ای اهل کتاب! در دین خود غلو نکنید و درباره ی خدا جز حق نگویید، همانا مسیح عیسی پسر مریم فرستاده ی خدا و کلمه ی اوست؛ که او را به مریم القا نمود، و روحی از جانب اوست، پس به خدا و پیامبرانش ایمان بیاورید، و نگویید: (خداوند) سه گانه است، (از این سخن) باز آید که برای شما بهتر است، خدا تنها معبود یگانه است و از این که فرزندی داشته باشد پاک (و منزه) است، آنچه در آسمانها و آنچه در زمین است از آن اوست و خداوند برای کارسازی کافی است.

دلیل این امر ظاهراً این واقعیت است که اراده الله متعال با «تخلیق» و «تسویه» هر چیز، «تقدیر» و «هدایت» از جانب الله متعال به آن نیز تعلق گرفته است:

آیات مبارکه 1 - 3 سوره مبارکه اعلی:

سَبِّحْ اسْمَ رَبِّكَ الْأَعْلَى ﴿1﴾

(1) نام پروردگار بلند مرتبه ات را به پاکی یاد کن.

الَّذِي خَلَقَ فَسَوَّى ﴿2﴾

(2) (همان) که آفرید پس درست و استوار ساخت.

وَالَّذِي قَدَّرَ فَهَدَى ﴿3﴾

(3) و (همان) کسی که اندازه گیری کرد پس هدایت نمود.

همین «تقدیر» و «هدایت» است که در قلمرو و عرصه ماده بی جان (عالم فیزیکی) به شکل «قوانین طبیعت» یا «قوانین فیزیکی» تجلی می یابند. در قلمرو و عرصه نباتات یا گیاهان «قوانین حیاتی یا بیولوژیکی» به «قوانین فیزیکی» اضافه می شوند تا این قلمرو را تعیین و هدایت کنند. در دنیای حیوانات، «غرایز طبیعی» به قوانین فیزیکی و بیولوژیکی فوق الذکر افزوده می شوند تا رشد و توسعه قلمرو حیوانات و گونه های مشابه را کنترل کنند. در قلمرو و عرصه انسان، بُعد استدلال ratiocination یا «قوانین منطق rules of logic» به سه عنصر فوق الذکر افزوده، و علاوه می شوند تا موجود انسانی را «تعیین» و «هدایت» کند --- و فراتر از قلمرو و عرصه استدلال یا عقلانیت چیزی جزء «وحی الهی» وجود ندارد (که سهم عمده و اساسی در تعیین و هدایت انسان دارد). سطحی که بالاتر از قوانین طبیعی و منطق استدلالی یا عرصه استدلال است، فقط «وحی الهی» است! پس در مورد همه موجودات، تا زمانی که موضوعی تحت این قوانین طبیعی و عرصه استدلالی و عقلانیت ادامه یابد، نیازی به هیچ دستور «اضافی» از جانب خداوند متعال نیست. عملکرد کل خلقت به این قوانین و قلمرو خاصی که بخش خاصی از خلقت به آن تعلق دارد بستگی دارد، این عملکرد عادی نظام خلقت نیازی به هیچ کلمه الهی اضافی "کن" یا باش! ندارد. اما در صورتیکه که تغییری و تبدیلی در قوانین عادی خلقت مورد نظر باشد، یعنی وقتی الله تبارک و تعالی بخواهد و اراده کند که با شکستن زنجیره معمول علت و

معلول یا «قانون عادی» (به این عمل «ترک عادت» یا یک رویداد یا واقعه «معجزه!» گفته می‌شود)، تغییری را تحقق بخشد، آنگاه دستور و فرمان جدیدی «گُن» یا باش! «برای تحقق آن تغییر و تبدیلی ضروری و لازم است. یعنی این فرمان «گُن» در صورتی صادر می‌شود که زنجیره قانون علیت (رابطه علی و معلولی) شکسته شده است و از بین رفته است.

تولد عیسی (علیه السلام) از مریم پاکدامن و باکره نمونه و مثالی واضح از همین فرآیند و جریان است که در آن کلمه الهی «گُن» «جای یک حلقه مفقوده در زنجیره علیت را می‌گیرد که به موجب آن مریم علیه السلام در شرایط عادی باردار یا حامله می‌شود. طبق قوانین عادی فیزیکی و بیولوژیکی (فزیولوژیکی)، تولد یک فرد اقتضاء دارد و مستلزم مشارکت هر دو جنس مرد و زن در تشکیل یک تخمک بارور شده fertilized ovum است که بعد به یک نوزاد انسانی تبدیل می‌شود. اما در مورد تولد عیسی (علیه السلام)، سهم پدر کاملاً از بین رفته است و وجود ندارد، به این معنی که یکی از حلقه‌های زنجیره طبیعی عوامل علی تولد انسان در قضیه عیسی علیه السلام وجود ندارد و همین کلمه «گُن» است که جای این حلقه مفقوده را می‌گیرد. در نتیجه، به همین دلیل است که در قرآن کریم از عیسی علیه السلام (پسر مریم علیه السلام) به عنوان "... کَلِمَةٍ مِّنَ اللّٰهِ" یا "كَلِمَةٍ مِّنْهُ" یا "كَلِمَتُهُ" "کلمه او" یاد شده است و این اوصاف به عیسی علیه السلام داده شده است..

این امر بین متکلمین قابل اجماع است که «کلام» بیانگر و توضیح دهنده صفت «متکلم» است.

یاد شدن قرآن کریم نزد علامه اقبال لاهوری به «شبهه الله تبارک و تعالی» بر رابطه «کلام و متکلم» ابتناء دارد.

«مثل حق پنهان و هم پیداست او — زنده و پاینده و گویاست او!!»

و در مورد صفات الله تبارک و تعالی نیز این موضوع مورد اجماع است و یک حقیقت بدیهی پذیرفته شده است که مانند وجود الله تبارک و تعالی ، صفات او نیز دارای درجه مطلق هستند. در مورد رابطه بین «وجود» الله تبارک و تعالی و صفات الله تبارک و تعالی ، تنها راه حل قابل قبول برای این مشکل به ظاهر لاینحل این است «لَا عَيْنٌ وَلَا عَيْرٌ» He is, He is not یعنی بین صفات و ذات الله تبارک و تعالی نه یکسانیت است و نه هم جدائی و انفصال . صفات « با ذات الله تبارک و تعالی نه عین هستند و نه جدا از ذات الله تبارک و تعالی». این تنها راه حل و توجیه ممکن برای این مسئله است که باید پذیرفته شود، صرف نظر از اینکه در نگاه اول متناقض به نظر می‌رسد.

بنابراین، کلمه امری «کُن» الله متعال، که نقطه آغاز کون و مکان کل سلسله تکوین و تخلیق شد و (نقطه شروع فرآیند و پروسه خلقت) گردید، در آغاز، لزوماً فرمان «کُن» «مطلق» و «نامحدود» و «نا متناهی» و بالتبع این فرمان الهی فراتر از «کیف» و «کم» و «زمان و مکان» بود. این کلمه «کُن» شروع به تعیین مراحل «نزولی» کرد که بر اساس آن سفر از «وجوب» به «امکان» و از «قدیم» به «حادث» آغاز شد که همگی هوشمندانه و عاری از هرگونه امکان یا احتمال تصادف یا اتفاق طراحی شده بود.

استنتاج منطقی در این رابطه این است که فرآیند و جریان تنزلات به وجود خداوند یعنی (ذات باری تعالی) انتساب ندارد ، بلکه به کلمه الهی «کُن» «باش!» انتساب دارد و نسبت داده شده است. به همین دلیل است که شیخ احمد سرهندی رحمه الله علیه ، مجموع تمام عوالم وجود (ممکنات) و همه مخلوقات زمانی را «سایه‌ها یا اضلال» اسماء و صفات الله تبارک و تعالی دانسته است.

در این رابطه چند جمله ابتدایی انجیل یوحنا بسیار جالب خواهد بود، اگرچه واضح شفاف به نظر می آید که از ذهن شخصی با گرایش فلسفی و کلامی به جای وحی الهی، تراوش داشته اند و سرچشمه گرفته اند:

« در ابتداء کلمه بود و کلمه نزد خدا بود ، و کلمه خدا بود ، همان در ابتداء نزد خدا بود ، همه چیز بواسطه او آفریده شد و به غیر از او چیزی از موجودات وجود نیافت ، در او حیات بود و حیات نور انسان بود و نور در تاریکی می درخشد و تاریکی آنرا در نیافت.» { انجیل یوحنا 1 : 5 1 }

اصطلاح « امر » مانند اصطلاح « کلمه » در بین اصطلاحات قرآنکریم وسعت معانی گسترده را به خود اختصاص داده است و کاربرد عمیق و زمینه ارجاعی گسترده دارد یعنی اینکه همانطور که اصطلاح « کلمه » یک اصطلاح مهم و اساسی قرآنکریم است، اصطلاح « امر » نیز یک اصطلاح عمیق و پر کاربرد و کثیر الاستعمال در قرآنکریم است. اصطلاح « امر » گاهی به معنای « مسئله » یا « معامله » استعمال می شود و گاهی به معنای « فرمان » یا « حکم » است و گاهی مفهوم « فیصله » را اداء می کند ، گاهی به معنای « اختیار » و یا « قدرت » استعمال می شود و گاهی به معنای هرگونه « سخن » یا « موضوع » (به ویژه در زبان اردو) به کار می رود. بر علاوه کثرت و تنوع معانی ، کلمه « امر » در قرآنکریم معنای خاص و ویژه دارد که در این تمایز خاص معانی کلمه « امر » در مقابل کلمه « خلق » یا حداقل در تضاد با آن به کار می رود.

● آیه 54 سوره مبارکه الاعراف :

إِنَّ رَبَّكُمُ اللَّهُ الَّذِي خَلَقَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ فِي سِتَّةِ أَيَّامٍ ثُمَّ اسْتَوَىٰ عَلَى الْعَرْشِ يُغْشِي
الَّيْلَ النَّهَارَ يَطْلُبُهُ حَثِيثًا وَالشَّمْسُ وَالْقَمَرُ وَالنُّجُومُ مُسَخَّرَاتٌ بِأَمْرِهِ ۗ أَلَا لَهُ الْخَلْقُ وَالْأَمْرُ ۗ
تَبْرَكَ اللَّهُ رَبُّ الْعَالَمِينَ ﴿54﴾

(54) (ای مردم) بی گمان پروردگارشما الله است که آسمانها وزمین را در شش روز آفرید، سپس بر عرش مستقر شد، شب را به روز می پوشاند که شتابان در پی آن می رود، و خورشید و ماه و ستارگان (را آفرید) که مسخر فرمان او هستند، آگاه باشید که آفرینش و فرمانروایی از آن او است، پر برکت (وبه غایت بزرگ) است خداوندی که پروردگار جهانیان است.

در سوره مبارکه الاعراف [7:54]، حرف ربط «و» بین «خلق» و «امر» قرار گرفته است و هر دو «عالم امر» و «عالم خلق» در عین حال تحت سلطه و حاکمیت الله تبارک و تعالی خوانده شده و معرفی شده اند. اما، مطمئناً، هر دو در عین حال، تمایز و تقابل جدایی و تضاد مشخصی را بین این دو اصطلاح برقرار می کند و به طور برجسته ای بیان می کند.

در مورد اصطلاح «امر» دو نکته بسیار مهم و شایان توجه است که باید درک و فهم شوند:

❖ در تمام آیات مبارکه قرآن کریم که شأن تکوینی «كُنْ فَيَكُونُ» بیان شده است ، بدون هیچ استثنائی و بلا استثناء کلمه «امر» آمده است یعنی از اصطلاح «امر» استفاده می کند و پدید آمدن فوری مدنظر است و اصطلاح «خلق» در هیچ یک از این آیات مبارکه ذکر نشده است. یعنی چنین نیست که: «إِذَا أَرَدْنَاهُ أَنْ نَخْلُقَ شَيْئًا فَإِنَّمَا نَقُولُ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ» «هنگامی که چیزی را خلق کنیم، فقط به آن می گوییم باش، پس موجود می شود.»

❖ اصطلاح یا کلمه «امر» ارتباط نزدیک و پیوند عمیق با اصطلاح روح دارد.

به تعبیر قرآن کریم:

● آیه مبارکه 85 سوره مبارکه الاسراء:

وَيَسْأَلُونَكَ عَنِ الرُّوحِ ۖ قُلِ الرُّوحُ مِنْ أَمْرِ رَبِّي وَمَا أُوتِيتُمْ مِنَ الْعِلْمِ إِلَّا قَلِيلًا ﴿85﴾

(85) و (ای پیامبر!) از تو درباره ی روح سؤال می کنند، بگو: «روح از فرمان پروردگار من است، و جز اندکی از دانش به شما داده نشده است.»

● آیه مبارکه 2 سوره مبارکه النحل :

يُنزِلُ الْمَلَائِكَةُ بِالرُّوحِ مِنْ أَمْرِهِ عَلَى مَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ أَنْ أَنْذِرُوا أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنَا فَاتَّقُونِ ﴿2﴾

(2) (خداوند) فرشتگان را با روح (= وحی) به فرمان خویش بر هر کس از بندگانش بخواهد نازل می کند ، (با این پیام) که (مردم را) هشدار دهید ، (و بگوئید:) معبودی (به حق) جز من نیست ، پس از من بترسید .

● آیه مبارکه 15 سوره مبارکه المؤمن (غافر):

رَفِيعُ الدَّرَجَاتِ ذُو الْعَرْشِ ۚ يُلْقِي الرُّوحَ مِنْ أَمْرِهِ عَلَى مَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ لِيُنذِرَ يَوْمَ التَّلَاقِ ﴿15﴾

(15) (او) بالا برنده درجات () صاحب عرش ، که روح (= وحی) را به فرمان خویش بر هر کس از بندگانش که بخواهد می فرستد، تا (او مردم را) از روز ملاقات (= قیامت) بترساند.

● آیه مبارکه 52 سوره مبارکه الشوری :

وَكَذَلِكَ أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ رُوحًا مِّنْ أَمْرِنَا ۗ مَا كُنْتَ تَدْرِي مَا الْكِتَابُ وَلَا الْإِيمَانُ وَلَكِنْ جَعَلْنَاهُ نُورًا نَّهْدِي بِهِ مَنْ نَّشَاءُ مِنْ عِبَادِنَا ۗ وَإِنَّكَ لَتَهْدِي إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ ﴿52﴾

(52) واین گونه بر تو (ای پیامبر) روحی (= قرآن کریم) را به فرمان خود وحی کردیم، تو (پیش از این) نمی دانستی کتاب وایمان چیست، ولی ما آن را نوری قرار دادیم، با آن

هر کس از بندگانمان را که بخواهیم، هدایت می‌کنیم، و مسلماً تو (ای پیامبر) به راه راست هدایت می‌کنی.

در مورد آیه مبارکه اول ذکر شده در بالا [الإسراء، 17:85]، برخی از مفسران به این نظر اند که اصطلاح روح به وحی الهی ذکر شده است، اما نظر اکثریت و جمهور این است که مراد از آن روح انسانی است. در آیات مبارکه دوم [النحل، 16:2] و سوم [المؤمن (غافر)، 40:15] که در بالا ذکر شده اند، ارجاع اصطلاح روح قطعاً به وحی الهی که بر پیامبران علیهم السلام نازل شده است، داده شده است (نبوت). در آیه مبارکه چهارم [الشوری، 42:52]، اصطلاح روح به طور خاص به وحی الهی (قرآنکریم) که بر حضرت محمد (صلی الله علیه و سلم) نازل شده است برمی‌گردد. اما، به طور کلی، لکن نزد جمهور دانشمندان، مراد از روح انسانی. صرف نظر از معنای خاص اصطلاح روح، نکته قابل توجه این است که «روح» رابطه نزدیک و پیوند ذاتی با اصطلاح «امر» دارد.

حال وقتی سایر مواردی را که اصطلاح «روح» در قرآن حکیم ذکر شده است، بررسی می‌کنیم، فهمی که به آن می‌رسیم عبارت است از:

❖ در چهار موردواژه روح القدس (روح القدس) ذکر شده است:

● آیه مبارکه 87 سوره مبارکه البقره:

وَلَقَدْ آتَيْنَا مُوسَى الْكِتَابَ وَقَفَّيْنَا مِنْ بَعْدِهِ بِالرُّسُلِ وَآتَيْنَا عِيسَى ابْنَ مَرْيَمَ الْبَيْتَ وَإِيَّاهُ
رُوحَ الْقُدُسِ أَفَكُلَّمَا جَاءَكُمْ رَسُولٌ بِمَا لَا تَهْوَى أَنْفُسُكُمْ اسْتَكْبَرْتُمْ فَفَرِيقًا كَذَّبْتُمْ وَفَرِيقًا
تَقْتُلُونَ ﴿87﴾

(87) بدرستی که به موسی کتاب (تورات) دادیم، و بعد از او، پیامبرانی پشت سر هم فرستادیم، و به عیسی پسر مریم معجزه‌ها و دلایل روشن دادیم، و او را به وسیله

روح القدس (= جبریل) تأیید کردیم، آیا هر زمان؛ پیامبری چیزی بر خلاف هوای نفس شما آورد، در برابر او تکبر کردید، پس گروهی را تکذیب کرده و گروهی را کشتید.

● آیه مبارکه 253 سوره مبارکه البقره :

تِلْكَ الرُّسُلُ فَضَّلْنَا بَعْضَهُمْ عَلَى بَعْضٍ مِنْهُمْ مَنْ كَلَّمَ اللَّهُ وَرَفَعَ بَعْضَهُمْ دَرَجَاتٍ ۗ وَآتَيْنَا عِيسَى ابْنَ مَرْيَمَ الْبَيِّنَاتِ وَأَيَّدْنَاهُ بِرُوحِ الْقُدُسِ ۗ وَلَوْ شَاءَ اللَّهُ مَا اقْتَتَلَ الَّذِينَ مِنْ بَعْدِهِمْ مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَتْهُمْ الْبَيِّنَاتُ وَلَكِنْ اخْتَلَفُوا فَمِنْهُمْ مَنْ آمَنَ وَمِنْهُمْ مَنْ كَفَرَ ۗ وَلَوْ شَاءَ اللَّهُ مَا اقْتَتَلُوا وَلَكِنَّ اللَّهَ يَفْعَلُ مَا يُرِيدُ ﴿253﴾

(253) این پیامبران (که نام برخی از آنان گذشت) بعضی از ایشان را بر بعضی ایشان برتری دادیم، از آنان کسی بود که خدا با او سخن گفت و درجات بعضی از آنان را بالا برد. و به عیسی بن مریم نشانه های روشن دادیم و او را بوسیله ی روح القدس (= جبرئیل) تأیید کردیم. و اگر خدا می خواست کسانی که بعد از آنها بودند، پس از آن (همه) نشانه های روشن که برایشان آمد با یکدیگر جنگ نمی کردند. ولی (آنان با هم) اختلاف کردند، پس برخی از آنان ایمان آورد، و برخی از آنان کفر ورزید، و اگر خدا می خواست با هم جنگ نمی کردند. ولی خداوند آنچه را می خواهد انجام می دهد.

● آیه مبارکه 110 سوره مبارکه المائده :

إِذْ قَالَ اللَّهُ يُعِيسَى ابْنَ مَرْيَمَ اذْكُرْ نِعْمَتِي عَلَيْكَ وَعَلَىٰ وَالِدَتِكَ إِذْ أَيَّدتُّكَ بِرُوحِ الْقُدُسِ تُكَلِّمُ النَّاسَ فِي الْمَهْدِ وَكَهْلًا ۗ وَإِذْ عَلَّمْتُكَ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَالتَّوْرَةَ وَالْإِنْجِيلَ ۗ وَإِذْ تَخَلَّقُ مِنَ الطَّيْنِ كَهَيْئَةِ الطَّيْرِ بِأَذْنِي فَتَنفُخُ فِيهَا فَتَكُونُ طَيْرًا بِأَذْنِي وَ تَبْرِئُ الْأَكْمَةَ وَالْأَبْرَصَ بِأَذْنِي ۗ وَإِذْ تُخْرِجُ الْمَوْتَىٰ بِأَذْنِي ۗ وَإِذْ كَفَفْتُ بَنِي إِسْرَائِيلَ عَنْكَ إِذْ جِئْتَهُم بِالْبَيِّنَاتِ فَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْهُمْ إِنْ هَذَا إِلَّا سِحْرٌ مُبِينٌ ﴿110﴾

(110) (به یاد بیاور) هنگامی را که خداوند (به عیسی پسر مریم) می فرماید: «ای عیسی پسر مریم! نعمتی را که به تو و مادرت بخشیدم به یاد آور؛ زمانی که تو را با »

روح القدس» (جبرئیل) تقویت کردم، در گهواره و بزرگی با مردم سخن گفتم، و هنگامی که کتاب و حکمت، و تورات و انجیل را به تو آموختم، و هنگامی که به فرمان من از گل چیزی مانند شکل پرنده ای ساختم؛ پس در آن می دمیدی و به فرمان من پرنده ای می شد، و کور مادر زاد و مبتلا به بیماری پیسی را به فرمان من شفا می دادی، و آنگاه که مردگان را به فرمان من (زنده) بیرون می آوردی، و هنگامی که بنی اسرائیل را از آسیب رساندن به تو بازداشتیم، آنگاه که دلایل روشن برای آنها آوردی، پس کسانی از آنها کافر شدند؛ گفتند: «اینها جز جادوی آشکار (چیزی دیگر) نیست.»

● آیه مبارکه 102 سوره مبارکه النحل :

قُلْ نَزَّلَهُ رُوحُ الْقُدُسِ مِنْ رَبِّكَ بِالْحَقِّ لِيُثَبِّتَ الَّذِينَ آمَنُوا وَهُدًى وَبُشْرَى
لِلْمُسْلِمِينَ ﴿102﴾

(102) بگو: «روح القدس (= جبرئیل) آن را از جانب پروردگارت به حق نازل کرده است، تا کسانی که ایمان آورده اند، ثابت قدم گردانند، و برای (عموم) مسلمانان هدایت و بشارت باشد.»

❖ در یک مقام هم ”الرُّوحُ الْأَمِينُ“ در قرآن کریم ذکر شده است :

● آیه مبارکه 193 سوره مبارکه الشعراء:

نَزَلَ بِهِ الرُّوحُ الْأَمِينُ ﴿193﴾

(193) روح الامین (= جبرئیل) آن را فرود آورده است.

به گفته اکثریت قریب به اتفاق و جمهور محققان، در تمام این آیات مبارکه، ذکر از جبرئیل علیه السلام، فرشته مقرب، است.

❖ در دو مقام عبارت {الْمَلَكُ وَالرُّوحُ} «فرشتگان و روح» ذکر رفته است:

● آیه مبارکه 4 سوره مبارکه المعارج:

تَعْرُجُ الْمَلَائِكَةُ وَالرُّوحُ إِلَيْهِ فِي يَوْمٍ كَانَ مِقْدَارُهُ خَمْسِينَ أَلْفَ سَنَةٍ ﴿4﴾

(4) فرشتگان و روح (جبرئیل) به سوی او عروج می کنند، در روزی که مقدارش پنجاه هزار سال است.

● آیه مبارکه 4 سوره مبارکه القدر:

تَنْزِيلُ الْمَلَائِكَةِ وَالرُّوحِ فِيهَا بِإِذْنِ رَبِّهِمْ مِّنْ كُلِّ أَمْرٍ ﴿4﴾

(4) فرشتگان و روح (= جبرئیل) در آن (شب) به فرمان پروردگارشان برای (انجام) هر کاری نازل می شوند.

❖ در یک جا عبارت «روح و فرشتگان» به کار رفته است:

● آیه مبارکه 38 سوره مبارکه النبأ:

يَوْمَ يَقُومُ الرُّوحُ وَالْمَلَائِكَةُ صَفًّا لَا يَتَكَلَّمُونَ إِلَّا مَنْ أَذِنَ لَهُ الرَّحْمَنُ وَقَالَ صَوَابًا ﴿38﴾

(38) روزی که روح (= جبرئیل) و فرشتگان به صف ایستند، هیچ کس سخن نگوید، جز کسی که خدای رحمان به او اجازه داده، و (او) سخن درست (وصواب) گوید.

بعضی آراء و نظرات دیگر نیز وجود دارند و لکن رأی جمهور این است که انطباق عام بر خاص یا خاص بر عام بر عطف ابتناء دارد (ربط بین عام و خاص) در دو ارجاع اول و (ربط بین خاص و عام) در ارجاع دوم.

در اینجا ذکر کلمه «روح» به معنی جبرئیل علیه السلام است.

شایان ذکر است که در این رابطه ذکری از تعبیری شود که اغلب یک اقلیت آنرا عنوان می کند و آن این است که در این جا منظور از «روح» ارواح انسانی یا آن فرشته والا مقامی است که محزن ارواح انسانی است.

❖ توصیف امداد غیبی که خداوند در طول حیات دنیوی مؤمنان به آنها ارزانی می‌دارد.

در این آیات متبرکه (شامل شماره چهارم) امداد های غیبی به مؤمنان فهم می‌شود که از غیب توسط فرشتگان صورت می‌گیرند.

● آیه مبارکه 22 سوره المجادله : بر اساس {وَ أَيْدِيَهُمْ بِرُوحٍ مِّنْهُ}.

لَا تَجِدُ قَوْمًا يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ يُوَادُّونَ مَنْ حَادَّ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَلَوْ كَانُوا آبَاءَهُمْ أَوْ أَبْنَاءَهُمْ أَوْ إِخْوَانَهُمْ أَوْ عَشِيرَتَهُمْ ۗ أُولَئِكَ كَتَبَ فِي قُلُوبِهِمُ الْإِيمَانَ وَأَيَّدَهُمْ بِرُوحٍ مِّنْهُ ۖ وَيَدْخُلُهُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا ۗ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ وَرَضُوا عَنْهُ ۗ أُولَئِكَ حِزْبُ اللَّهِ ۗ أَلَا إِنَّ حِزْبَ اللَّهِ هُمُ الْمُفْلِحُونَ ﴿22﴾

(22) (ای پیامبر!) هیچ قومی را که ایمان به الله و روز قیامت دارند نمی‌یابی که با کسانی که با الله و رسولش (دشمنی و) مخالفت می‌ورزند، دوستی کنند، اگرچه پدران‌شان یا فرزندان‌شان یا برادران‌شان یا خویشاوندان‌شان باشند، آنها کسانی هستند که الله ایمان را در (صفحة) دل‌هایشان نوشته است، و به روحی از جانب خود آنها را تقویت (و تأیید) نموده است، و آنها را به باغ‌هایی (از بهشت) وارد می‌کند که نهرها از زیر (درختان) آن جاری است، جاودانه در آن می‌مانند، الله از آنها خشنود است، و آنها (نیز) از الله خشنودند، آنها حزب الله هستند، آگاه باشید (و بدانید) همانا حزب الله رستگارانند.

● آیه مبارکه 12 سوره الانفال :

إِذْ يُوحِي رَبُّكَ إِلَى الْمَلَائِكَةِ أَنِّي مَعَكُمْ فَثَبَّتُوا الَّذِينَ آمَنُوا ۗ سَأَلْتِي فِي قُلُوبِ الَّذِينَ كَفَرُوا الرُّعْبَ فَأَصْرَبُوا فَوْقَ الْأَعْنَاقِ وَأَصْرَبُوا مِنْهُمْ كُلَّ بَنَانٍ ﴿12﴾

(12) (وبه یاد آور) هنگامی که پروردگارت به فرشتگان وحی کرد: « من با شما هستم، پس کسانی را که ایمان آورده اند؛ ثابت قدم دارید، به زودی دردل کسانی که کافر شدند؛ ترس و هراس می افکنم، پس بر فراز گردنها بزنید، و همه انگشتانشان را بزنید (وقطع کنید).

● آیه مبارکه 124 سوره مبارکه آل عمران :

إِذْ تَقُولُ لِلْمُؤْمِنِينَ أَلَنْ يَكْفِيَكُمْ أَنْ يُمَدِّدَ رَبُّكُمْ بِثَلَاثَةِ آفَافٍ مِنَ الْمَلَائِكَةِ مُزِيلِينَ ﴿124﴾

(124) آنگاه که به مؤمنان می گفتی: «آیا شما را کافی نیست، که پروردگارتان شما را با سه هزار فرشته که (از آسمان) فرود می آیند، یاری کند؟»

● آیه مبارکه 125 سوره مبارکه آل عمران :

بَلَىٰ إِنْ تَصْبِرُوا وَتَتَّقُوا وَيَأْتُوكُم مِّنْ فَوْرِهِمْ هَذَا يُمَدِّدْكُمْ رَبُّكُمْ بِخَمْسَةِ آفَافٍ مِنَ الْمَلَائِكَةِ مُسَوِّمِينَ ﴿125﴾

(125) آری، اگر صبر کنید و پرهیزکاری نمایید، و (دشمن) با همین جوش (و خروش) سراغ شما بیاید. پروردگارتان شما را به پنج هزار فرشته نشاندار یاری خواهد کرد.

الله تبارک و تعالی در شش مقام قرآنکریم کلمه « روح » با در نظر داشت گرامر (نحو) عربی در یک نسبت اضافه با ذات متعال ذکر کرده است. سه بار ذکر « روح » در رابطه با « تخلیق » و « تسویه » که با تکمیل تخلیق و تسویه ، دمیده شدن روح است.

● آیه مبارکه 29 سوره مبارکه الحجر :

فَإِذَا سَوَّيْتَهُ وَنَفَخْتَ فِيهِ مِنْ رُّوحِي فَقَعُوا لَهُ سَاجِدِينَ ﴿29﴾

(29) پس چون (او را آفریدم و) به او سامان دادم ، و از روح خود در آن دمیدم ، (همگی) برای او سجده کنید .»

● آیه مبارکه 9 سوره مبارکه السجده :

ثُمَّ سَوَّاهُ وَنَفَخَ فِيهِ مِنْ رُوحِهِ وَجَعَلَ لَكُمُ السَّمْعَ وَالْأَبْصَارَ وَالْأَفْئِدَةَ ۗ قَلِيلًا مَّا تَشْكُرُونَ ﴿9﴾
 (9) آنگاه (اندام) او را سامان داد، و از روح خود در آن دمید، و برای شما گوش و چشمها و دلها قرار داد، چه اندک سپاس می گزارید.

● آیه مبارکه 72 سوره مبارکه ص :

فَإِذَا سَوَّيْتَهُ وَنَفَخْتَ فِيهِ مِنْ رُوحِي فَقَعُوا لَهُ سَاجِدِينَ ﴿72﴾

(72) پس هنگامی که درستش کردم، و از روح خود در آن دمیدم، برای او سجده کنان بیفتید».

در سه مورد دیگر کلمه « روح » در رابطه با تولد عیسی علیه السلام ذکر شده است.

● آیه مبارکه 91 سوره مبارکه الانبیاء :

وَالَّتِي أَحْصَنَتْ فَرْجَهَا فَنَفَخْنَا فِيهَا مِنْ رُوحِنَا وَجَعَلْنَاهَا وَابْنَهَا آيَةً لِلْعَالَمِينَ ﴿91﴾

(91) و (ای پیامبر! به یاد آور) زنی را که شرمگاهش را پاک نگاه داشت، پس (ما) از روح خود در آن دمیدیم، و او و فرزندش را نشانه ای برای جهانیان قرار دادیم.

● آیه مبارکه 12 سوره مبارکه التحريم:

وَمَرْيَمَ ابْنَتَ عِمْرَانَ الَّتِي أَحْصَنَتْ فَرْجَهَا فَنَفَخْنَا فِيهِ مِنْ رُوحِنَا وَصَدَقْتَ بِكَلِمَاتِ رَبِّهَا وَكُتِبَ عَلَيْهَا
 وَكَانَتْ مِنَ الْمُقْتَبِينَ ﴿12﴾

(12) و (نیز) مریم دختر عمران را (مثل زده) که شرمگاه خویش را (پاک) نگه داشت، پس ما از روح خود در آن دمیدیم، و (او) کلمات پروردگارش و کتابهای او را تصدیق کرد و از فرمانبرداران بود.

● آیه مبارکه 17 سوره مبارکه مریم:

فَاتَّخَذَتْ مِنْ دُونِهِمْ حِجَابًا فَأَرْسَلْنَا إِلَيْهَا رُوحَنَا فَتَمَثَّلَ لَهَا بَشَرًا سَوِيًّا ﴿17﴾

(17) پس میان خود و آنها پرده ای کشید، آنگاه (ما) روح خود (= جبرئیل) را به سوی او فرستادیم، پس به هیئت انسانی کامل بر او ظاهر شد .

اصطلاح «... روح ما ، رُوحَنَا» به صراحت ذکر فرشته (جبرائیل علیه السلام) است که به مریم علیها السلام فرستاده شد تا به مزده دهد.

❖ در نهایت، و به اعتبار موضوع و بحث حاضر - از همه مهم تر، در سوره مبارکه النساء که اصطلاح «کلمه» در رابطه با حضرت عیسی علیع السلام ذکر شده است ، عبارت «... روحی از جانب او» وَرُوحٌ مِّنْهُ نِزْهُنِیْ بِرُوحِیْ رَفَعَهُ رَفَعَ اللَّهُ رُوحَهُ مِنْ بَنَاتِ الْعَالَمِیْنَ وَرُوحٌ مِّنْهُ نِزْهُنِیْ بِرُوحِیْ رَفَعَهُ رَفَعَ اللَّهُ رُوحَهُ مِنْ بَنَاتِ الْعَالَمِیْنَ

● آیه مبارکه 171 سوره مبارکه النساء :

يَا أَهْلَ الْكِتَابِ لَا تَغْلُوا فِي دِينِكُمْ وَلَا تَقُولُوا عَلَى اللَّهِ إِلَّا الْحَقَّ إِنَّمَا الْمَسِيحُ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ رَسُولُ اللَّهِ وَكَلَّمَتْهُ آَلُهَا إِلَى مَرْيَمَ وَرُوحٌ مِّنْهُ فَأَمِنُوا بِاللَّهِ وَرُسُلِهِ ۗ وَلَا تَقُولُوا ثَلَاثَةٌ انْتَهُوا خَيْرًا لَّكُمْ إِنَّمَا اللَّهُ إِلَهٌ وَاحِدٌ سُبْحَانَهُ أَنْ يَكُونَ لَهُ وَلَدٌ لَهُ مَا فِي السَّمَوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ ۗ وَكَفَى بِاللَّهِ وَكِيلًا ﴿171﴾

(171) ای اهل کتاب! در دین خود غلو نکنید و درباره ی خدا جز حق نگویید، همانا مسیح عیسی پسر مریم فرستاده ی خدا و کلمه ی اوست؛ که او را به مریم القاء نمود، و روحی از جانب اوست، پس به خدا و پیامبرانش ایمان بیاورید، و نگویید: (خداوند) سه گانه است، (از این سخن) باز آید که برای شما بهتر است، خدا تنها معبود یگانه است و از این که فرزندی داشته باشد پاک (و منزه) است، آنچه در آسمانها و آنچه در زمین است از آن اوست و خداوند برای کارسازی کافی است.

با در نظر داشت شواهدی که در بالا ذکر شدند، نکته زیر کاملاً روشن ، بدون شک و فراتر از هرگونه تردید این است که :

میان کلمه الهی «کن یا باش» و «کلمه» «امر» الله تبارک و تعالی و مفهوم و «رُوحِ مِّنْهُ» «رابطه درونی، ذاتی و ناگسستی وجود دارد. هم‌چنین، فرشتگان، ارواح انسانی و وحی الهی، همگی کم‌وبیش حقایق همگون هستند و به یک قلمرو واحد معنوی تعلق دارند .

کلمه دیگری که رابطه نزدیک و قریب به فرشتگان، ارواح انسانی و وحی الهی به یکدیگر - و رابطه نزدیک آنها با ذات باریتعالی - را بیان می‌کند، «نور» است. بنابراین:

● کاملاً واضح است که قرآنکریم وحی الهی را نور می‌نامد. در سوره مائده تورات و انجیل هر دو به عنوان «هدایت و نور» ذکر شده‌اند.

● آیه مبارکه 44 سوره مبارکه المائده :

إِنَّا أَنْزَلْنَا التَّوْرَةَ فِيهَا هُدًى وَنُورٌ ۖ يَحْكُمُ بِهَا النَّبِيُّونَ الَّذِينَ أَسْلَمُوا لِلَّذِينَ هَادُوا وَالرَّبَّائِيُّونَ
وَالْأَحْبَارُ بِمَا اسْتُحْفِظُوا مِنْ كِتَابِ اللَّهِ وَكَانُوا عَلَيْهِ شُهَدَاءَ ۚ فَلَا تَخْشَوُا النَّاسَ وَاحْشَوْنَ وَلَا
تَشْتَرُوا بِآيَاتِي ثَمَنًا قَلِيلًا ۗ وَمَنْ لَّمْ يَحْكَمْ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ فَأُولَئِكَ هُمُ الْكٰفِرُونَ ﴿44﴾

(44) ما تورات را نازل کردیم که در آن هدایت و نور است، پیامبرانی که (در برابر فرمان خدا) تسلیم بودند، بر اساس آن برای یهود حکم می‌کردند و (همچنین) خدا پرستان و دانشمندان، که حفاظت و پاسداری کتاب خدا به آنها سپرده شده و بر آن گواه بودند، (به آن حکم می‌کردند) پس از مردم نترسید، و از من بترسید، و آیات مرا به نهای ناچیز نفروشید، و هر کس به احکامی که خدا نازل کرده است حکم نکند؛ کافر است.

● آیه مبارکه 91 سوره مبارکه الانعام :

وَمَا قَدَرُوا اللَّهَ حَقَّ قَدْرِهِ إِذْ قَالُوا مَا أَنْزَلَ اللَّهُ عَلَىٰ بَشَرٍ مِّنْ شَيْءٍ ۗ قُلْ مَنْ أَنْزَلَ الْكِتَابَ الَّذِي
جَاءَ بِهِ مُوسَىٰ نُورًا وَهُدًى لِلنَّاسِ تَجْعَلُونَهُ قَرَاطِيسَ تُبْدُونَهَا وَتُخْفُونَ كَثِيرًا ۗ وَعَلَّمْتُمْ مَا لَمْ
تَعْلَمُوا أَنْتُمْ وَلَا آبَاؤُكُمْ ۗ قُلِ اللَّهُ ۗ ثُمَّ ذَرْهُمْ فِي خَوْضِهِمْ يَلْعَبُونَ ﴿91﴾

(91) و آنها (مقام و عظمت) خداوند را آن گونه که شایسته است؛ نشناخته اند، که گفتند: «خداوند بر هیچ بشری چیزی را نازل نکرده است» بگو: «کتابی را که موسی برای روشنایی و هدایت مردم آورد، چه کسی نازل کرده است؟! (شما) آن را به صورت نوشته های پراکنده قرار می دهید، قسمتی را آشکار و بسیاری را پنهان می کنید، و چیزی هایی به شما آموزش داده شده که نه شما می دانستید و نه پدرانتان، (از آن با خبر بودند)» بگو: «خدا (آن را نازل کرده است)» سپس آنها را با سخنان باطل شان، رها کن تا (سرگرم باشند) و بازی کنند.

❖ به همین ترتیب، الله تبارک و تعالی اصطلاح «نور» را برای خود قرآنکریم ذکر کرده است. در سوره المائده قرآنکریم «...نور و کتاب آشکار» نامیده شده است.

● آیه مبارکه 157 سوره مبارکه الاعراف :

أَلَّذِينَ يَتَّبِعُونَ الرَّسُولَ النَّبِيَّ الْأُمِّيَّ الَّذِي يَجِدُونَهُ مَكْتُوبًا عِنْدَهُمْ فِي التَّوْرَةِ وَالْإِنْجِيلِ يَأْمُرُهُمْ بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَاهُمْ عَنِ الْمُنْكَرِ وَيُحِلُّ لَهُمُ الطَّيِّبَاتِ وَيُحَرِّمُ عَلَيْهِمُ الْخَبَائِثَ وَيَضَعُ عَنْهُمْ إِصْرَهُمْ وَالْأَغْلَالَ الَّتِي كَانَتْ عَلَيْهِمْ ۗ فَالَّذِينَ آمَنُوا بِهِ وَعَزَّرُوهُ وَنَصَرُوهُ وَاتَّبَعُوا النُّورَ الَّذِي أُنزِلَ مَعَهُ ۗ -
أُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ ﴿157﴾

(157) آنان که از (این) رسول (خدا)، پیامبر «امی» (= درس ناخوانده) پیروی می کنند، که صفاتش را در تورات و انجیلی که نزدشان است، نوشته می یابند. آنها را به (کارهای) خوب و پسندیده فرمان می دهد و از زشتی (و کارهای نا پسند) بازشان می دارد. و پاکیزه ها را برایشان حلال می گرداند، و پلیدیها را بر آنان حرام می کند، و بارهای سنگین، و قید (وزنجیرهایی) را که بر آنها بود، از (دوش) آنها بر می دارد، پس کسانی که به او ایمان آوردند، و او را گرمی داشتند، و او را یاری دادند، و از نوری که با او نازل شده پیروی نمودند، آنانند که رستگارند».

● آیه مبارکه 15 سوره مبارکه المائده :

يَا أَهْلَ الْكِتَابِ قَدْ جَاءَكُمْ رَسُولُنَا يُبَيِّنُ لَكُمْ كَثِيرًا مِمَّا كُنْتُمْ تُخْفُونَ مِنَ الْكِتَابِ وَيَعْفُو عَنْ كَثِيرٍ
 ۞ قَدْ جَاءَكُمْ مِنَ اللَّهِ نُورٌ وَكِتَابٌ مُبِينٌ ﴿٥٤﴾

(15) ای اهل کتاب! بتحقیق پیامبر ما به سوی شما آمد تا بسیاری از حقایق از کتاب (آسمان) را که کتمان کرده اید برای شما روشن سازد و از بسیاری درگذرد، به راستی از جانب خدا نور و کتاب آشکاری به سوی شما آمد.

● آیه مبارکه 8 سوره مبارکه التغابن :

فَأْمِنُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ وَالنُّورِ الَّذِي أَنْزَلْنَا ۗ وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرٌ ﴿٨﴾

(8) پس به الله و پیامبرش و نوری که نازل کرده ایم ایمان بیاورید، و الله به آنچه می کنید آگاه است.

➤ در حدیثی معتبر که توسط ام المؤمنین عایشه رضی الله عنها روایت شده است، به صراحت در مورد ملائکه آمده است که «الله تعالی و تبارک آنها را از نور آفریده است». این حدیث توسط امام مسلم رحمه الله علیه روایت شده است.

➤ در یک حدیث مشهور در رابطه با روح محمدی صلی الله علیه وسلم ، با وجودیکه با معیار های علماء و محدثین مطابقت ندارد ، نزد اهل تصوف و صوفیان و حتی برخی مفسرین مورد پذیرش است ، کلمه « نور » است که ذکر شده است یعنی «أَوَّلُ مَا خَلَقَ اللَّهُ نُورِيَّ»

➤ به همینگونه در حدیث دیگری که منبع آن تا حال مشخص نه شده است اما از ذرایع قابل اعتبار مشخص است مرحوم مولانا غلام مرشد (۱۸۹۴-۱۹۷۹) از مفسران مشهور لاهور در درس های خود آن

را توضیح می‌داد. بر این اساس، در پاسخ به سؤال حضرت جابر رضی الله عنه درباره اینکه الله تبارک و تعالی اول چه چیزی را آفرید، پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمودند: «نور نبی تو را، ای جابر، نور نبی تو را!!» «نُورُ نَبِيِّكَ يَا جَابِرُ، نُورُ نَبِيِّكَ!» (این روایت در مصنف عبدالرزاق رحمه الله علیه موجود است).

❖ در رابطه با ذات الله تبارک و تعالی، کلمه «نور» بهترین تمثیل و تذکر است که می‌توان، با توجه به محدودیت‌ها و تناهی ذهن انسانی، این تمثیل کار برد مؤوجه دارد. در سوره مبارکه النور کلمات ذکر شده را می‌خوانیم «اللَّهُ نُورُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ»

● آیه مبارکه 35 سوره مبارکه النور :

اللَّهُ نُورُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ ۖ مَثَلُ نُورِهِ كَمِشْكَاةٍ فِيهَا مِصْبَاحٌ ۚ الْمِصْبَاحُ فِي زُجَاجَةٍ ۚ
الزُّجَاجَةُ كَأَنَّهَا كَوْكَبٌ دُرِّيٌّ يُوقَدُ مِنْ شَجَرَةٍ مُبْرَكَةٍ زَيْتُونَةٍ لَا شَرْقِيَّةٍ وَلَا غَرْبِيَّةٍ ۗ يَكَادُ زَيْتُهَا
يُضِيءُ وَلَوْ لَمْ تَمْسَسْهُ نَارٌ ۖ نُورٌ عَلَى نُورٍ ۗ يَهْدِي اللَّهُ لِنُورِهِ مَنْ يَشَاءُ ۗ وَ يَضْرِبُ اللَّهُ
الْأَمْثَالَ لِلنَّاسِ ۗ وَاللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ ﴿35﴾

(35) الله نور آسمانها و زمین است، مثل نور او همانند چراغدانی است که در آن چراغی (افروخته) باشد، که آن چراغ در (میان) شیشه ای است، آن شیشه گوی ستاره ای درخشان است، این چراغ با (روغن) درخت پر برکت زیتون افروخته می شود، که نه شرقی است و نه غربی، نزدیک است که روغنش بدون تماس با آتش شعله ور شود، نوری است افزون بر نور، و خداوند هر کس را بخواهد به نور خود هدایت می کند، و خداوند برای مردم مثلها می زند، و خداوند به هر چیزی آگاه است.

➤ و در حدیث معتبری که توسط عایشه رضی الله عنها روایت شده است، ذکر است «نُورُ أَنِي يُرَى»، دیده نمی‌شود.

با توجه به شواهد ارائه شده فوق، آیا نتیجه‌گیری زیر دور از ذهن یا غیر قابل قبول است؟ در رابطه با فرآیند خلقت و آفرینش (تخلیق کل آفرینش)، کلمه الهی اولیه «کُن» "یا باش!" در اولین مرحله از تنزل خود به سان نوری آسمانی، ساده و تقسیم‌ناپذیر یا تجزیه‌ناپذیر تجلی کرد و یا جلوه گر شد. به وسیله این نور، الله تبارک و تعالی به فرشتگان و ارواح انسانی که ذاتشان از نور است، شرافت وجود را به آنها اعطاء کرد یعنی آنها را به خلعت وجود آراست و هر یک از آنها (فرشتگان و ارواح انسانی) نه تنها اینکه دارای شخصیت و آگاهی فردی هستند، بلکه از نعمت عالی خودآگاهی نیز برخوردارند.

نمی‌توان این احتمال را غیرممکن دانست که از میان فرشتگان و ارواح انسانی که از نور آفریده شده‌اند، آن که شایستگی و قابلیت «نخستین بودن» را یافت، «نور محمدی» یا «روح محمدی» پیامبر محمد صلی الله علیه و سلم است.

واضح و آشکار است همانطور که قرآنکریم ملائکه کرام و ارواح انسانی (دارای آگاهی و خود آگاهی) را مربوط به عالم امر (قلمرو امر) معرفی کرده است به همان گونه نیز «سخن گفتن» و «ارتباط کلامی» میان ارواح انسانی و فرشتگان مکرم را متعلق به قلمرو «امر» دانسته است؛ و اصطلاح فنی این نوع ارتباط، عبارت از «وحي» است.

● آیه مبارکه 51 سوره مبارکه الشوری:

وَمَا كَانَ لِبَشَرٍ أَنْ يُكَلِّمَهُ اللَّهُ إِلَّا وَحْيًا أَوْ مِنْ وَرَائِ حِجَابٍ أَوْ يُرْسِلَ رَسُولًا فَيُوحِيَ بِإِذْنِهِ مَا يَشَاءُ ۗ إِنَّهُ عَلَىٰ حَكِيمٍ ﴿51﴾

(51) و برای هیچ بشری (ممکن) نیست که خدا با او سخن بگوید، مگر با وحی یا از پس پرده یا رسولی بفرستد که به فرمان او (= خداوند) آنچه را بخواهد (به او) وحی کند، بی گمان او بلند مرتبه ی حکیم است.

● آیه مبارکه 52 سوره مبارکه الشوری:

وَكَذَلِكَ أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ رُوحًا مِّنْ أَمْرِنَا ۗ مَا كُنْتَ تَدْرِي مَا الْكِتَابُ وَلَا الْإِيمَانُ وَلَكِن جَعَلْنَاهُ نُورًا نَّهْدِي بِهِ مَن نَّشَاءُ مِنْ عِبَادِنَا ۗ وَإِنَّكَ لَتَهْدِي إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ ﴿52﴾

(52) واین گونه بر تو (ای پیامبر) روحی (= قرآن کریم) را به فرمان خود وحی کردیم، تو (پیش از این) نمی دانستی کتاب وایمان چیست، ولی ما آن را نوری قرار دادیم، با آن هر کس از بندگانش را که بخواهیم، هدایت می کنیم، و مسلماً تو (ای پیامبر) به راه راست هدایت می کنی.

در این دو آیه مبارکه، درخشندگی و وضاحت در پیوند و پیوستگی میان واژه های «روح، امر، وحی و نور» وجود دارد یعنی اینکه با هم دیگر پیوند مفهومی دارند، نه تنها این که این درخشندگی باشکوه است، بلکه بسیار تأمل برانگیز نیز هست. در چارچوب بحث حاضر، این آیات مبارکه از اهمیت بالایی برخوردارند، زیرا استدلالی که در بالا در مورد فرآیند و پروسه تنزیل از «وجوب» و «ازلیت» به جزئیات قابل مشاهده «امکان و حدوث» ارائه شد، حول محور معنا و مفهوم این چهار اصطلاح بنیادین («روح، امر، وحی و نور») می چرخد و به همین دلیل است که به نظر من، دو آیه مبارکه فوق الذکر از سوره مبارکه الشوری در اوج قابلیت روشن کردن این موضوع هستند.

در این آیات مبارک، کلمات «روح» - «امر» - «وحی» - و «نور» - که اساس و محور کل بحث ما هستند، به گونه ای ذکر شده اند که احتمالاً هیچ نمونه دیگری از آن در خود قرآن وجود ندارد (و خدا بهتر می داند!). به همین دلیل است که ما این دو آیه مبارکه را به عنوان «ذروه سنام» قرآن کریم در این موضوع اعلام کرده ایم.

مرحله نخست در سفر طولانی از «پیدایش» و «واقعه آفرینش» در سطح مابعدالطبیعی، به «فرآیند آفرینش» و «صورت بندی» - به بیان دیگر، نخستین ایستگاه یا مرتبه از سلسله تنزلات - با مجموعه ای از اصطلاحات قرآنی همچون کلمه، کلمات، روح، وحی، امر و فرمان «کن (باش)» مرتبط است.

جمع بندی :

الغرض و بطور خلاصه ، مرحله اول و نخست از ایجاد و ابداع « آفرینش و واقعه خلقت » در سطح متافزیکي یا مابعد الطبیعی تا سفر طولانی تخلیق و تسویه و یا با الفاظ دیگر مرحله نخستین سلسله « تنزلات » با اصطلاحات قرآنکریم « روح » ، « وحی » ، « امر » و « نور » مربوط می شود و متعلق هستند.

غالباً چنین بود که امر « کن » ذات حق سبحانه تعالی بسان یک « نور » بسیار و نهایت لطیف و بسیط ، خنک و پرسکون ظاهر می شود که نه حرارت داشت و نه تپش و نه هم حرکت داشت و نه هم توج. در این مرحله دو شخصیت صاحب تشخیص نه تنها آگاه بلکه خود آگاه نیز (Self-Conscious) از این نور اثری و ساده آفریده شدند ، یکی « روح القدس » و دیگری آن « روح الامین » یعنی حضرت جبرائیل علیه السلام و تمام ملائکه کرام که تعداد و شمار شان هم « لَا يُحَاطُ » و هم « لَا يُحْصَى » است ، بفحوای کلام : (وَ مَا يَعْلَمُ جُنُودَ رَبِّكَ إِلَّا هُوَ)

● آیه مبارکه 31 سوره مبارکه المدثر :

وَمَا جَعَلْنَا أَصْحَابَ النَّارِ إِلَّا مَلَائِكَةً ۗ وَمَا جَعَلْنَا عِدَّتَهُمُ إِلَّا فِتْنَةً لِّلَّذِينَ كَفَرُوا ۗ لِيَسْتَيَقِنَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ وَيَزِدَّادَ الَّذِينَ آمَنُوا إِيمَانًا وَلَا يَرْتَابَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ وَالْمُؤْمِنُونَ ۗ وَلِيَقُولَ الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِم مَّرَضٌ وَالْكَافِرُونَ مَاذَا أَرَادَ اللَّهُ بِهَذَا مَثَلًا ۗ كَذَلِكَ يُضِلُّ اللَّهُ مَن يَشَاءُ وَهَدِي مَن يَشَاءُ ۗ وَمَا يَعْلَمُ جُنُودَ رَبِّكَ إِلَّا هُوَ ۗ وَمَا هِيَ إِلَّا ذِكْرَىٰ لِلْبَشَرِ ﴿31﴾

(31) و ما مأموران دوزخ را جز فرشتگان قرار ندادیم، و شمار آنها را جز برای آزمایش کافران معین نکردیم، تا اهل کتاب یقین کنند، و کسانی که ایمان آورده اند بر ایمان خود بیفزایند، و اهل کتاب و مؤمنان، گرفتار شک و تردید نشوند، و تا کسانی که در دل‌هایشان مرض است و (نیز) کافران بگویند: «الله از این مثل (و توصیف) چه خواسته است؟» بدینگونه الله هرکس را بخواهد گمراه می‌سازد، و هرکس را بخواهد هدایت

می‌کند، و (شمار) لشکریان پروردگارت را جز او (کسی) نمی‌داند، و این جز پند و اندرزی برای انسانها نیست.

قبلاً ذکر این رفت که حدیث معتبری از رسول الله صلی الله علیه و سلم به روایت حضرت عایشه رضی الله عنها این آگاهی را میدهد که «ملائیکه کرام از نور آفریده شده اند» یعنی تخلیق شان از نور است.

دوم اینکه «روح آدم علیه السلام» و «روح محمد صلی الله علیه و سلم» و هم چنان همه «ارواح انسانی» که تا روز قیامت به دنیا خواهند آمد، خلق شدند. این ارواح انسانی که تعریف «جُنُودٌ مُّجَنَّدَةٌ» «جمعیت های عظیم» به آنها داده شد. بروایت مسلم از ابوهریره رضی الله عنه، حق سبحانه از این ارواح انسانی عهد و پیمان گرفت که الله تعالی را به عنوان پروردگار «رب» شان بپذیرند. به فحوای آیه مبارکه قرآنکریم:

● آیه مبارکه 172 سوره مبارکه الاعراف :

وَ إِذْ أَخَذَ رَبُّكَ مِنْ بَنِي آدَمَ مِنْ ظُهُورِهِمْ ذُرِّيَّتَهُمْ وَ أَشْهَدَهُمْ عَلَىٰ أَنفُسِهِمْ ؕ أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ قَالُوا بَلَىٰ ۗ شَهِدْنَا ۗ أَن تَقُولُوا يَوْمَ الْقِيَامَةِ إِنَّا كُنَّا عَنْ هَذَا غَافِلِينَ ۗ ﴿١٧٢﴾

(172) و (به یاد بیاور) هنگامی که پروردگارت از پشتهای فرزندان آدم، ذریه آنها را بر گرفت، و ایشان را بر خودشان گواه ساخت، (و فرمود:) «آیا من پروردگار شما نیستم؟» گفتند: «آری، (هستی) گواهی می دهیم». و (این گواهی بدین خاطر بود که مبادا) در روز قیامت بگویید: «ما از این، بی خبر بودیم».

پس از انعقاد این نخستین عهد و پیمان اولین «آرامش یعنی مرگ» «إِمَاتَةُ الْأُولَى» بر این ارواح انسانی طاری شد و در یک مخزن ارواح تحت تحفظ قرار داده شدند و در وقت مناسب که اقتضاء می کند جدا ساخته می شوند یعنی از آن مخزن برگرفته می شوند و در اجساد انسانی متعلق به آنها دمیده می شوند. طوریکه قبلاً به عرض رسانیده شد

« مخزن ارواح » یک ملک مکرم یا فرشته بزرگ یا اعظم « الروح » است که ذکر آن همراه با ملائکه کرام به گونه معطوف و معطوف علیه سه بار در قران کریم رفته است.

● آیه مبارکه 4 سوره مبارکه المعارج :

تَعْرُجُ الْمَلَائِكَةُ وَالرُّوحُ إِلَيْهِ فِي يَوْمٍ كَانَ مِقْدَارُهُ خَمْسِينَ أَلْفَ سَنَةٍ ﴿4﴾

(4) فرشتگان و روح (جبرئیل) به سوی او عروج می کنند، در روزی که مقدارش پنجاه هزار سال است.

● آیه مبارکه 38 سوره مبارکه النبأ :

يَوْمَ يَقُومُ الرُّوحُ وَالْمَلَائِكَةُ صَفًّا لَا يَتَكَلَّمُونَ إِلَّا مَنْ أذِنَ لَهُ الرَّحْمَنُ وَقَالَ صَوَابًا ﴿38﴾

(38) روزی که روح (= جبرئیل) و فرشتگان به صف ایستند، هیچ کس سخن نگوید، جز کسی که خدای رحمان به او اجازه داده، و (او) سخن درست (وصواب) گوید.

● آیه مبارکه 4 سوره مبارکه القدر :

تَنْزِيلُ الْمَلَائِكَةِ وَالرُّوحِ فِيهَا بِإِذْنِ رَبِّهِمْ مِّنْ كُلِّ أَمْرٍ ﴿4﴾

(4) فرشتگان و روح (= جبرئیل) در آن (شب) به فرمان پروردگارشان برای (انجام) هر کاری نازل می شوند.

شایان ذکر است که « عالم نورانی » در مرحله اول و نخستین « تنزلات » بوجود آمد ، تصور بعد زمانی (Serial Time) وجود نداشت بنابراین موجودات یا مخلوقاتی که در این مرحله از نعمت وجود برخوردار شدند و یا به کسوت وجود داشتن مفتخر شدند فراتر از محدودیت های زمانی و مکانی هستند یا اینکه آزاد از قیود زمان و مکان هستند.

سیر و سفر ملائکه کرام و ارواح انسانی از عرش به فرش (از آسمان به زمین) یا بالعکس از زمین به آسمان یا از شرق به غرب و بالعکس نیاز مند زمان نیستند و به زمان محتاج

نیستند بلکه در یک آن از شرق به غرب و از زمین به آسمان سیر و سفر می کنند. به عبارۀ دیگر آنها قادر هستند که این سیر و سفر را بدون زمان تحقق بخشند.

در صفحات قبلی من به بررسی سطح هستی شناختی ontological اثیری ethereal و نخستین وجود primeval existence پرداخته ام ، یعنی همان اولین قلمرو realm در جریان و یا فرآیند تنزلات in the process of descent از سوی الله تبارک و تعالی. موجودات و یا مخلوقات آفریده شده در نخستین قلمرو فرآیند تنزلات ، بر زمان و مکان تقدم دارند یعنی مقدم بر زمان و مکان هستند. در نتیجه به قلمرو نخستین تعلق دارند که صرفاً معنوی است همان که « عالم امر » است.

3. مرحله دوم تنزلات (هبوط) : خلق:

مرحله دوم تنزلات یعنی سیر (از قلمرو یا عالم امر) به قلمرو خلق (یعنی خلقت فیزیکی) یا (آفرینش مادی) اولین مرحله خلقت مادی است که ساینس دانان و دانشمندان علوم طبیعی معاصر نشانه های مبهم و تا حدی حدسی و مبتنی بر وظن گمان از آن دریافت داشته اند.

علوم طبیعی (مدرن) که بر فزیک نیوتن ابتناء دارد صراحتاً و آگاهانه خود را تنها به حوزه و قلمروی مادی محدود و منحصر می کند، که این قلمرو مادی را از کل قلمرو «هستی» جدا می کند با این خصوصیت که اشیاء را صرفاً در ابعاد مکانی و زمانی شان بررسی می کند، گویی قلمروهای فرا حسی یا فراتر از حس با سطوح مختلفشان وجود ندارند (انکار امور متعلق به متافزیک) و آن واقعیت های متافزیکی و مابعد الطبیعی اصلاً (به علوم طبیعی) قابل فهم نیستند.

مرحلۀ دوم تنزلات خلاقیت خداوند، آغاز قلمرو و عرصۀ خلق است قلمروی که نظریه های علمی و کیهان شناسی مدرن بر این قلمروی مادی ابتناء دارند و معمولاً با آن موافق هستند. محققان و دانشمندان واقعیت های فیزیکی را ترسیم کرده اند، از قلمرو

میکرو (زیر اتمی) (micro (sub-atomic) قلمروی quarks کوارک‌ها و الکترون‌ها electrons گرفته تا قلمرو ماکرو (جهان) (macro (universal) realm سیارات، ستارگان و کهکشان‌ها. فیزیکدانان نشان داده‌اند که جهان مادی توسط چهار نیروی اساسی و بنیادین گرانش gravity یا جاذبه، الکترومغناطیس electromagnetism و نیروهای هسته‌ای قوی و ضعیف the strong and weak nuclear forces اداره می‌شود. جهان حدود ۱۵ میلیارد سال پیش با وقوع انفجار بزرگ Big Bang به وجود آمد یعنی وارد فاز وجود شد. در پاسخ به این سؤالات که این انفجار بزرگ چه زمانی و در کجا بوقع پیوست فزیک دانان طفره می‌روند زیرا قبل از آن زمان و مکانی نبود. در مورد این پرسش که سبب این انفجار بزرگ چه کسی و یا چه عاملی بود و مواد انفجاریه آن چه بود برای پاسخ دهی به این سؤالات ضروری است که ماتریالیست‌ها اجتناب کنند، زیرا منجر به اثبات وجود (واجب الوجود) خالق و آفریننده جهان (مبدع و مؤجد) می‌شود. سپس ۴.۵ میلیارد سال پیش، قطعات و اجزای متلاشی شده یک ستاره منفجرشده، به منظومه شمسی ما تکامل یافتند. به نظر می‌رسد علوم طبیعی مدرن قادر به ترکیب و تلخیص مجموعه دانش خود در یک کل جامع و منسجم نیست، احتمالاً به این دلیل که فاقد معرفت و حیانی از امر قدسی و هدایت و حیانی است که به همان اندازه که در جهان بیرونی طبیعت متجلی می‌شود، واقعاً و حقیقتاً در درون انسان فهم آن ریشه دارد و تجربه می‌شود. پاسخ به سؤال دوم برای علوم طبیعی از این جهت غیر ممکن است که ماقبل از بیگ بنگ Big Bang تعلق با «عالم امر» دارد یعنی قلمرو امر است که دسترسی علوم طبیعی به قلمرو «عالم امر» محال عقلی است. سپس ۴.۵ میلیارد سال پیش حتی در قلمرو خلق، خلقت مخلوقات بنام جنیات jinn وجود دارد که جسمانی نیستند و از این جهت نامرئی هستند. جن‌ها jinn، اگرچه جنیات موجودات غیر جسمانی و نامرئی هستند، اما موجوداتی از «عالم خلق» هستند و به عالم خلق تعلق دارند و ماده آفرینش آنها از آتش است. در هستی‌شناسی ontosophy که بر تعالیم قرآنکریم ابتناء دارد، مرحله خلقت جنیات از نظر زمانی بر

خلقت انسان‌ها تقدم دارد و از اهميت بالاي برخوردار است، زيرا جنی بنام (عزازئیل) که از سجده در برابر آدم عليه السلام امتناع ورزید، توسط خداوند شیطان (به معنای واقعی کلمه «بدین ابدی») نامیده شد (- دشمن اصلی آدم عليه السلام و فرزندانش تا روز قیامت).

در میان معدود باورهای کیهان‌شناسی که برای مدت طولانی دوام آوردند، اعتقاد برین بود که «جهان ایستا» است. با کشف انبساط عمومی جهان، طبیعی به نظر می‌رسید که اگر جهان دائماً در حال انبساط است، هر چه در زمان به عقب حرکت کنیم، جهان باید فشرده‌تر و متراکم‌تر شود تا به نقطه‌ای بی‌نهایت متکثف و کوچک و حجم بسیار ناچیز برسیم که جهان از آن سرچشمه و نشئت گرفته است. که اساساً مشابه مفهوم نظریه بیگ بنگ است که جهان آغازی از آن دارد. اگرچه اکتشافات هابل Hubble از این تصویر پشتیبانی می‌کرد، اما به خودی خود برای متقاعد کردن دانشمندان علوم طبیعی به پذیرش نظریه بیگ بنگ کافی نبودند. به عنوان مثال، نظریه حالت پایدار The Steady State Theory، ضمن پذیرش انبساط جهان، سعی در ارائه تفسیری داشت که با این وجود از هرگونه «آغاز» یا «پایان» جهان اجتناب کند. هرمان باندي Bondi (1919-2005)، توماس گولد Thomas Gold (1920-2004) و فرد هوپل Fred Hoyle (1915 - 2001) مبدعان و پدیدآورندگان این نظریه و تئوری در سال ۱۹۴۸ بودند و برای حدود دو دهه، این نظریه رقیب اصلی نظریه بیگ بنگ Big Bang محسوب می‌شد. بر اساس نظریه حالت پایدار The Steady State Theory، اگر جهان برای همیشه در حال انبساط باشد، نیازی به بیگ بنگ اولیه نیست. برای توجیه نظریه آنها، فرض بر این بود که کثافت یا چگالی ماده از طریق ایجاد و خلق مداوم مستمر «ماده جدید» ثابت می‌ماند.

بنابراین، جهان در همه زمان‌ها کم و بیش یکسان به نظر می‌رسد و می‌توان گفت که ایستا static نیست، بلکه در حالت پایدار steady state است. با این حال، امروزه

با توجه به شواهد موجود در حمایت از نظریه بیگ بنگ، به ویژه از ماهواره COBE satellite، تقریباً همه کیهان‌شناسان نظریه حالت پایدار steady state را رد کرده‌اند. نظریه بیگ بنگ یک توصیف بر اساس ریاضی mathematical description برای تکامل evolution جهان فراهم می‌کند و تهیه می‌بیند که بر اساس آن، جهان از کثافت یا چگالی بی‌نهایت و حرارت بسیار بالا و بلند آغاز شده و سپس منبسط، رقیق و سرد شده است. با این حال بر اساس ایمان به قادر متعال « واجب الوجود » فهم این نکته آسان است که « قلمرو نور » از فرمان نخستین «کن» بوجود آمده است، به آسانی قابل فهم است که فرمان دومی «کن» بر بخشی از نور اولیه تحقق یافته که در نتیجه آن این « نور » به « نار یا آتش » در آمد. بر طبق گفته فزیکدان بزرگ عصر « استیون واینبرگ » شکل چنان آتش و ناری را بخود گرفت که مشتمل بر این گونه ذرات بسیار کوچک (الکترون‌ها، پوزیترون‌ها و نوترینوها) (Electrons, Positrons and Neutrinos) بود که حرارت آن به حدی بالا بود که در تصور نمی‌گنجد (صد هزار میلیون درجه سانتیگراد) (One Hundred Thousand Million Degrees Centigrade) و با سرعت خیلی زیاد فراتر از تصور انسانی، از یک دیگر دور می‌شدند و واگرائی داشتند، در نتیجه این گلوله آتشین به سرعت در حال افزایش حجم بود و به مرور زمان حرارت این ذرات و شدت ثقل یا گرانش متقابل آنها دائماً کاهش می‌یافت. الغرض خلاصه اینکه این بود آغاز عالم مادی و مراتب نزول مرحله یا فاز دوم. بعد به مرور زمان و دور رفتن یا فرار ذرات بنیادین از یک دیگر این هیولای ناری و آتشین بر اثر انفجار به بخش‌های دیگر منقسم شد که منجر به ایجاد کهنکشان‌ها شد و در هر کهنکشان کره یا هسته آتشین ایجاد شد که در نتیجه از ذرات فوق‌الذکر اتم‌ها بوجود آمدند که ترکیبات را در قفاء داشت.

● آیه مبارکه 27 سوره مبارکه الحجر :

وَالْجَانَّ خَلَقْنَاهُ مِنْ قَبْلُ مِنْ نَّارِ السَّمُومِ ﴿27﴾

(27) و جن را پیش از آن از آتش سوزان آفریدیم .

واضح و آشکار است ، همانطور که بین « نور » و « آتش » قرابت و نزدیکی قابل فهم است فرشتگان و جنیات نیز باهم آشنائی و قرابت دارند ، بنابراین ، یکی از نتایج بسیار قابل توجه این امر این است که جنی به نام عزازیل که بعدها به ابلیس و شیطان لعین تبدیل شد، نه تنها بر اساس علم ، زهد ، اطاعت و تقوای خود با طبقه پایین فرشتگان همنشین و هم صحبت بود ، بلکه به گفته برخی ، مقام «معلمی» آنها را نیز بر عهده داشت (والله اعلم!) با وجود این هم این همان چیزی است یکی از دلایل این امر این است که جنیات توانائی این را دارند که دزدانه و مخفیانه اندازه گیری کنند و می کوشند یعنی هنگام نزول فرشتگان کرام برای اجراء ، تدبیر و تعمیل اوامر الهی ، برخی از اخبار را استراق سمع می کنند ، در این مورد ذکری است در قرآن کریم:

● آیه مبارکه 8 سوره مبارکه الصافات :

لَا يَسْمَعُونَ إِلَى الْمَلَأِ الْأَعْلَى وَيُقَدِّفُونَ مِنْ كُلِّ جَانِبٍ ﴿8﴾

(8) (تا) به (سخنان) عالم بالا گوش فرا ندهند ، و از هر سوء (بوسیله شهاب) زده (ورانده) می شوند.

● آیه مبارکه 18 سوره مبارکه الحجر :

● إِلَّا مَنْ اسْتَرَقَ السَّمْعَ فَأَتْبَعَهُ شِهَابٌ مُبِينٌ ﴿18﴾

(18) مگر آن کسی که دزدانه گوش فرا دهد ، پس (در آن صورت) شهابی آشکار دنبالش کند .

این وضاحت دارد که جنیات مخلوقاتی اند و به عالم خلق « قلمرو خلق » تعلق دارند و بر این اساس حرکت آنها در بستر زمان تحقق می یابد یعنی حرکت شان با صرف زمان

است که صورت می پذیرد گرچه نظر به لطافت مادهٔ تخلیق شان (آتش) حرکت بسیار سریع و با سرعت بالا دارند و جولانگاه گشت و گذار شان دور تا دور جهان مادی است و جولانگاه حرکت شان چنان است که انساها تا حال این قابلیت را با وجود تکنالوژی پیشرفته ندارند.

سخن آخر اینکه این موجودات ناری یا آتشی مانند فرشتگان کرام، بر بنیاد لطافت مادهٔ تخلیق شان صور یا اشکال مختلف را اختیار کرده می توانند ، طوریکه ملائکهٔ کرام صورت انسانی را تمثیل می کنند و اختیار می کنند که ذکر این مورد در قرآنکریم چنین است:

● آیهٔ مبارکهٔ 17 سورهٔ مبارکهٔ مریم :

فَاتَّخَذَتْ مِنْ دُونِهِمْ حِجَابًا فَأَرْسَلْنَا إِلَيْهَا رُوحَنَا فَتَمَثَّلَ لَهَا بَشَرًا سَوِيًّا ﴿١٧﴾

(17) پس میان خود و آنها پرده ای کشید، آنگاه (ما) روح خود (= جبرئیل) را به سوی او فرستادیم، پس به هیئت انسانی کامل بر او ظاهر شد .

به همین گونه جنیات در هیئت و شکل انسان ، حیوانات و بخصوص به شکل مار زنده ظاهر می شوند.

4 - مرحلهٔ سوم تنزل (هبوط) :

فرایند و یا جریان سرد شدن منجر به دو نتیجه شد ، یکی اینکه وقتی یک کتلهٔ گداخته (قوغ آتش) سرد می شود لایهٔ از خاکستر روی سطح آن می نشیند یعنی روی سطح آن خاکستر تشکیل می شود ، به همین ترتیب لایهٔ خاک بر روی زمین تشکیل شد که پوستهٔ زمین (Crust of the Earth) نامیده می شود که مادهٔ تخلیق همهٔ موجودات زمینی اعم از نباتی (گیاهی) و حیوانی است. دوم اینکه یک اندازه و یا مقداری بخارات از زمین خارج و متصاعد شدند و در اطراف زمین جمع شده که غلاف

زمین یا (فضای) زمین را ساخته است یا جو زمین بوجود آمده است سپس از ترکیب هایدروجن و اکسیژن در این جو یا فضا ، آب بوجود آمده است که منبع و منشئه حیات و زندگی برای همه موجودات زمینی است.

در قرآنکریم ذکر است که :

● آیه مبارکه 30 سوره مبارکه الانبیاء :

أَوَلَمْ يَرِ الَّذِينَ كَفَرُوا أَنَّ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ كَانَتَا رَتْقًا فَفَتَقْنَاهُمَا^ط وَجَعَلْنَا مِنَ الْمَاءِ كُلَّ شَيْءٍ حَيٍّ^ط أَفَلَا يُؤْمِنُونَ ﴿30﴾

(30) آیا کسانی که کافر شدند؛ ندیدند که آسمانها و زمین به هم پیوسته بودند، پس (ما) آنها را از یکدیگر باز کردیم، و هر چیز زنده ای را از آب پدید آوردیم؟! آیا ایمان نمی آورند!؟

این آب به صورت باران سیل آسا دوباره به روی زمین بارید و چنین است که در مرحله خلقت در زمین به غیر از آب چیزی نبود و این و احتمالاً همان چیزی است که در کلام مبارک قرآن کریم به آن اشاره شده است: با مراجعه به قرآنکریم این ذکر را می خوانیم:

● آیه مبارکه 7 سوره مبارکه هود :

وَهُوَ الَّذِي خَلَقَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ فِي سِتَّةِ أَيَّامٍ وَكَانَ عَرْشُهُ عَلَى الْمَاءِ لِيَبْلُوكُمْ^ط أَيُّكُمْ أَحْسَنُ عَمَلًا^ط وَلَئِنْ قُلْتُمْ إِنَّكُمْ مَبْعُوثُونَ مِنْ بَعْدِ الْمَوْتِ لَيَقُولَنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا إِنْ هَذَا إِلَّا سِحْرٌ مُبِينٌ ﴿١٧﴾

(7) و او کسی هست که آسمانها و زمین را در شش روز آفرید ، و عرش او بر آب بود ، تا شما را بیازماید که کدام یک از شما به عمل نیکوتر است ، و اگر (به آنها)

بگویی : «شما پس از مرگ برانگیخته می شوید» مسلماً کافران می گویند : « این (سخن) جز جادوی آشکار نیست».

وقتی که پوسته زمین (Crust) سرد شد انقباض زمین را در قفاء داشت یعنی زمین منقبض شد و بر اثر این انقباض پستی و بلندی یا فراز و نشیب در زمین بوجود آمد در شکل کوه ها و سطوح و فلات های مجاور و ملحق به آنها ایجاد شدند و از جانب دیگر بر اثر تجمع آب در نواحی نشیبی و پائینی زمین اوقیانوس ها تشکیل شدند و بوجود آمدند و سپس در مناطق ساحلی بین ماده خلقت زمینی (خاک یا گل) و منبع حیات (آب) روند و تعامل تدریجی یا ارتقاء «تکامل» Evolution آغاز شد. در انتهای این روند و تعامل تدریجی «تکامل» Evolution ظهور حضرت آدم علیه السلام نیست بلکه صرف ظهور حیوان آدم علیه السلام یا هموساپینس (Homo Sapiens) است. بقول شاعر نکته سنج و فلسفی مرزا عبدالقادر بیدل رحمه الله علیه :

هر دو عالم خاک شد تا بست نقش آدمی

ای بکار نیستی از قدر خود هوشیار باش!

5- ایده و اندیشه تکامل زیستی و بیولوژیک روی زمین:

شهرت این موضوع و باور راجع یعنی تکامل به نادرستی چنان مشهور شده است که گویا چارلز داروین Charles Darwin (1809-1882) اولین کسی بود که تئوری تکامل evolutionary theory را مطرح کرد یا به عباره دیگر این باور که چارلز داروین آغازگر تئوری تکامل است ، کاملاً نادرست و غلط است. این فرض و باور نادرست از چنان شهرتی برخوردار شد که بین عموم مردم یا عامه الناس تئوری تکامل evolutionary theory و داروینسم Darwinism تقریباً به شکل مترادف بکار می

روند

با این حال، واقعیت تاریخی این است و نشان میدهد که تا آنجا که به تئوری تکامل evolutionary theory در حیات زمینی مربوط می‌شود، مفهوم مبهمی یعنی نه چندان واضحی از آن نزد ارسطو و بسیاری از حکمای یونان باستان نیز وجود داشته است. سپس، قرن‌ها بعد، صورت بسیار روشنی از آن توسط حکما و دانشمندان مسلمان ارائه شده است.

علامه جاحظ (متوفی 225 هجری قمری)، بعد اخوان الصفاء و بعد ابن مسکویه (متوفی 421 هجری قمری) و دیگران آن را یعنی «تئوری تکامل» را کاملاً صریحاً بیان کرده‌اند. مولانای روم و ایده تکامل:

با این حال، مولانا جلال الدین بلخی رومی (متوفی ۱۲۷۳ میلادی) حدود ششصد سال قبل از داروین مراحل مختلف تکامل را در اثر مشهور و جهانی خود به طرز بدیعی توصیف کرده است که در مثنوی معنوی مورد تحسین قرار گرفته است. او در دو جای این حماسه بلند فارسی، مراحل تکامل را با کلماتی روشن، بدون اتهام و با جزئیات فراوان توصیف می‌کند. در دفتر سوم مثنوی معنوی، مولانا رومی علیه الرحمه می‌گوید:

از جمادی مُردم و نامی شدم
وز نما مُردم به حیوان سرزدم
مُردم از حیوانی و آدم شدم
پس چه ترسم؟ کی ز مردن کم شدم؟

حمله دیگر بهمیرم از بشر
تا برآرم از ملائک بال و پر
وز ملک هم بایدم جستن ز جو

کل شیء هالک الا وجهه
 بار دیگر از ملک پران شوم
 آنچه اندر وهم ناید آن شوم
 پس عدم کردم عدم چو ارغنون

اندیشه‌ی ایده‌ی تکامل در این ابیات به وضوح و آشکاریت نمایان است.

مولانای روم در مسند نمایندگی از بشریت می‌گوید که او ابتدا در of minerals geological world جهادات زمین حضور داشت و سپس پس از «مردن» در آن قلمرو و عرصه و مرتبه، در جهان گیاهی botanical world پدیدار و ظاهر شد. و سپس پس از «تجربه مرگ» از آن مرحله و مرتبه یعنی گذر از آن مرحله، در قلمرو حیوانات زنده living animals ظهور کرد. در ادامه حرکت تکاملی یا ادامه مسیر تکاملی از قلمرو یا عالم حیوانات در قلمرو یا عالم انسانی human realm ظاهر شد و پدیدار گردید.

او تصریح می‌کند که از مرگ جسمانی انسان هراسی ندارد؛ زیرا این مرگ نمی‌تواند ذات اصلی او را نابود یا تضعیف کند. این ذات، قابلیت حرکت به سوی دو مرحله بالاتر را دارد (که برای بحث حاضر ضروری نیست). ترجمه آبروی از این ابیات برای خواننده ژرف‌اندیش ارائه شده است.

مولانا به صراحت بیان میدارد که از مرگ جسمانی انسان هراسی ندارد؛ زیرا این مرگ نمی‌تواند وجود ذاتی او را که احتمالاً به دو مرحله بالاتر می‌رود، تضعیف و یا از بین ببرد یا کاهش دهد (که به بحث ما در اینجا مربوط نیستند)

علاوه بر این، در دفتر چهارم مثنوی، مولانا ابیاتی را بطور منظم تحت عنوان «روش و مراحل آفرینش و خلقت آدم علیه السلام» ارائه می‌دهد.

آمده اول به اقلیم جهاد وز جهادی در نباتی اوفتاد
 سالها اندر نباتی عمر کرد وز جهادی یاد نآورد از نبرد
 وز نباتی چون به حیوانی فتاد نامدش حال نباتی هیچ یاد
 جز همین میلی که دارد سوی آن خاصه در وقت بهار و ضمیران
 هم چو میل کودکان با مادران سر میل خود نداند در لبان
 هم چو میل مفرط هر نو مرید سوی آن پیر جوانبخت مجید
 جزو عقل این از آن عقل کلست جنبش این سایه زان شاخ گلست
 سایه اش فانی شود آخر درو پس بداند سر میل و جست و جو
 سایه ی شاخ دگر ای نیکبخت کی بجنبد گر نجنبد این درخت
 باز از حیوان سوی انسانیش می کشید آن خالقی که دانیش
 هم چنین اقلیم تا اقلیم رفت تا شد اکنون عاقل و دانا و زفت
 عقلهای اولینش یاد نیست هم ازین عقلش تحول کردنیست
 تا رهد زین عقل پر حرص و طلب صد هزاران عقل بیند بوالعجب
 گر چو خفته گشت و شد ناسی ز پیش کی گذارندش در آن نسیان خویش
 باز از آن خوابش به بیداری کشند که کند بر حالت خود ریش خند
 که چه غم بود آنک می خوردم به خواب چون فراموشم شد احوال صواب
 چون ندانستم که آن غم و اعتلال فعل خوابست و فریبست و خیال
 هم چنان دنیا که حلم نایست خفته پندارد که این خود دایمست
 تا بر آید ناگهان صبح اجل وا رهد از ظلمت ظن و دغل

خنده‌اش گیرد از آن غمهای خویش
 چون ببند مستقر و جای خویش
 هر چه تو در خواب بینی نیک و بد
 روز محشر یک به یک پیدا شود
 آنچه کردی اندرین خواب جهان
 گرددت هنگام بیداری عیان
 تا نپنداری که این بد کردنیست
 اندرین خواب و ترا تعبیر نیست
 بلک این خنده بود گریه و زفیر
 روز تعبیر ای ستمگر بر اسیر
 گریه و درد و غم و زاری خود
 شادمانی دان به بیداری خود
 ای دریده پوستین یوسفان
 گرگ بر خیزی ازین خواب گران
 گشته گرگان یک به یک خوهای تو
 می‌درانند از غضب اعضای تو
 خون نخسپد بعد مرگت در قصاص
 تو مگو که مردم و یابم خلاص
 این قصاص نقد حیلست سازبست
 پیش زخم آن قصاص این بازبست
 زین لعب خواندست دنیا را خدا
 کین جزا لعبست پیش آن جزا
 این جزا تسکین جنگ و فتنه‌ایست
 آن چو اخصا است و این چون
 ختنه‌ایست

خلقت آدم علیه السلام از آغاز خلقت."

در واقع، تئوری تکاملی موجودات آفریده شده متنوع با بیان بسیار روشن و قاطع بیان شده است. می‌توان مفهوم آیات بی‌نظیر او را در رابطه با تکامل توضیح داد: تکامل انسان. یعنی ابتدا او در طبقه موجودات غیرارگانیک ظاهر شد، سپس در مرتبه قلمرو نباتات و گیاهان ظاهر می‌شود و تبارز دارد. سال‌ها او زندگی گیاهی یا نباتی داشت، و هیچ چیز از حالت غیرارگانیک خود به یاد نمی‌آورد و در حافظه نداشت که بسیار متفاوت از حالت گیاهی و نباتی بود؛ و هنگامی که از حالت گیاهی به حالت

حیوانی سیر می کند، هیچ خاطره از حالت گیاهی خود بیاد نداشت. باز هم، همانطور که می دانید، خالق بزرگ، انسان را از حالت حیوانی به حالت انسانی درآورد و ارتقاء داد. بدین ترتیب انسان از یک مرتبه طبیعی غیر ارگانیک به مرتبه دیگر منتقل شد، تا اینکه «او» خردمند، دانا و قوی شد، همانطور که اکنون هست.

یکی از مترجمان فاضل اردو مثنوی، قاضی سجاد حسین، این ابیات را به گونه ترجمه کرده است که گویی ضمیر «او» را که در ابیات شعری بالا به کار رفته، به روح انسان باز می گرداند. این برداشت نادرست و غلط است، زیرا روح به قلمرو «امر» تعلق دارد. و به همین دلیل نه دچار تنزل شده است و نه هم صعودی تکاملی را تجربه کرده است. در واقع، کل فرآیند تکاملی که در بالا به تفصیل شرح داده شد، صرفاً مربوط به بُعد جسمانی / مادی وجود انسان است و هیچ ارتباطی با بُعد روحانی انسان (وجود روحی انسان) ندارد. همچنین شایان ذکر است که مولانا به فراموشی حالات مراحل قبلی و پیشین اشاره می کند، حالاتی که یک موجود در مسیر حرکت هنگام پیشرفت به قلمرو و مرتبه بالاتر از آنها عبور می کند.

اقبال و تکامل :

عمیق ترین درک کننده معنا و اهمیت عمیق مضامین قرآن کریم و مولانای روم، مولانای عصر ما علامه محمد اقبال لاهوری رحمه الله علیه نیز ایده و اندیشه تکامل Idea of evolution را در اشعار خود بیان کرده است و بازتاب داده است. او نه تنها ذکری از این ایده تکامل دارد، بلکه در مورد علل و عوامل، نقطه آغاز و اهداف نهایی آن و فرآیند و پروسه تکامل نیز اظهار نظر می کند. علامه اقبال لاهوری رحمه الله علیه بحث از تکامل را و موضوعات مرتبط به آنرا در چنان سطح بالایی از پیچیدگی و بینش فکری طرح می کند و مورد بررسی و تحقیق قرار می دهد که درک اهمیت واقعی آن برای بسیاری از مردم با ظرفیت ها و قابلیت های ذهنی معمولی دشوار است. با این حال، اطمینان بخش است که یکی از شارحان توانا و حکیم اندیشه علامه اقبال

لاهوری ، داکتر محمد رفیع‌الدین ، افکار علامه اقبال لاهوری را در مقاله که در شمارهٔ اپریل 1960 مجلهٔ Iqbal Review منتشر کرد ، به‌گونه‌ای روشن و واضح و قابل فهم توضیح داده است.

داکتر رفیع‌الدین شارح افکار علامه اقبال لاهوری ، بر اساس تفسیر و توضیح اشعار ذکر شده از مولانا جلال‌الدین بلخی رومی ، سیر طولانی تکامل را به سه مرحله تقسیم کرده است: اول، تکامل فیزیکی و شیمیایی، دوم، تکامل زیستی و سوم، تکامل نظری یا مفهومی (فکری). گویا با آغاز مرتبهٔ ثانی یا دوم از مراتب تنزلات ایجاد و ابداع مرحلهٔ اول و نخست تکامل نیز آغاز شده است. یعنی اتم‌ها ابتداء از طریق ترکیب و تألیف بین «ذرات» (Particles) بسیار کوچکی که در نتیجه انفجار بزرگ (Big Bang) ایجاد شدند، به وجود آمده‌اند و سپس مولکول‌ها از اجتماع یا جمع شدن و کنار هم قرار گرفتن این اتم‌ها تشکیل شده‌اند .

در مرحلهٔ بعدی از طریق ترکیب و سنتز بین مالیکول‌ها اول مرکبات غیر آلی (Inorganic Compounds) و بلاخره ترکیبات آلی (Organic Compounds) بوجود آمدند که با آن مرحلهٔ اول سفر تکامل به پایان می‌رسد. شایان ذکر است که ما قبلاً این مرحله را تکمیل مرحله سوم از مراحل تنزلات نامیده‌ایم، که بسیار زیبا و فصیح توسط میرزا عبدالقادر بیدل با این کلمات تفسیر شده است: «هر دو عالم خاک شده‌اند!» اما از آنجایی که این مرحله سوم از مراحل تنزلات نیز مرحلهٔ اول تکامل بود، پس از این مرحله بود که مرحلهٔ دوم تکامل، یعنی تکامل حیاتی بیولوژیکی biological evolution، آغاز شد. و از آنجا که قرار بود با خلقت انسان تکمیل شود، بیدل شروع آن را اینگونه تعبیر کرد: «تا بست نقش آدمی».

دانشمندان علوم طبیعی هنوز نتوانسته‌اند به راز چگونگی پیدایش «حیات» در ترکیبات شیمیایی متعلق به «جهان مادهٔ بی‌جان» پی ببرند و راز این معما یا مغلق را کشف کنند و در آینده نیز هرگز برای آنها ممکن نخواهد بود که راز بوجود آمدن حیات

را در ماده بی جان کشف کنند - زیرا این نیز به همان قلمرو « امر » تعلق دارد که خارج از محدوده تحقیق و بررسی علوم طبیعی است - یعنی فرمان دیگری از جانب الله تعالی «کن» «باش!» که بواسطه آن جریان (Current) «حیات» در ماده بی جان جاری شد.

6 - نظریه و تئوری داروین و کاستی‌های آن:

بدون شک، چارلز داروین (۱۸۰۹-۱۸۸۲) Charles Darwin (1809-82)، از طریق سفر طولانی و طاقت فرسا با کشتی بیگل Beagle و جمع‌آوری شواهد بر اساس فسیل‌ها fossils، این نظریه را ترویج داد که موجودات زنده تمایل به تولید فرزندانی با اندکی تفاوت با والدین خود دارند. با این حال، اما او در توضیح و تشریح استدلالی بر پایه‌های علوم طبیعی، میکانیسم و نحوه پیدایش انواع جدیدی که تفاوت‌های اساسی با یکدیگر و با اجداد مشترک خود دارند، ناکام ماند و شکست خورد. متأسفانه، فرد تحصیل‌کرده معمولی و عادی اغلب تکامل را به حیث یک واقعیت با علت تکامل یکی می‌داند و توجه ندارد که پذیرش وقوع تکامل یا تحقق تکامل، با پذیرش تبیین علی خاصی که یک فیلسوف یا دانشمند ارائه می‌دهد، یکسان و یکی نیست. با این حال، به راحتی می‌توان دید که دانستن یک واقعیت، با دانستن علت آن تفاوت دارد به این هردو یکی نیست. کسی که به واقعیت تکامل باور دارد و آنرا می‌پذیرد، معمولاً داروینیست پنداشته می‌شود یا نام داده می‌شود؛ درحالی‌که داروینیسم Darwinism تئوری و نظریه درباره علت تکامل The cause of evolution است، نه خود تکامل Evolution و واقعیت آن. باید این را دانست که داروینیسم Darwinism تکامل evolution نیست، و تکامل نیز داروینیسم نیست. قبل از آنکه داروین در رابطه با تئوری تکامل چیزی بگوید در عرصه علم موضوع مطالعات علمی قرار گرفته بود.

بوفون Buffon، طبیعت‌شناس naturalist فرانسوی، اولین کسی بود که ایده تکامل را به شکل علمی مدرن آن مطرح کرد. گوته Goethe شاعر و ادیب، در آلمان و سنت هیلار St.Hilare در فرانسه با اشتیاق و شور و شغف از آن استقبال کردند. در واقع، دومی توجه را به شواهد جنین‌شناسی embryology به نفع evolution تکامل جلب کرد. بنابراین، اساس گذار واقعی نظریه مدرن تکامل، لامارک Lamarck (1744 - 1829) طبیعت‌شناس، زولوژیست، فرانسوی دیگری است که اثر دوران‌ساز او در مورد مطالعات جانورشناسی Zoological Studies در سال 1809 منتشر شد و او تکامل هدفمند یا purposive or teleological evolution را در مقابل تکامل صرفاً منفعل و مکانیکی merely passive and mechanical evolution داروین ارائه داد.

با تأسف، لامارک Lamarck در طول زندگی خود به آن شناختی که شایستگی آنرا داشت، نرسید. ایده تکامل تنها پس از آن به طور گسترده شناخته و فهم شد که چارلز داروین کتاب «منشأ گونه‌ها» Origin of Species را منتشر کرد و والاس Wallace اظهار داشت که او، با کار مستقل، به نتایج مشابهی رسیده است. داروین به زودی اولین انتشار خود «منشأ انواع» را با کتاب «تبار انسان» Descent of Man پی گرفت و دنبال کرد. از آن زمان، نظریه تکامل عملاً در هر زمینه علمی، بخصوص در فیزیک، نجوم، ستارشناسی، زمین‌شناسی یا جیولوژی، زیست‌شناسی یا بیولوژی، جامعه‌شناسی، جنین‌شناسی، باستان‌شناسی و آناتومی مقایسه‌ئی، تأیید فزاینده و روبتزاید یافته است.

داروین نه تنها تمام شواهد مربوط تکامل را که در زمان خود می‌توانست در دسترس باشد، جمع‌آوری و نظام‌مند و منسجم کرد، بلکه این دیدگاه را نیز ارائه داد که انتخاب طبیعی Natural Selection، از طریق بقای اصلح The survival of the fittest در مبارزه برای بقاء struggle for existence، به خودی خود توضیح کاملی از

علت cause تکامل است. این توضیح بخصوص از تکامل است که به عنوان داروینیسیم شناخته می‌شود. با این حال، کتاب‌های داروین جنجال شدیدی در رابطه با واقعیت تکامل ایجاد کردند، زیرا برای اولین بار توجه روشنفکر عادی را به تئوری جلب کردند که باورها و فرضیات دیرینه او را زیر سؤال برد گرچه از مدت‌ها قبل این تئوری وجود داشت، اما تاکنون مورد توجه قرار نگرفته بود.

در این جدل و مناقشه، برخی از زیست‌شناسان biologists برجسته مانند توماس هاکسلی Thomas Huxley و ارنست هکل Ernest Haeckel از علت تکامل دفاع کردند و از دیدگاه‌های و نقطه نظرات داروین، چه در رابطه با وقوع تکامل و چه در مورد عوامل مؤثر بر وقوع آن، دفاع کردند. از جانب دیگر، منتقدان آنها دیدگاه‌های را در رابطه با داروینیسیم مطرح کردند که داروینیسیم را به طور کامل رد کردند و در نتیجه، داروینیسیم و تکامل از هر دو طرف این منازعه و مناقشه با یکدیگر یکی دانسته شدند. باوجودیکه دانشمندان اکنون واقعیت تکامل را پذیرفته‌اند، اما جدل و مناقشه در مورد داروینیسیم هنوز هم ادامه دارد. حقیقتاً اگر آنچه را که از حلقه‌های علوم ساینسی می‌خوانیم و می‌شنویم زیر فوکس بگیریم به این نتیجه می‌توان رسید که داروینیسیم از هم فروپاشیده است و به اضمحلال گرائیده است و در مقابل، مخالفان داروینیسیم در شاهراه پیروزی کامل هستند.

به طور خلاصه، نظریه داروین این است که تغییر در طبیعت و زندگی امر آشکار و واضح است و تنوع جزء ذات زندگی است. کل ارگانیسیم و اعضاء و عملکردهای آن‌ها در معرض تغییرات جزئی هستند یعنی دستخوش تغییرات جزئی قرار دارند که به طور کورکورانه و تصادفی در هر جهتی رخ می‌دهند.

علاوه بر این، همه گونه‌های موجودات حیه باید برای بقاء، تغذیه و محافظت از خود و فرزندان‌شان با محیطی خصمانه، با دشمنان و خطرات تهدید کننده از هر نوع مبارزه کنند. در این مبارزه یا تنازع بقاء، تنها گونه‌های شایسته‌ترها the fittest species

قادر به حفظ نژاد خود هستند در حالی که گونه‌های دیگر نابود می‌شوند و از بین می‌روند. این بدان معناست که طبیعت تنها آن تغییرات تصادفی *accidental changes* شکل، رنگ، ساختار، وظایف یا غریزه را حفظ و تقویت می‌کند که به جانور امکان می‌دهد غذا بیابد، شکار کند، از دشمن بگریزد یا آن را شکست دهد، از فرزندانش محافظت کند و نسل خود را گسترش دهد. طبیعت بدون انتخاب، بدون هدف و بدون قصد آگاهانه، جهانی از تغییرات را ارائه می‌دهد، شرایط وجود بسانی غربالی عمل می‌کند؛ تغییراتی که با آن سازگارند باقی می‌مانند و دیگران حذف می‌شوند.

در این فرآیند سازگاری یا انطباق منفعلانه *process of passive adaptation*، اشکال زندگی از حالت همگونی اولیه *originally homogeneous* به ناهمگونی *heterogeneous*، از حالت ساده به پیچیده و از حالت پایین‌تر به حالت بالاتر ارتقاء می‌یابند. فقدان هدف *The absence of purpose*، ماهیت اصلی داروینیسیم است.

تنوع و تغییرات به‌طور تصادفی *fortuitously* نشئت گرفته از ارگانیسم‌ها است و خود را برای انتخاب طبیعی *natural selection* در تنازع بقاء *struggle for existence* عرضه می‌کنند؛ نه آن‌که فعالانه و آگاهانه کسب شوند. اگر در تکامل هدفی هم وجود داشته باشد، به‌زعم داروین، این هدف ظاهری است، واقعی نیست.

داروینیسیم‌ها حتی پدید آمدن اندام‌های پیچیده مانند چشم، یا وظایف شگفت‌انگیزی بر اساس غرایز مانند غریزه زنبور عسل را حاصل زنجیره و تسلسلی از تصادفات می‌دانند. این دیدگاه، آشکارا با نظریه‌های غایت‌گرای پیشنهادی توسط لامارک، هانری برگسون و اقبال لاهوری رحمه الله علیه در تعارض و تضاد قرار دارد.

داروینیسیم از آغاز ظهور و پیدایش خود مراحل و دگرگونی‌های متعددی را تجربه کرده است و بخود دیده؛ اما ماهیت و اوصاف اصلی آن ثابت و دست‌نخورده باقی مانده است یعنی اینکه جوهره اش باز هم ثابت است. هرچند این نظریه اساساً زیست‌شناختی بیولوژیکی *biological theory* است، داروینیسیم‌ها کوشیده‌اند و

تلاش کرده اند تا آن را برای پاسخ‌گویی به پرسش‌های مربوط به روان‌شناسی، مابعدالطبیعه یا متافزیک، منطق، معرفت‌شناسی اپیستمولوژی، اخلاق، زیبایی‌شناسی، تاریخ، اقتصاد و سیاست به‌کار گیرند.

اگر داروینیسیم - با مخالفت رادیکالش *radical opposition* با غایت‌گرایی *teleology* و تأکیدش بر انتخاب مکانیکی *mechanical selection* - واقعاً تبیین‌کافی بخشی از فرآیند تکامل *evolutionary process* باشد، نباید تبیین کل آن تلقی شود. طبیعتاً، داروینیسیم عمیقاً بر همه پیشرفت‌های بعدی علوم انسانی و اجتماعی تأثیر گذاشته است. این داروینیسیم میوه‌های تلخ بسیاری به بار آورده است و تلخ‌ترین آنها مارکسیسم و بدتر از آن تفسیر کاملاً ماتریالیستی از تاریخ، اخلاق و دین است. داروین گفت: «نظریه من به یک فلسفه کامل منجر خواهد شد». حق با او بود. اما فلسفه‌ای که از تئوری داروین نشئت می‌گیرد، شوک وحشتناکی و تکانی بی‌نظیر به اعتقاد موجه انسان به کرامت خویش در برابر سایر مخلوقات وارد کرد، کرامتی که بر شرافت عقل و روح و قداست عقلانیت و اختیار و آزادی انسان ابتناء دارند. پیامدهای این تئوری این است که کل این دنیای شگفت‌انگیز زندگی جز بازی کور و تصادفی *blind and fortuitous* نیروهای «بی‌پروای طبیعت» نیست. این کاملاً عاری و تهی از برنامه یا روش است. انسانی که امروز وجود دارد، ممکن است در مرحله‌ای از شجره تکامل *evolution tree*، کرمی *worm* بوده باشد که در جوی آب می‌خزیده است!

در چنین نگاهی (تئوری داروین)، فعالیت‌های والا، عالی و برتر انسان مانند دین، اخلاق، سیاست، هنر، علم، فلسفه، حقوق و آموزش، ارزشی ذاتی ندارند؛ زیرا بنیان آن‌ها - یعنی وجدان انسان و میل او به آرمان‌ها - محصول تصادف و آشوب ناپسند امیال حیوانی است؛ امیال و احساساتی که از نظر آماری، ممکن بود اصلاً پدید نیایند.

روح انسان بر ضد چنین تصویری (تئوری داروین) شورش و طغیان می‌کند و دقت علمی آن (تئوری داروین) نیز به سرعت محل تردید واقع می‌شود. از این رو، جای تعجب نیست که خیلی زود طغیان گران قدرتمندی در اردوگاه خودِ داروینیسم پدید آمدند. والاس Wallace، که از حامیان تئوری داروینی تنازع بقاء بود، در نهایت به تبیین معنوی تکامل spiritual explanation روی آورد. رومانس Romanes، شاگرد برجسته داروین، به خداباوری مسیحی Christian theist رسید. فلاشمن Fleischmann سال‌ها دیدگاه ارتدوکسی داروینی را تبلیغ کرد، اما سرانجام به منتقدی صریح نه تنها انتخاب طبیعی natural selection، بلکه اصل نظریهٔ تنزل (تبار) (descent) تبدیل شد. دریش Driesch نیز چنین بود؛ او با نظریه‌ای مکانیکی mechanical theory آغاز کرد، اما سپس مقالاتی نوشت تا نشان دهد که زندگی بنیادین و تکامل هدفمند است.

برخی از بنیانگذاران برجسته‌تر تئوری‌های سازنده تکامل که با داروینیسم مخالف هستند و در تقابل با آن قرار دارند که می‌توان به آنها اشاره کرد عبارتند از لامارک Lamarck، اتین جفری Etienne Geoffroy، سنت هیلر St. Hilaire، ارسنر Ersner، کاسوتز Kassowitz، دبلیو. هاگ W. Haacke، ناگلی Nageli، دِ وریس De Vries، دریش Driesch و برگسون Bergson.

با دقت در همهٔ این نظریه‌ها، وجه مشترک و برجستهٔ آنها این است که موجود زنده مجبور نیست و تحت جبری قرار ندارد تا منفعلانه در انتظار انتخاب طبیعی natural selection و انباشت و تراکم طولانی تغییرات جزئی بماند؛ بلکه هدفی پنهان در درون و از خلال موجود زنده عمل می‌کند که او را قادر می‌سازد تا به‌گونهٔ خودانگیخته و خود جوش spontaneously از درون، آنچه را برای تحفظ خویش لازم و ضروری است و اغلب نو و جدید و مختلف با طیف وسیعی از امکانات است پدید آورد.

به گونهٔ مثال، موجود زنده می‌تواند سازگاری‌های محافظتی protective adaptations در برابر سرما یا گرما ایجاد کند، اندام‌های از دست‌رفته را بازسازی نماید، و حتی در شرایطی خاص، اندام‌های کاملاً جدید تولید کند. شواهدی که در تأیید این نقطهٔ نظر ارائه شده است پایان‌ناپذیر است. از این رو، اصرار و پافشاری داروین‌یست‌هایی که همچنان به انتخاب طبیعی natural selection چسبیده‌اند و توانایی‌های خودجوش و ویژگی‌های درونی موجودات زنده را نادیده می‌گیرند، چیزی جز لجاجت و خیره‌سری نیست در حالی که این توانایی‌ها خود دلیلی روشن و واضح بر ماهیت غایت‌گرایانهٔ یعنی هدف‌مند تکامل هستند purposive evolution.

ظهور و تبارز قصد آگاهانه در خود انسان، به عنوان یکی از مهم‌ترین ویژگی‌ها و خصوصیات او، گواهی و شاهد قوی بر تکامل هدفمند purposive evolution است. خود کلمه تکامل (یا Evolution) دلالت بر هدف دارد، زیرا به معنای رشد یا حرکت (به سمت مراحل بالاتر و توسعه پیوسته و ممتد) است. هر نوع رشد یا توسعه باید از همان ابتدا مقصدی و هدفی در خود نهفته داشته باشد؛ در غیر این صورت اصلاً رشد یا توسعه نخواهد بود. عالی‌ترین و بالاترین محصول (رشد growth) یک درخت، بذر یا دانهٔ آن (seed) است و حضور بذر در هر مرحله از رشد درخت نهفته است. اگر جهان واقعاً تکامل یافته است و به فاز و مرحلهٔ کنونی خود رسیده است، آیا این به آن معنا نیست که «هدف» - یکی از گران‌بهارترین محصولات تکامل - از همان آغاز در آن نهفته بوده و در هر مرحله از رشد و انکشاف حضور داشته است؟ در مرتبه و مرحلهٔ مادی material stage، این هدف ناآگاهانه unconscious بود؛ در مرحلهٔ زیستی biological stage، نیمه‌آگاهانه half conscious؛ و در مرحلهٔ انسانی human stage، کاملاً آگاهانه conscious and و ارادی deliberate شد.

انسان صرفاً علم‌گرا و لادری agnostic، یا ندانم‌گرا خود را در سرزمینی ناشناخته می‌یابد؛ سرزمینی که از لحاظ علمی توصیفی و اکتشافی است، نه با معرفت وحیانی و روشنگر برآمده از سنت‌ها؛ معرفتی که دربردارنده علم قدسی و گنجینه معنا برای معماهای مبهم زندگی enigmatic mysteries است. انسان به رویکردی مبتنی بر فهم و ادراکی نیاز دارد که آغاز و انجام او را در چارچوبی معناداری و قابل فهم جای دهد.

روایت علمی تکامل، به انسان مدرن از لحاظ تبارشناسی سند زمینی بودن را میدهد می‌دهد که از یک سلول تکثیر شونده آغاز می‌شود و به گذار شگفت‌انگیز و حیرت‌آور از اولیه زنده (موجود زنده ابتدائی) به انسان آگاه ختم می‌گردد. در نتیجه، نظریه و تئوری تکامل خدا ناباور داروینی، هم از طریق توضیح و تبیین فرضی منشأ انسان و هم با نفی قابلیت‌های معنوی و روحی انسان، ذهنیت و نگرش جوامع بشری را به‌طور کامل دگرگون ساخته است. این امر توضیح می‌دهد که چرا کارل مارکس و فریدریش انگلس به‌شدت از آثار داروین استقبال کردند و مارکس حتی خواست کتاب سرمایه (Das Kapital) را به داروین تقدیم کند.

با هیچ تخیل و تصویری نمی‌توان پذیرفت که منشأ و اساس سیر حیات آلی یا حیات ارگانیک organic life بر زمین - با همه تنوع و منحصر بفرد بودنش در تنوع و گونه‌های بی‌شمارش - نتیجه جهش‌های mutations کور و دگرگونی‌های بی‌هدف mindless transformations باشد. انکشاف و پیدایش چیزهایی مانند اعضاء و اندام‌ها و پوسته و پوست حیوانات و انسان‌ها تنها می‌تواند نتیجه یک هوش بنیادی fundamental intelligence باشد که در هر سطحی از وجود تجلی می‌کند و بازتاب دارد. برآستی، آیا هوش، تجلی الگو (مدل)، نظم، طراحی (دیزاین)، منحصر به فرد بودن، ایفاء وظایف، معنا و کمال و تحقق قصد و اراده نیست؟ به این معنا، سلول‌ها و حجرات، مولکول‌ها و اتم‌هایی که بدن ما را می‌سازند، به گونه عمل می‌

کنند که از نوعی هوشمندی برخوردار اند ، هوشمندی که پدید آمدن و دوام یک ارگانیسم زنده بر آن ابتناء دارد.

واقعیت شکفت‌انگیز اشکال حیات آلی، فرمان‌کور، خودبه‌خودی و تصادفی (یعنی اساساً مبتنی نبودن بر هوش و فاقد طرح و دیزاین) را که در قلب نظریهٔ تکامل داروینی قرار دارد، به‌چالش می‌کشد (رد می‌کند).

خود داروین نیز با کثرت و تنوع مظاهر و نمود های بیشمار آفرینش (خلقت) - که نشان‌دهندهٔ «طراحی خیره‌کننده» است - دچار مشکل بود. برای نمونه، او تکامل چشم را معضلی جدی برای نظریهٔ خویش می‌دانست و نوشت:

خود داروین با خلقت بی‌شماری که اگر هیچ چیز دیگری نبود، «طراحی خیره‌کننده» را منعکس می‌کرد، مشکل داشت. برای مثال، او به خوبی «رشد چشم» را به عنوان یک مشکل جدی برای نظریه خود می‌دانست. او نوشت:

«این‌که فرض کنیم چشم، با همهٔ تدابیر بی‌مانند و بی‌نظیرش برای تنظیم تمرکز و فوکس در فواصل مختلف، پذیرش مقادیر گوناگون نور، و تصحیح مشاهده و دید کروی و رنگی، بتواند صرفاً از طریق انتخاب طبیعی پدید آمده باشد، اعتراف می‌کنم که به شدت نا معقول است.»

(به نقل از استیون جی گولد، از زمان داروین، نیویورک، ۱۹۷۷، صفحه ۱۰۳)

(Quoted in Stephen Jay Gould, Ever Since

Darwin, New York, 1977, p.103)

بیاید در این مرحله، به هدایت و دانشی که قرآن کریم به ما می‌دهد تمرکز کنیم.

● آیهٔ مبارکهٔ 30 سورهٔ مبارکهٔ الانبیاء تصریح می‌کند:

أَوَلَمْ يَرَ الَّذِينَ كَفَرُوا أَنَّ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ كَانَتَا رَتْقًا فَفَتَقْنَاهُمَا^ط وَجَعَلْنَا مِنَ الْمَاءِ كُلَّ شَيْءٍ حَيًّا^ط أَفَلَا يُؤْمِنُونَ ﴿30﴾

(30) آیا کسانی که کافر شدند؛ ندیدند که آسمانها و زمین به هم پیوسته بودند، پس (ما) آنها را از یکدیگر باز کردیم، و هر چیز زنده ای را از آب پدید آوردیم؟! آیا ایمان نمی آورند!؟

آیه مبارکه 30 سوره مبارکه الانبیاء تصریح می کند: «ما هر چیز زنده ای را از آب آفریدیم. آیا ایمان نمی آورند؟»

این که همه حیات از آب آغاز شده است (در نتیجه واکنش های شیمیایی آب و پوسته زمین)، فرجام و نتیجه است که آخرین دریافت های عرصه زیست شناسی biology نیزه آن اشاره دارد و آن را تأیید می کند. پروتوپلاسم protoplasm، اساس و بنیاد اصلی ماده زنده، مایع یا نیمه مایع است و در حالت تغییر و بی ثباتی مستمر قرار دارد، این یک واقعیت اثبات شده است که حیوانات خشکی، مانند مهره داران عالی، از جمله انسان، در تاریخ جنینی خود اندام هایی مانند اندام های ماهی ها را نشان می دهند که نشان دهنده منشأ آبی جایگاه و منزلگاه اصلی آنهاست. در واقع، ترکیب پروتوپلاسم protoplasm حدود 80 تا 85 درصد آب است. هنوز حلقه های مفقوده میان موج های پی در پی انسان نمایان اولیه و ظهور انسان خردمند (Homo sapiens) بر زمین وجود دارد. از آن جا که «حلقه مفقوده» هنوز یافت نشده است - و شاید تنها در پرتو داده های وحیانی قابل شناسایی باشد - نمی توان به طور قطعی ادعا کرد که تبار و شجره مشترکی میان اولی های ما قبل تاریخ و انسان آدمی اولی و نخستین وجود داشته است.

داروینسم کلاسیک فرض می‌کرد که همه تغییرات در موجودات زنده به تدریج رخ می‌دهد. داروین در کتاب «منشأ انواع Origin of Species» نوشت: «انتخاب طبیعی natural selection، باور به خلق مداوم موجودات آلی جدید یا هرگونه تغییر بزرگ و ناگهانی در ساختار آنها را طرد خواهد کرد.» این فرض پیوستگی و تداوم تغییرات ارگانیک یا آلی، فهم و توضیح چگونگی پیدایش هرگونه تغییر واحد یا گروهی از تغییرات سازگار شده مشترک را دشوار می‌کرد. یک نظریه یا تئوری تکاملی نوظهور بهبود یافته و دارای بار متافیزیکی که توسط سی. لوید مورگان C Lloyd Morgan و دیگران ارائه شده است، معتقد است که چنین رویدادهایی باید با آنچه پیش از آن رخ داده، ناپیوسته یا از هم گسسته باشند. یکی از کارکردها و وظایف مفهوم ظهور، بیان این ادعا است که هر آنچه برای اولین بار به وجود می‌آید، باید به طور ناگهانی یا دفعتاً به وجود آید. برخلاف دیدگاه صرفاً مکانیکی یا تقلیل‌گرایانه، مفهوم ظهور دلالت بر این دارد که تنوع، گوناگونی و پیچیدگی، ویژگی‌های بدیع، غیرقابل تقلیل و سطح بالای پیشرفت خلاقانه در طبیعت هستند.

دانشمندانی که در باستان‌شناسی و عرصه‌های مرتبط با باستان‌شناسی تحقیق می‌کنند، تعدادی از قطعات مجسمه، دندان‌ها و استخوان‌های اولیه و پیش از ظهور انسان early and pre-human را جمع‌آوری کرده‌اند، و با این حال، شکاف‌های باستان‌شناسی در دانش ما از ریشه‌های انسان human origins، حتی در بین خود باستان‌شناسان، غیرقابل انکار است، همانطور که از تفسیر یافته‌های آنها مشهود است. به عبارت دیگر، هنوز ارتباط بین امواج اصلی انسان‌های متوالی main waves of successive hominids و ظهور انسان خردمند Homo sapiens بر روی زمین وجود ندارد. از آنجا که "حلقه گمشده" "missing link" هنوز پیدا نشده است ارتباطی که فقط در پرتو داده‌های آشکار دانش می‌توان آن را یافت، نمی‌توان به طور قطعی اظهار داشت که بین نخستی (اولیه‌های) ماقبل تاریخ و انسان prehistoric

primate and man انسان اولیه آدم primordial Adamic man تبار مشترکی وجود دارد.

7 - تکمیل تخلیق آدم و عطاء خلعتِ خلافت:

تأکید قرآن کریم به عنوان کلام الله بر این که الله «خالق، پدیدآورنده، مبدع، صورت بخش و صورتگر است، همه پرسش های رازآلود و معماگونه درباره منشأ و اصل جهان و ظهور انسان را قابل فهم و به طور رضایت بخشی حل می کند. الله تبارک و تعالی در معنای نوافلاطونی، درون جهان، در کیهان حلول ندارد؛ بلکه متعالی و شخصی personal است و انسان می تواند مستقیماً به او مراجعه کند و برای هدایت به او روی آورد. هرچند الله ذات متعالی است، آفرینش و خلقت از او گسسته و منفصل نیست؛ بلکه خلقت و آفرینش تجلی، اثر و عینیت یافتگی کلمه اجرایی الهی «کن» است.

اشکال بی شمار جهان های آفریده شده و خلق شده، از نظر زمان و مکان از یکدیگر متمایز هستند و بخشی از فرآیند تجلی (emanation) نیستند. دو آیه مبارکه زیر از قرآن کریم به روشنی بیان می کنند که پیش از ظهور آدم (علیه السلام) پیش نمونه اولیه انسان prefigured primates یعنی «بَشَر» - از طریق یک فرآیند و پروسه تکاملی evolutionary process طولانی آفریده شده بودند:

● آیه مبارکه 71 سوره مبارکه ص :

إِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلَكَةِ إِنِّي خَالِقٌ بَشَرًا مِّنْ طِينٍ ﴿٥٤﴾

(71) (و به یاد آور) هنگامی که پروردگارت به فرشتگان گفت: بی تردید من بشری را از گل می آفرینم،

● آیه مبارکه 28 سوره مبارکه الحجر :

وَإِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلَأِكَةِ إِنِّي خَالِقٌ بَشَرًا مِّنْ صَلْصَالٍ مِّنْ حَمَإٍ مَّسْنُونٍ ﴿28﴾

(28) و (به یاد آور) هنگامی را که پروردگارت به فرشتگان فرمود: «همانا من آفریننده ی بشری از گل خشکیده ای که از گل بویناک تیره ای (گرفته شده) ، هستم. واژه «بَشَر» در این آیات مبارکه می تواند به معنی نوع Homo باشد ؛ نوعی از اولیه ها که بنا بر نظریه یا تئوری تکامل، انسان مدرن و امروزی (Homo sapiens) نماینده کنونی آن است. باور بر این است و چنان انگاشته می شود که نوع Homo حداقل دو میلیون سال قدمت دارد و انسان های مدرن اولین بار در دوره عصر حجر بالایی Upper Paleolithic به ظهور رسیده است. در این معنا، «بَشَر» می تواند به انسان نما (hominid) دلالت داشته باشد ؛ یعنی اولیه های a primate of a group that includes humans که شامل انسان (صرفاً در معنای جسمانی only in the sense of living physical body)) قبل از دمیده شدن روح الهی در آن ، اجداد فسیلی آنها و موجودات دویاها ، می شود.

در قرآنکریم اشاراتی با قوت قابل ملاحظه وجود دارند که آدم (علیه السلام) پس از آن که الله تبارک و تعالی از روح خود در او دمید، برگزیده شد و به مقام آدمیت رسید؛ حقیقتی بنیادین که تکامل گرایان الحادی از دیدن آن ناتوان اند بر این حقیقت بنیادین چشم هایشانرا می بندند. آیاتی مبارکه که از برگزیده شدن انتخاب یا اصطفی آدم علیه السلام از نوع انسان ذکر می کنند ، چنین اند:

● آیه مبارکه 33 سوره مبارکه آل عمران :

إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَىٰ آدَمَ وَنُوحًا وَآلَ إِبْرَاهِيمَ وَآلَ عِمْرَانَ عَلَى الْعَالَمِينَ ﴿33﴾

(33) به راستی خداوند آدم و نوح و آل ابراهیم و آل عمران را برجهانیان برگزید.

● آیه مبارکه 11 سوره مبارکه الاعراف :

وَلَقَدْ خَلَقْنَاكُمْ ثُمَّ صَوَّرْنَاكُمْ ثُمَّ قُلْنَا لِلْمَلَائِكَةِ اسْجُدُوا لِآدَمَ ۖ فَسَجَدُوا إِلَّا إِبْلِيسَ لَمْ يَكُنْ مِّنَ السَّاجِدِينَ ﴿١١﴾

(11) وبتحقیق ما شما را آفریدیم، آنگاه شما را شکل و صورت دادیم. سپس به فرشتگان گفتیم: «برای آدم سجده کنید» پس (همه) سجده کردند؛ جز ابلیس که از سجده کنندگان نبود.

انتخاب و برگزیده شدن آدم علیه السلام از سوی الله تبارک و تعالی و به همین ترتیب آفرینش انبوهی بزرگی از انسان‌های اولیه و سپس تاج‌گذاری یک فرد با عنوان و مقام «آدم» - بسیار معنادار و پر مفهوم است. این تمایز اساسی، بی‌تردید ناشی از دمیده شدن روح الهی - به عنوان عنصری نو، عالی و والا، عنصر مابعدالطبیعی (متافزیک) - به بُعد حیوانی انسان بود؛ و این تمایز معنادار، نتیجه دمیده شدن یا نفخ روح الهی در آدم (علیه السلام) است.

از این بعد و منظر، می‌توان آیه 75 سوره مبارکه صاد را بهتر فهم کرد؛ آن جا که الله تبارک و تعالی می‌فرماید آدم علیه السلام را با «دو دست» خود آفریدم. این تعبیر، اشاره‌ای لطیف به آن دارد که آدم (علیه السلام) موجودی مرکب از جسم مادی (عالم خلق) و روح الهی (عالم امر) است که با هم ترکیب شده‌اند تا آدم علیه السلام را پدید آورند.

● آیه مبارکه 75 سوره مبارکه ص :

قَالَ يَا إِبْلِيسُ مَا مَنَعَكَ أَنْ تَسْجُدَ لِمَا خَلَقْتُ بِإِيْدِي ۗ أَسْتَكْبَرْتَ ۗ أَمْ كُنْتَ مِنَ الْعَالِينَ ﴿٧٥﴾

(75) (خداوند) فرمود: « ای ابلیس! چه چیز مانع تو شد، از آنکه برای آنچه من با دو دست خود آفریده ام، سجده کنی؟ آیا تکبر ورزیدی یا از بلند پایگان هستی؟! »

انسان اولِ آدم علیه السلام ، کسی که جز انسان اولیه Primordial man نیست ، بنابراین، آدم علیه السلام ، در عنصر خلق خود انسان است (بر اساس تخلیق زمینی) ، اما از لحاظ نفخ روح که به (علم امر) مربوط می شود و پیوند دارد، بازتاب دهنده صفات و ویژگی های الهی است. و طبق یک حدیث معتبر، روح خاص هر وجود جسمی انسان (که در مخزن ارواح نگهداری می شود) توسط فرشته یا ملک مکرم با جنینی مختص با آن روح که در رحم مادر در حال رشد است، یکجا ساخته می شود. بنابراین، تمام فرزندان آدم علیه السلام نیز از یک وجود مادی و یک وجود روحی (وجود جسمی و وجود روحی) تشکیل شده اند. همین وجود روحی انسان است که او را نماینده و خلیفه الله تبارک و تعالی در زمین می کند.

تاجگذاری و یا تاج پوشی آدم علیه السلام به عنوان خلیفه الله در زمین ، با فرمان و امر الله تبارک و تعالی به همه فرشتگان برای سجده در برابر آدم علیه السلام و در نتیجه تسلیم شدن در برابر برتری آدم علیه السلام به عنوان جانشین و خلیفه الله تعالی در زمین، نهایی شد. فرمان و امر الله تبارک و تعالی که از فرشتگان سجده در برابر آدم علیه السلام خواسته شده بود، توسط عزازیل (جنی که به دلیل عبادت و خدمتش در طبقه پایین تر فرشتگان قرار داشت) رد و نادیده گرفته شد. که ذکر آن در قرآن کریم چنین است:

● آیه مبارکه 34 سوره مبارکه البقره :

وَإِذْ قُلْنَا لِلْمَلَائِكَةِ اسْجُدُوا لِآدَمَ فَسَجَدُوا إِلَّا إِبْلِيسَ أَبَىٰ وَاسْتَكْبَرَ وَكَانَ مِنَ الْكَافِرِينَ ﴿34﴾

(34) (یاد بیاور) هنگامی را که به فرشتگان گفتیم: «برای آدم سجده کنید» پس (همگی) سجده کردند، جز ابلیس که سر باز زد، و تکبر ورزید، و از کافران شد.

● آیه مبارکه 50 سوره مبارکه الکهف :

وَإِذْ قُلْنَا لِلْمَلَائِكَةِ اسْجُدُوا لِآدَمَ فَسَجَدُوا إِلَّا إِبْلِيسَ كَانَ مِنَ الْجِنِّ فَفَسَقَ عَنْ أَمْرِ رَبِّهِ
 أَفَتَتَّخِذُونَهُ وَذُرِّيَّتَهُ أَوْلِيَاءَ مِنْ دُونِي وَهُمْ لَكُمْ عَدُوٌّ بِئْسَ لِلظَّالِمِينَ بَدَلًا ﴿50﴾

(50) و (ای پیامبر! برایشان بیان کن) زمانی که به فرشتگان گفتیم: «برای آدم سجده کنید» پس (همه) سجده کردند، بجز ابلیس - که از جن بود - و از فرمان پروردگارش سرپیچید، آیا او و فرزندان او به جای من دوستان خود می گیرید، در حالی که آنها دشمن شما هستند؟! ستمکاران چه جایگزین بدی دارند .

واژه «ابلیس» از ریشه یأس و سرکشی گرفته شده است یعنی اشتقاق یافته از یأس و سرکشی است، در حالی که «شیطان» بر مفهوم کجی یا انحراف و دشمنی یا خصومت دلالت دارد. حتی به نام عزازیل با نافرمانی و سرپیچی از فرمان الله تبارک و تعالی، به ابلیس و شیطان لقب داده شد یعنی اینکه عزازیل از فرمان الله تبارک و تعالی سرباز زد و به عنوان ابلیس و شیطان مورد سرزنش قرار گرفت. اهمیت داستان آدم علیه السلام و ابلیس از آن جا روشن می شود و فهم می شود که این واقعه شش بار در سوره های مبارک مکی و یک بار هم در سوره مبارکه مدنی البقره ذکر شده است.

● آیه مبارکه 11 سوره مبارکه الاعراف :

وَلَقَدْ خَلَقْنَاكُمْ ثُمَّ صَوَّرْنَاكُمْ ثُمَّ قُلْنَا لِلْمَلَائِكَةِ اسْجُدُوا لِآدَمَ فَسَجَدُوا إِلَّا إِبْلِيسَ لَمْ يَكُنْ مِنَ السَّاجِدِينَ ﴿11﴾

(11) وبتحقیق ما شما را آفریدیم، آنگاه شما را شکل و صورت دادیم. سپس به فرشتگان گفتیم: «برای آدم سجده کنید» پس (همه) سجده کردند؛ جز ابلیس که از سجده کنندگان نبود.

● آیه مبارکه 28 29 سوره مبارکه الحجر :

وَإِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلَائِكَةِ إِنِّي خَالِقٌ بَشَرًا مِنْ صَلْصَالٍ مِنْ حَمَإٍ مَسْنُونٍ ﴿28﴾

(28) و (به یاد آور) هنگامی را که پروردگارت به فرشتگان فرمود: « همانا من آفریننده ی بشری از گل خشکیده ای که از گل بویناک تیره ای (گرفته شده) ، هستم.

فَإِذَا سَوَّيْتُهُ وَنَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِي فَقَعُوا لَهُ سَاجِدِينَ ﴿29﴾

(29) پس چون (او را آفریدم و) به او سامان دادم ، و از روح خود در آن دمیدم ، (همگی) برای او سجده کنید .».

● آیه مبارکه 61 سوره مبارکه الاسراء یا بنی اسرائیل :

وَإِذْ قُلْنَا لِلْمَلَائِكَةِ اسْجُدُوا لِآدَمَ فَسَجَدُوا إِلَّا إِبْلِيسَ قَالَ ءَأَسْجُدُ لِمَنْ خَلَقْتُ طِينًا ﴿61﴾

(61) و (به یاد آور) چون به فرشتگان گفتیم : «برای آدم سجده کنید» پس (همگی) سجده کردند؛ جز ابلیس که گفت : «آیا برای کسی سجده کنم که (او را) از گل آفریده ای؟!». .

● آیه مبارکه 50 سوره مبارکه الکهف :

وَإِذْ قُلْنَا لِلْمَلَائِكَةِ اسْجُدُوا لِآدَمَ فَسَجَدُوا إِلَّا إِبْلِيسَ كَانَ مِنَ الْجِنِّ فَفَسَقَ عَنْ أَمْرِ رَبِّهِ أَفَتَتَّخِذُونَهُ وَذُرِّيَّتَهُ أَوْلِيَاءَ مِنْ دُونِي وَهُمْ لَكُمْ عَدُوٌّ بِئْسَ لِلظَّالِمِينَ بَدَلًا ﴿50﴾

(50) و (ای پیامبر! برایشان بیان کن) زمانی که به فرشتگان گفتیم : «برای آدم سجده کنید» پس (همه) سجده کردند، بجز ابلیس - که از جن بود - و از فرمان پروردگارش سرپیچید ، آیا او و فرزندان او به جای من دوستان خود می گیرید، در حالی که آنها دشمن شما هستند؟! ستمکاران چه جایگزین بدی دارند .

● آیه مبارکه 116 سوره مبارکه طه :

وَإِذْ قُلْنَا لِلْمَلَائِكَةِ اسْجُدُوا لِآدَمَ فَسَجَدُوا إِلَّا إِبْلِيسَ أَبَى ﴿116﴾

(116) و (به یاد آور) آنگاه که به فرشتگان گفتیم: «برای آدم سجده کنید» پس (همگی) سجده کردند؛ جز ابلیس که سر باز زد.

● آیات مبارکه 71 - 74 سوره مبارکه ص :

إِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلٰئِكَةِ اِنِّیْ خَالِقٌۢ بَشَرًا مِّنْ طِیْنٍ ﴿۷۱﴾

(71) (و به یاد آور) هنگامی که پروردگارت به فرشتگان گفت: بی تردید من بشری را از گل می آفرینم،

فَاِذَا سَوَّيْتُهُۥ وَنَفَخْتُ فِيْهِ مِنْ رُّوْحِیْ فَقَعُوْا لَهٗ سٰجِدِيْنَ ﴿۷۲﴾

(72) پس هنگامی که درستش کردم، و از روح خود در آن دمیدم، برای او سجده کنان بیفتید».

فَسَجَدَ الْمَلٰئِكَةُ كُلُّهُمْ اٰجْمَعُوْنَ ﴿۷۳﴾

(73) پس فرشتگان همگی یکپارچه سجده کردند.

اِلَّا اِبْلِیْسَۙ اِسْتَكْبَرَ وَكَانَ مِنَ الْكٰفِرِيْنَ ﴿۷۴﴾

(74) جز ابلیس که تکبر ورزید و از کافران بود.

● آیه مبارکه 34 سوره مبارکه البقره :

وَإِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلٰئِكَةِ اِنِّیْ جَاعِلٌۢ فِی الْاَرْضِ خَلِیْفَةً ۗ قَالُوْۤا اَتَجْعَلُ فِیْهَا مَنْ یُّفْسِدُ فِیْهَا
وَيَسْفِكُ الدِّمَآءَ وَنَحْنُ نُسَبِّحُ بِحَمْدِكَ وَنُقَدِّسُ لَكَ ۗ قَالَ اِنِّیْۤ اَعْلَمُ مَا لَا تَعْلَمُوْنَ ﴿۳۴﴾

(34) (یاد بیاور) هنگامی را که به فرشتگان گفتیم: «برای آدم سجده کنید» پس (همگی) سجده کردند، جز ابلیس که سر باز زد، و تکبر ورزید، و از کافران شد.

در مجموع هفت بار ذکر داستان آدم علیه السلام و ابلیس گواه قطعی بر اهمیت فوق العاده آن است و در این میان ، دو مورد یعنی ذکر آن در سوره مبارکه الحجر و

سوره مبارکه صاد از اهمیت فوقالعاده و بخصوصی برخوردارند، زیرا هر دو قبل از خلقت آدم علیه السلام، خلقت (یا توسعه تکاملی) و تسویه (برابر سازی) بشر را ذکر می کنند. بنابراین در سوره مبارکه صاد می خوانیم:

«(و به یاد آور) هنگامی که پروردگارت به فرشتگان گفت: بی تردید من بشری را از گل می آفرینم..»

و در سوره مبارکه الحجر می خوانیم:

(28) و (به یاد آور) هنگامی را که پروردگارت به فرشتگان فرمود: «همانا من آفریننده ی بشری از گل خشکیده ای که از گل بویناک تیره ای (گرفته شده) ، هستم..»

در هر دو سوره مبارکه ، مفهوم مشترک چنین است:

«پس هنگامی که درستش کردم، و از روح خود در آن دمیدم، برای او سجده کنان بیفتید.»

واژه یا اصطلاح عربی «تسویه» که در هر دو موضع و مقام آمده است، کل فرآیند و پروسه تکاملی رشد حیات بر زمین را تا ظهور *Homo sapiens* - نمونه های حیوانی انسان - در بر می گیرد. تنها پس از دمیده شدن روح الهی در یکی از این نمونه های اولیه بود که او به انسانی کامل (آدم علیه السلام) بدل شد.

روح آدم علیه السلام قبل از خلقت جسمی (در عالم خلق) در مخزن ارواح در حال خواب قرار داشت و شرافت و برتری آن بر این ابتناء دارد که الله تعالی آنرا به خود نسبت می دهد «من رُوحی» و این همان حقیقتی است که برجسته و بارز است.

نحوه دوگانه وجودی یا دوآلیم وجودی (وجود روحی و وجود جسمی) در آفرینش و خلقت آدم علیه السلام ، از بنیادی ترین و اساسی ترین مفاهیم در جهان بینی

مابعدالطبیعی قرآنکریم است؛ مفهومی که غالباً از سوی مفسران مدرن‌گرای معاصر نادیده گرفته می‌شود و به این ثنویت وجودی یا دوآلیم توجه نکرده‌اند.

الحاق روح به نسل آدم علیه السلام به انداز بسیار ظریف و لطیف در آیه مبارکه ۱۴ سوره مبارکه المؤمنون یاد شده است؛ نخست از مراحل تغییرات در رشد جنین انسان در رحم مادر به تفصیل ذکر می‌کند و پس از آن از تبدیل شدن جنین به موجودی کاملاً متفاوت سخن می‌رود؛ یعنی کلام در مورد انسانی است که دارای روحی با همه ظرفیت‌ها و مسئولیت‌هایش است.

● آیه مبارکه 14 سوره مبارکه المؤمنون :

ثُمَّ خَلَقْنَا النُّطْفَةَ عَلَقَةً فَخَلَقْنَا الْعَلَقَةَ مُضْغَةً فَخَلَقْنَا الْمُضْغَةَ عِظْمًا فَكَسَوْنَا الْعِظْمَ لَحْمًا ثُمَّ
أَنشَأْنَاهُ خَلْقًا آخَرَ ۖ فَتَبَرَّكَ اللَّهُ أَحْسَنُ الْخَالِقِينَ ۝۱۴ ﴿۱۴﴾

(14) سپس نطفه را (به صورت) علقه (= خون بسته) گردانیدیم، آنگاه علقه را (به صورت) مضغه (= پاره گوشتی) در آوردیم، آنگاه مضغه را (به صورت) استخوانهایی گردانیدیم، پس بر استخوانها گوشت پوشانیدیم، سپس آن را آفرینشی دیگر بخشیدیم، پس (پر برکت و) بزرگوار است، خدای که بهترین آفرینندگان است.

هنگامی که الله تعالی به فرشتگان مکرم دستور و فرمان داد که بر آدم علیه السلام سجده برند، همه اطاعت کردند و فرمان الله تعالی را تعمیل کردند به‌جا آوردند؛ زیرا فرشتگان همواره همان‌گونه عمل می‌کنند که پروردگار فرمان می‌دهد.

● آیه مبارکه 6 سوره مبارکه التحريم:

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا قُوا أَنفُسَكُمْ وَأَهْلِيكُمْ نَارًا وَقُودُهَا النَّاسُ وَالْحِجَارَةُ عَلَيْهَا مَلَائِكَةٌ غِلَاظٌ شِدَادٌ
لَّا يَعْصُونَ اللَّهَ مَا أَمَرَهُمْ وَيَفْعَلُونَ مَا يُؤْمَرُونَ ﴿6﴾

(6) ای کسانی که ایمان آورده اید! خودتان و خانواده‌تان را از آتشی که هیمة آن مردم و سنگهاست نگه دارید (آتشی که) برآن فرشتگان خشن و سخت‌گیر (گمارده شده) که هرگز الله را در آنچه به آنان فرمان داده نافرمانی نمی‌کنند، و هرچه فرمان می‌یابند انجام می‌دهند.

سجده فرشتگان کرام در برابر آدم علیه السلام ، در حقیقت نماد پذیرش برتری و یا اعتراف به برتری آدم علیه السلام و خلافت الهی او بر زمین بود. این سجده، مراسم تاج‌گذاری آدم علیه السلام به‌عنوان جانشین یا خلیفه الله و شناخت او به‌عنوان برترین آفریده به‌شمار می‌رود به این مفهوم که اشرف المخلوقات است.

8. سرکشی ابلیس (شیطان) و علت آن:

در هر هفت مقامی که قرآن‌کریم از دستور و فرمان سجده فرشتگان کرام بر آدم علیه السلام ذکر می‌کند ، عبارت «جز ابلیس» ذکر بلیغ دارد و سپس توجیهاتی با اندکی تفاوت، از زبان خود شیطان ذکر می‌شود.

«... همه سجده کردند جز ابلیس که سر باز زد و تکبر ورزید، و از کافران بود.»

آیه ۶۱ سوره اسراء دلیل صریح‌تری برای امتناع شیطان از سجده به آدم علیه السلام دارد. در آن آمده است:

«... همه سجده کردند جز ابلیس. او گفت: آیا برای کسی که او را از گل آفریده‌ای سجده کنم؟»

پرسش مؤجه در این رابطه این است که چگونه فرمان الهی که خطاب به فرشتگان صادر شده بود، عزازیل را نیز در بر گرفت و شامل عزازیل هم شد ، در حالی که او از جنّیات بود؟ مفسران پاسخ می‌دهند که فرمان الله هم فرشتگان و هم جنّیان را شامل می‌شد؛ اما نظر به اکثریت بودن فرشتگان کرام ، خطاب دستور به صراحت به آدرس ملایکه صادر شده است. دلیل دیگری که قبلاً در این رساله ذکر شده است این است که

که عزازیل به سبب خدمات خارق العاده، هرچند آمیخته با تکبر و غرور، و عبادت و بندگی اش نسبت به پروردگار، در صفوف پایین تر فرشتگان کرام همنشین ملائکه های کرام بود، بر همین اساس، او مکلف بود از فرمان و دستور سجده کردن در برابر آدم علیه السلام اطاعت کند.

چنان که پیش تر اشاره شد، سؤال مهم و اساسی که باید در این مقام بررسی شود این است که چرا ابلیس از فرمان الهی سرپیچی کرد. آیه مبارکهٔ سورهٔ مبارکهٔ البقره دلیلی که صراحت داشته باشد برای این نافرمانی و تمرد ذکر نمی کند، اما آیهٔ مبارکهٔ ۱۲ سورهٔ مبارکهٔ الاعراف دلیل نافرمانی و سرپیچی شیطان را روشن و صریح ذکر می کند:

● آیهٔ مبارکهٔ 12 سورهٔ مبارکهٔ الاعراف :

قَالَ مَا مَنَّكَ إِلَّا تَسْجُدَ إِذْ أَمَرْتُكَ ۖ قَالَ أَنَا خَيْرٌ مِّنْهُ ۖ خَلَقْتَنِي مِن نَّارٍ وَخَلَقْتَهُ مِن طِينٍ ﴿12﴾
 (12) (خداوند) فرمود: «وقتی که تو را فرمان دادم، چه چیز مانع سجده کردنت شد؟!»
 (ابلیس) گفت: «من از او بھترم، مرا از آتش آفریده ای و او را از گل (آفریده ای)».
 و هم چنان در سورهٔ مبارکهٔ الحجر می خوانیم.

● آیهٔ مبارکهٔ سورهٔ مبارکهٔ الحجر :

«(ابلیس) گفت: من سجده کننده ی بشری نیستم که او را از گل خشکیده و از گل بدبو آفریده ای.

آیهٔ مبارکهٔ 12 سورهٔ مبارکهٔ صاد نیز همان دلیلی را که در سورهٔ مبارکهٔ الاعراف ذکر شده است بعینیه تکرار می کند. از مجموع آیات مبارکهٔ ذکر شده که به فهم می رسد این است که علت واقعی سرپیچی و عصیان ابلیس از فرمان و دستور الله تبارک و تعالی آن بود که او از نظر معنوی کور و نابینا شده بود (تا شرافت و رفعت آدم علیه السلام را فهم کند) و تنها به بعد یا جنبهٔ حیوانی و جسمانی آدم علیه السلام توجه

داشت؛ یعنی این که آدم علیه السلام از گل و لای آفریده شده بود، که به گمان و زعم ابلیس به مراتب فروتر از آتش - ماده آفرینش جنیات - به شمار می رفت.

ابلیس خود مخلوق عالم خلق بود و با بُعد حیوانی و مادی وجود آدم - که آن نیز به عالم خلق تعلق داشت - آشنایی و شناخت داشت، اما هیچ آگاهی از عالم امر نداشت و در نتیجه، از شأن و کرامت عالی و برتر بُعد روحی آدم علیه السلام، یعنی روح او، غافل بود.

چنان که قبلاً توضیح داده شد، «دمیدن از روح خود» توسط الله تبارک و تعالی، آدم علیه السلام را به برترین و شریف ترین مخلوق بدل ساخت و همین امر شایستگی او را برای انتصاب به خلافت و خلیفه و نماینده الله تبارک و تعالی در زمین توجیه می کند. و به سبب همین روح الهی آن جرعه ربانی در وجود آدم علیه السلام بود که همه فرشتگان کرام مأموریت دریافت کردند تا در برابر آدم علیه السلام سجده و تعظیم کنند.

با در نظر داشت فلسفه و ارجاع به آن، در اصطلاح فلسفی می توان گفت که آدم علیه السلام از نظر هستی شناسانه یا انتولوژیک ontologic موجود ترکیبی است به این مفهوم که در بعد حیوانی (جسمی) به عالم خلق تعلق دارد و در بعد روحی (وجود روحی) به عالم امر متعلق است و در همین چارچوب است که می توان آیه مبارکه 75 سوره مبارکه صاد را به درستی فهمید یعنی اینکه الله تعالی می فرماید که آدم علیه السلام را «دو دست خود» آفریدم (یَدَیْ)، اشاره ظریف و کنایه لطیف از حقیقتی است که بر اساس آن آدم علیه السلام موجود مرکب از جسم مادی و روح است (وجود روحی از عالم امر و وجود جسمی از عالم خلق)

حکیم-شاعر برجسته ایرانی، سعدی شیرازی رحمه الله علیه، همین حقیقت را در یک شعر زیبا به تصویر کشیده است که تقریباً می توان آن را به صورت زیر ترجمه کرد:

انسان ترکیبی عجیب از مواد است. او هم بخش فرشته‌ای و هم بخش کاملاً حیوانی دارد. در اینجا تأکید بر سه نکته است:

- دمیدن روح الهی از عالم امر در انسان؛ یعنی افزودن وجود روحی (توانائی بنیادین معرفت و ارادهٔ متافیزیکی) در استفادهٔ درست، انسان را بر سایر مخلوقات برتری می‌بخشد.
 - منشأ شر، تکبر و حسادت شیطان است که از نظر معنوی کور و نابینا شده بود و تنها جنبهٔ پست انسان (گل یا وجود جسمی) را می‌دید و از دیدن بُعد عالی و برتر او - که همان توانایی منبعث از روح الهی است و بر روح الهی ابتناء دارد، ناتوان ماند.
 - . شر تنها بر کسانی اثر می‌گذارد یا از آن تأثر می‌پذیرند که تسلیم آن شوند و در برابر آن زانو می‌زنند؛ و بر بندگان خالص خداوند که به لطف او پاک گردیده‌اند و تزکیه شده‌اند، سلطهٔ ندارد.
- ریشه اصلی تمدن جهانی خدا ناباور، مادی‌گرا و شیطانی معاصر، بر این دیدگاه ابتناء دارد که انسان‌ها چیزی جز حیوانات تکامل‌یافته نیستند. و این دیدگاه، توسط نظریه تکاملی داروین و پیامدهای اجتماعی، اخلاقی و سیاسی مرتبط با آن، توجیه فوق العاده نظری و تئوریک و پشتیبانی می‌شود. در تمدن مدرن جهانی تفکر غالب و جریان اصلی تنها ترکیز بر بخش وجود جسمی انسان است و وجود روحی انسان در محاق فراموشی و غفلت سپرده شده است همانطور که عزرائیل نگاه یک بعدی بر انسان داشت و وجود روحی را نادیده انگاشت. این درک و فهم یک بعدی و نگاه یک‌چشمی از واقعیت انسان که پیامد علم‌گرایی scientism در معرفت‌شناسی epistemology معاصر است منجر به تمدن دجالی (ضد مسیح‌محور) جهانی کنونی شده است. این رویکرد مادی‌گرایانهٔ فلسفی materialistic philosophy به محافل و

حلقه های دانشگاهی و روشنفکری محدود نمانده است؛ بلکه به عموم مردم غرب و شرق نیز نفوذ کرده است و سرایت آن تعمیم یافته است.

تا جایی که حتی بسیاری از روشنفکران مسلمان و برخی رهبران جنبش‌های گر اسلامی نیز دیدگاه استقلالیت و تمایز ontological روح انسان را انکار می‌کنند. آنان روح یا نفس را صرفاً به‌عنوان جلوه‌ای از عالم خَلق می‌پندارند یعنی مربوط به عالم خلق میدانند، نه حقیقتی الهی و معنوی. این دیدگاه، بی‌تردید، انحرافی بزرگ و تحریفی آشکار از حقیقتی است که قرآن کریم به‌صراحت و روشنی بیان کرده است. تنها می‌توانیم ابراز تأسف کرد از این خطای فاحش و آشکار که برخی عالمان و مفسران مسلمان، تحت تأثیر تفکر علمی مادی‌گرای سکولار غربی، مرتکب شده‌اند.

10 - دشمنی شیطان با انسان: نبرد بین خیر و شر:

ذکر داستان آدم علیه السلام و ابلیس در قرآن کریم در هفت جای صراحت دارد. بخش پایانی این آیات متبرک از اهمیت بخصوص برخوردار است؛ زیرا به یک عامل قوی که سبب نزاع و درگیری (دشمنی و خصومت) دائمی بین خیر و شر یا حق و باطل در زندگی بشر شده است، ترکیب می‌کند. دشمنی و خصومت شیطان با آدم علیه السلام و نسل آدم علیه السلام و ذریه او، و نقش شیطان به‌عنوان عامل پنهان و نامرئی قدرتمند در گمراهی انسان و انحراف او از صراط مستقیم، به‌وضوح ترسیم شده است و وضاحت دارد.

شیطان رانده‌شده و ملعون پس از آنکه با نافرمانی و عصیان از فرمان و امر الله تبارک و تعالی، به یک عامل پلید اغواگر تا زمان برانگیخته شدن انسان‌ها (رستاخیز و یا بعث بعد الموت)، از پروردگار مهلت خواست و خداوند این مهلت را به او عطا کرد. ابلیس نه تنها از سجده کردن امتناع ورزید، بلکه از اینکه جزو سجده‌کنندگان باشد نیز امتناع ورزید. به عبارت دیگر، او با تکبر، فرشتگانی مکرم را که سجده می‌کردند و

همچنین انسانی (آدم علیه السلام) را که فرشتگان و ملائیک کرام به او سجده می‌کردند، تحقیر کرد و به دلیل عدم اطاعت از دستور الله تبارک و تعالی، در برابر او طغیان کرد. تکبر، حسادت و طغیان، سه جرم شیطان بود که در سجده نبردن به آدم علیه السلام تبارز یافتند. بنابراین، او با طرز بسیار خودخواهانه و متکبرانه، آشکارا دشمنی و جنگ پایدار و مستمر خود را علیه آدم علیه السلام و فرزندانش و ذریه اش اعلام کرد. از هفت مورد ذکر شده در قرآن کریم، در سه مورد، الله تبارک و تعالی از دشمنی شیطان ذکر کرده است:

● آیه مبارکه 36 سوره البقره:

فَأَزَلَّهُمَا الشَّيْطَانُ عَنْهَا فَأَخْرَجَهُمَا مِمَّا كَانَا فِيهِ وَقُلْنَا اهْبِطُوا بَعْضُكُمْ لِبَعْضٍ عَدُوٌّ ۚ وَلَكُمْ فِي الْأَرْضِ مُسْتَقَرٌّ وَمَتَاعٌ إِلَىٰ حِينٍ ﴿36﴾

(36) پس شیطان موجب لغزش آن دو شد، سپس آنان را از آنچه در آن بودند (= هشت) بیرون کرد. و گفتیم: «همگی (به زمین) فرود آید در حالی که بعضی دشمن بعضی خواهید بود. و برای شما در زمین تا مدت معینی قرارگاه و وسیله بهره برداری خواهد بود.»

● آیه مبارکه 117 سوره مبارکه طه:

فَقُلْنَا يَا آدَمُ إِنَّ هَذَا عَدُوٌّ لَكَ وَلِزَوْجِكَ فَلَا يُخْرِجَنَّكَ مِنَ الْجَنَّةِ فَتَشْقَى ﴿117﴾

(117) پس گفتیم: «ای آدم! بی گمان این (ابلیس) دشمن تو و (دشمن) همسرت است، پس مبادا شما را از هشت بیرون کند که به رنج (و مشقت) افتی.»

● و بعداً با کلماتی بسیار شبیه به کلمات سوره مبارکه البقره، در آیه 123 سوره مبارکه طه ذکر است:

قَالَ اهْبِطَا مِنْهَا جَمِيعًا ۚ بَعْضُكُمْ لِبَعْضٍ عَدُوٌّ ۗ فَأَمَّا يَا تِبْنُكُمْ مَنِّي هُدًى ۖ فَمَنِ اتَّبَعَ هُدَايَ فَلَا يَضِلُّ وَلَا يَشْقَى ﴿123﴾

(123) فرمود: «(شما دو تن با ابلیس) همگی از آن (بهبشت) فرود آید، در حالی که دشمن یکدیگر خواهید بود، پس اگر از (سوی) من هدایتی برای شما بیاید، هر کس از هدایت من پیروی کند، پس نه گمراه می شود و نه به رنج افتد (و بدبخت شود).

● در سوره مبارکه الکهف آیه مبارکه 50، خداوند این موضوع را به صورت شکایت و به گونه نکوهشگرایانه چنین ذکر می کند:

وَإِذْ قُلْنَا لِلْمَلَائِكَةِ اسْجُدُوا لِآدَمَ فَسَجَدُوا إِلَّا إِبْلِيسَ كَانَ مِنَ الْجِنِّ فَفَسَقَ عَنْ أَمْرِ رَبِّهِ ۖ أَفَتَتَّخِذُونَهُ وَذُرِّيَّتَهُ أَوْلِيَاءَ مِنْ دُونِي وَهُمْ لَكُمْ عَدُوٌّ بِئْسَ لِلظَّالِمِينَ بَدَلًا ﴿50﴾

(50) و (ای پیامبر! برایشان بیان کن) زمانی که به فرشتگان گفتیم: «برای آدم سجده کنید» پس (همه) سجده کردند، بجز ابلیس - که از جن بود - و از فرمان پروردگارش سرپیچید، آیا او و فرزندان او را به جای من دوستان خود می گیرید، در حالی که آنها دشمن شما هستند؟! ستمکاران چه جایگزین بدی دارند .

در مقامات دیگر ، قصد و عزم شیطان ملعون در نقشه های گمراه کننده و تجاوزکارانه و فریبنده اش برضد آدم علیه السلام و ذریه و فرزندان او ذکر شده است:

● آیه مبارکه 62 سوره مبارکه الاسراء (بنی اسرائیل):

قَالَ أَرَأَيْتَكَ هَذَا الَّذِي كَرَّمْت عَلَىٰ لَيْنٍ أَخْرَجْتِنِي إِلَىٰ يَوْمِ الْقِيَامَةِ لَأَحْتَنِكَنَّ ذُرِّيَّتَهُ إِلَّا قَلِيلًا ﴿62﴾

(62) (سپس) گفت : «به من خبر بده، این کسی را که بر من برتری داده ای (به چه دلیل بوده است ؟ !) اگر مرا تا روز قیامت مهلت دهی، فرزندان او را؛ جز عده ی کمی (گمراه و) ریشه کن خواهم کرد» .

● آیه مبارکه 82 - 83 سوره مبارکه صاد :

قَالَ فَبِعِزَّتِكَ لَأُغْوِيَنَّهُمْ أَجْمَعِينَ ﴿82﴾

(82) (ابلیس) گفت: «پس به عزت سوگند، که همه ی آنها را گمراه خواهم کرد،

إِلَّا عِبَادَكَ مِنْهُمُ الْمُخْلَصِينَ ﴿83﴾

(83) مگر بندگان مخلص تو را، از میان آنها».

● آیه مبارکه 39 - 40 سوره مبارکه الحجر :

قَالَ رَبِّ بِمَا أَغْوَيْتَنِي لَأُزَيِّنَنَّ لَهُمْ فِي الْأَرْضِ وَلَأُغْوِيَنَّهُمْ أَجْمَعِينَ ﴿39﴾

(39) گفت: «پروردگارا! به سبب اینکه مرا گمراه ساختی ، قطعاً من (گناه و

بدیها) در زمین در نظرشان زینت می دهم ، و همگی آنها را گمراه خواهم کرد ،

إِلَّا عِبَادَكَ مِنْهُمُ الْمُخْلَصِينَ ﴿40﴾

(40) مگر بندگان مخلص تو را از (میان) آنها .

● مفصل ترین و جامع ترین بیان در دو آیه مبارکه سوره مبارکه الاعراف ذکر شده

است:

قَالَ فَبِمَا أَغْوَيْتَنِي لَأَقْعُدَنَّ لَهُمْ صِرَاطَكَ الْمُسْتَقِيمَ ﴿16﴾

(16) (ابلیس) گفت: «پس به سبب آنکه مرا گمراه کردی، من (نیز) بر سر راه

مستقیم تو برای (گمراه ساختن) آنها در کمین می نشینم،

ثُمَّ لَأَتَيْنَهُمْ مِنْ بَيْنِ أَيْدِيهِمْ وَمِنْ خَلْفِهِمْ وَعَنْ أَيْمَانِهِمْ وَعَنْ شَمَائِلِهِمْ ۗ وَلَا تَجِدُ أَكْثَرَهُمْ شَاكِرِينَ

﴿17﴾

(17) سپس از پیش روی شان واز پشت سرشان واز (سمت) راست شان واز (سمت) چپ شان بر آنها می تازم، و بیشترشان را شکر گزار نخواهی یافت».

بدین سان، شیطان که از بهشت رانده شد و لعنت کرده شد، سوگند یاد کرد تا انسان را از راه راست (صراط المستقیم) منحرف سازد و به گمراهی بکشاند. او با وعده‌های دروغین و فریبنده، انسان را می‌فریبد و از راه راست دور می‌کند و راه کج را راست جلوه می‌دهد. ابلیس تلاش می‌ورزد تا جهانی را که الله تبارک و تعالی زیبا آفریده در آن فساد بر پا کند و زشتی‌ها را در نظر انسان زیبا جلوه دهد و می‌نماید. او همان وسوسه‌گر پنهان و نامرئی است که قرآنکریم در سوره مبارکه الناس از او یاد می‌کند؛ موجودی که قصد کرده است تا با تمام توان در پی گمراه ساختن، دور ساختن انسان از راه مستقیم و از هر نیرنگی برای تحقق این هدف بهره می‌گیرد.

شیطان وسوسه‌گر نامرئی که جمعیت بزرگی از انسان‌ها را گمراه کرده است.

● آیه مبارکه 62 سوره مبارکه یاسین :

وَلَقَدْ أَضَلَّ مِنْكُمْ جِبِلًّا كَثِيرًا أَفَلَمْ تَكُونُوا تَعْقِلُونَ ﴿62﴾

(62) و به راستی او گروه زیادی از شما را گمراه ساخت آیا اندیشه نکردید؟!

بر اساس تحریک و وسوسه‌های شیطان، انکار از حاکمیت مطلق الله تبارک و تعالی، محور اصلی روایت وضعیت انسان در مسیر تاریخ بر تعالیم قرآنکریم ابتناء دارد.

این آیات مبارکه راهنمایی روشن و واضح در رابطه با کشمکش و ستیز دائمی خیر و شر ارائه می‌کنند؛ کشمکش و ستیزی (جنگ) که هم در درون انسان و هم در عرصه بیرونی جامعه جریان دارد. در درون انسان، این نزاع و ستیز تقابل دو بُعد وجودی اوست: غرایز و امیال حیوانی از یک سو، و نفس پاک یا روح الهی از سوی دیگر. بُعد حیوانی انسان تحت سلطه تمایلات پست، شهوات و لذت‌جویی‌های آنی

است که غالباً به رفتارهای غیراخلاقی می‌انجامد، بی‌آن‌که به حلال یا حرام بودن وسیله ارضای آن توجهی داشته باشد.

در این رابطه معارفی را که قرآن کریم میدهد :

● آیه مبارکه 53 سوره مبارکه یوسف :

وَمَا أُبْرِيْ نَفْسِيْ ۚ إِنَّ النَّفْسَ لَأَمَّارَةٌ بِالسُّوْءِ ۗ إِلَّا مَا رَحِمَ رَبِّيْ ۚ إِنَّ رَبِّيَّ غَفُوْرٌ رَّحِيْمٌ ﴿٥٣﴾

(53) من هرگز نفس خود را تبرئه نمی‌کنم ، بی‌شک نفس (اماره ، انسان) پیوسته به بدی فرمان می‌دهد ، مگر آنچه پروردگام رحم کند، بی‌گمان پروردگام آمرزنده ی مهربان است.»

اکثر مفسرین غالباً این آیه مبارکه را طوری تفسیر کرده‌اند که یوسف (علیه السلام) به عفت و پاکدامنی خود اشاره دارد، اما هم‌زمان به ضعف ذاتی نفس انسانی یا نفس اماره باسو نیز اذعان و اعتراف می‌کند . قرآن کریم از مراحل سه‌گانه رشد نفس ذکر می‌گوید:

1. نفس اماره باسو ، نفسی که به بدی‌ها وامی‌دارد و فرمان می‌دهد؛

2. نفس لوّامه که پشیمانی و توبه را برمی‌انگیزد؛

3. نفس مطمئننه که به آرامش و رضایت کامل دست می‌یابد.

نفس اماره باسو نفسی است که به بدی‌ها انسان وادار می‌کند ، اگر کنترل و مهار نشود ، انسان را به فساد و گناه می‌کشاند. نفس لوّامه نفسی است که از ارتکاب گناه و معصیت نادم و پشیمان می‌شود و یا در برابر معصیت مقاومت می‌کند ، پس از توبه از الله تبارک و تعالی طلب عفو مغفرت می‌کند و سعی اصلاح شدن دارد و امید دارد تا به فلاح و رستگاری نائل آید.

نفس لوّامه، را می‌توان تا حدی با مفهوم «وجدان» مقایسه کرد، هرچند وجدان در زبان انگلیسی بیشتر یک استعداد است تا مرحله‌ای از یک رشد روحی.

به عنوان کیفیت modality of inner self درونی که فعالیت‌های غیراخلاقی را محکوم می‌کند، بسیار در انطباق با توصیف قرآنکریم از آن است. نفس مطمئنه، نفسی است بالاترین که به آرامش و رضایت کامل نائل آمده است.

زندگی اخلاقی و دینی انسان‌ها در واقع یک مبارزه و کشمکش دائمی و مستمر بین وجود پست یا حیوانی او وجود عالی و برتر یا روحی او است. تا آنجا که به میدان نبرد و ستیز بیرونی این نزاع در جامعه مربوط می‌شود، دو عامل خیر و همانگونه دو عامل شر وجود دارد. یکی در هر دو، فیزیکی و محسوس است، به این مفهوم که انسان‌هایی که دیگران را به سوی اعمال اخلاقی دعوت و تشویق می‌کنند و از سوی دیگر، افراد شرور که به سوی فساد و گناه، گمراهی و اغواگری می‌کشانند. عامل دیگر در هر دو مورد نامرئی و غیرفیزیکی و نامحسوس است: در عرصه اعمال اخلاقی و پرهیزکاری، فرشتگان (ملائکه کرام)، افراد خوب را تقویت می‌کنند؛ انسان‌های پرهیزگار و شایسته دوستان و محافظان خود را در فرشتگانی خواهند داشت که به آنها بشارت می‌دهند. از سوی دیگر، شیطان و فرزندان و دستیارانش، بشریت را به گمراهی و معصیت می‌کشانند و در کمین نشسته‌اند.

زندگی ما در دنیا بنا بر تعالیم قرآنکریم، یک دوره آزمایش و امتحان است تا الله تبارک و تعالی اعمال و صبر ما را را بیازماید. مؤمن باید وفاداری خود را به الله تبارک و تعالی با مقاومت و مبارزه در برابر وسوسه‌ها و فریب‌های شیطانی القاء شده توسط شیطان ثابت کند. شیطان و پیروانش بخصوص از جنیان - به سبب نامرئی بودن آن‌ها، ممکن نیست که انسان که متوجه آنها شود (آنها را نمی‌بیند) به انسان حمله می‌کنند و دام می‌گسترانند چنان‌که قرآنکریم می‌فرماید:

● آیه مبارکه 27 سورة مبارکه الاعراف :

يُنَبِّئُ آدَمَ لَا يَفْتِنَنَّكُمُ الشَّيْطَانُ كَمَا أَخْرَجَ أَبَوَيْكُم مِّنَ الْجَنَّةِ يَنْزِعُ عَنْهُمَا لِبَاسَهُمَا لِيُرِيَهُمَا سَوْءَاتِهِمَا إِنَّهُ يَرِيكُمْ هُوَ وَقَبِيلُهُ مِمَّنْ حَيْثُ لَا تَرَوْنَهُمْ إِنَّا جَعَلْنَا الشَّيْطَانَ أَوْلِيَاءَ لِلَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ ﴿27﴾

(27) ای فرزندان آدم! شیطان شما را نفریبد، چنانکه پدر و مادر شما را از بهشت بیرون کرد، و لباسشان را از تنشان کند؛ تا شرمگاهشان را به آنها نشان دهد. بی گمان او و همکارانش شما را می بینند از جایی که شما آنها را نمی بینید، برآستی ما شیطانها را دوستان کسانی قرار دادیم که ایمان نمی آورند.

حدیث مبارک پیامبر اکرم صلی الله علیه و سلم ، استراتژی شیطان را بیشتر شرح توضیح می دهد که طبق آن، شیطان مانند گردش خون در درون بدن انسان نفوذ می کند. حتی اگر این حدیث را به عنوان یک استعاره در نظر بگیریم، کاملاً منطقی است، زیرا شیطان ما را از درون به انجام بدی ترغیب می کند، همانطور که قرآن کریم ذکر می کند :

● آیات مبارکه 4 - 5 سوره مبارکه الناس :

مِن شَرِّ الْوَسْوَاسِ الْخَنَّاسِ ﴿4﴾

(4) از شر (شیطان) وسوسه گر باز پس رونده (به هنگام ذکر خدا).

الَّذِي يُوسْوِسُ فِي صُدُورِ النَّاسِ ﴿5﴾

(5) همو که در دلهای مردم وسوسه می کند.

وسوسه های درونی شیطان گرایش های بد انسانی یا تمایلات پلید شیطانی را تحریک می کند و می تواند بر تمام وجود او اثر گذار باشد. معنای تحت اللفظی حدیث مبارک که در فوق ذکر شد کاملاً قابل درک و فهم است، زیرا جن ها از آتش آفریده شده اند و در مقایسه با گِل و ماده ظریف تر هستند . آنها می توانند اشکال مختلفی به خود بگیرند

و می توانند صورت های گوناگون را به خود اختیار کنند . به همین ترتیب ، باور این که آن ها می توانند در بدن انسان که از گِل یعنی ماده ساخته شده اند ، ساکن شوند ، نفوذ کنند و به آن هجوم آورند ، و آن را به سوی گناه و معصیت سوق می دهند ، چندان دشوار نیست و بطور واضح قابل فهم است . از سوی دیگر ، خداوند برای مؤمنان سپری از حفاظت و ایمنی تضمین شده فراهم کرده است ؛ بندگان خالص الله متعال که با نیت پاک و اخلاص و در نهایت خلوص قلب زندگی می کنند ، از تسلط شیطان و افتادن در دام شیطان در امان می مانند . از میان انسان ها ، تنها کسانی که تحت تأثیر شیطان قرار می گیرند به وسوسه های شیطانی و امیال پست نفس اماره و اطاعت از آن تن داده اند . قرآن کریم به صراحت ذکر می کند :

● آیه مبارکه 42 سوره مبارکه الحجر :

إِنَّ عِبَادِي لَيْسَ لَكَ عَلَيْهِمْ سُلْطٰنٌ اِلَّا مَن اَتَّبَعَكَ مِنَ الْغٰوِيْنَ ﴿42﴾

(42) یقیناً تو را بر بندگانم تسلطی نیست ، مگر (بر آن) گمراهانی که از تو پیروی می کنند .

● آیه مبارکه 65 سوره مبارکه الاسراء (بنی اسرائیل) :

إِنَّ عِبَادِي لَيْسَ لَكَ عَلَيْهِمْ سُلْطٰنٌ وَّكَفٰى بِرَبِّكَ وَكَيْلًا ﴿65﴾

(65) بی گمان تو هرگز بر بندگان من سلطه ای نخواهی داشت ؛ و پروردگار تو برای نگهبانی آنها کافی است .»

با ارجاع به آیات مبارکه سوره مبارکه صاد و سوره مبارکه الحجر شیطان شکست خود را پذیرفته است یعنی اینکه به شکست کامل خود در گمراه سازی و اغواگری بندگان مؤمن ، مخلص و فداکار خداوند متعال که بر اساس اخلاص و پاکی نیت ، مخلص (خالص کرده شده) اعلام و معرفی شده اند ، اعتراف کرد.

در سیر تاریخ بشر ، تا زمانی که نقش فرد بر جامعه غالب و برجسته بود، نبرد و نزاع یا تضاد خیر و شر بیشتر در سطح فردی جریان داشت. اما در سه قرن اخیر، جهان دستخوش دگرگونی عظیمی شده است یعنی شاهد تغییر و تحول عظیم بوده است از یک سو ، انسان آگاهی بیشتر از حقوق و اهمیت خود بدست آورده است و از سوی دیگر اکتشافات علمی و اختراعات علمی گوناگون ، انقلاب صنعتی را رقم زدند و گام های بلندی در توسعه و رشد علم و فناوری برداشته شده است و پیشرفت در این زمینه ها با سرعت فوقالعاده حاصل شده است. علامه اقبال رحمه الله علیه و دیگر اندیشمندان قرن بیستم با وضاحت های به این پیشرفت علمی انسان و سلطه انسان بر نیرو های طبیعت اشاراتی داشته اند و با در نظر داشت بعد اخلاقی انسان بارها به شکاف خطرناک میان پیشرفت علمی و فقر اخلاقی اشاره کرده اند. به این مفهوم که پیشرفت در سطح مادی ، علمی ، هیچ پیشرفت و بهبود موازی در سطح اخلاق و روابط اجتماعی بین مردم نداشته است. در واقع در ظرف زمانی این دوران تاریخی، شیطان بسیار فعال بوده است و شیطان با همکاری پیروان خود نقشی فعال در گسترش فساد در عرصه های اجتماعی ، اقتصادی و سیاسی زندگی بشر از راه ترویج افراط گرایی و عدم اعتدال ایفا کرده است. شیطان موفق شده است تا رفتار های فاسد و رفتار های غیر اخلاقی ، دروغ و فریب ایدئولوژیک و عملی را توسعه دهد و نفوذ شر را تا دورترین نقاط زندگی اجتماعی و بافت تمدن بشری گسترش دهد.

این یک واقعیت است که عامل اصلی فساد و تباهی اخلاقی کل طیف زندگی بشر در عرصه های چندبعدی آن، شیطان است که در ادبیات مذهبی مسیحیت، لوسیفر Lucifer نامیده شد.

دقیقاً در همین زمینه است که ویلیام گای کر William Guy Kerr ، نویسنده برجسته آمریکایی، در اثر خود «پیاده ها در بازی» «Pawns in the Game» با این

ادعا موافق است. این کتاب با علاقه مندی های فراوان توسط خوانندگان متفکر در سراسر جهان خوانده شده است.

10 - تکامل جنین انسانی در رحم مادر :

همانطور که در بخش های قبلی مقاله توضیح داده شده است، حیات در روی زمین با یک آمیب amoeba میکروسکوپی یک سلولی آغاز شد، یعنی در ابتدا یک سلول یا حجره یا یک سلولی unicellular بود و سپس یک فرآیند یا جریان و پروسه تکاملی evolutionary process را در ظرف زمانی میلیون ها سال طی کرد تا به انسان خردمند (هومو ساپینس Homo sapiens) تبدیل شود. تاجگذاری بشر که در سجدۀ ملائک تبارز کرد (با دمیدن روح الهی) که قبلاً در بالا مورد بحث قرار گرفته است. بعداً، تکثیر و ازدیاد نژاد بشر دقیقاً طبق طرح و مدل همه موجودات زنده، یعنی از طریق جفت گیری و زندگی مشترک زن و مرد، صورت گرفت.

با این حال، برخلاف رشد و تولد سایر موجودات زنده، یک رویداد یا مرحله خاص، جنین انسان را در رحم مادر مشخص می کند: تاجگذاری آن با الحاق روح الهی، دقیقاً مطابق الگوی آدم علیه السلام. «روح» آن از مخزن (جایی که در حالت خفته نگهداری می شود) بیرون آورده می شود و با جنین زنده ملحق می شود یعنی رح الهی در او دمیده می شود.

مراحل رشد جنین انسان - که از لقاح تخمک zygote (زیگوت) آغاز می شود تا یک نوزاد کاملاً رشد یافته که در توصیف تعدادی از آیات مبارکه قرآن کریم ذکر بلیغ دارند، بسیاری از متخصصان برتر و طراز اول جنین شناسی top experts of embryology را به تعجب واداشته است و شگفتزده کرده است. بخصوص، در این رابطه از دو پروفیسور برجسته و طراز اول جنین شناسی کانادایی در دانشگاه

تورنتو، داکتر کیت ال. مور Dr. Keith L. Moore و داکتر رابرت ادواردز Dr. Robert Edwards، نام برد.

در حالی که دکتر کیت ال. مور Dr. Keith L. Moore یک متخصص برجسته در در زمینه جنین شناسی است دو اثر تحقیقاتی او به عنوان کتاب های درسی در بسیاری از دانشگاه های طبی در سراسر جهان مورد مطالعه قرار می گیرند، و دومی یک متخصص مشهور جهانی در تولید مثل یا تولد نوزاد در لوله یا تیوب آزمایشگاه test-tube baby reproduction است. هر دوی آنها تعجب و حیرت کامل خود را از توصیف علمی صحیح قرآن کریم از رشد تخمک بارور شده fertilized ovum انسان در رحم مادر که به شکل یک زیگوت zygote در می آید و سپس به تدریج با تمام اندام ها به جنین تبدیل می شود، ابراز می کنند. توصیف قرآن کریم که زیاده از 14 قرن پیش ارائه شده است، کاملاً بر اساس تحقیقات و پژوهش های علمی که انجام شده اند اخیراً پس از اختراع میکروسکوپ و سایر تکنیک های تصویربرداری تأیید شده است. اگرچه آیات مبارکه قرآن کریم که مراحل رشد جنین انسان را توصیف می کنند، متعدد هستند، اما آیات مبارکه 12 تا 14 سوره المؤمنون با تفصیل و عمیق در توصیف و توضیح رشد مراحل جنین، در صدر آنها قرار دارند. بر اساس این آیات مبارکه خلقت انسان با در نظر داشت جنین شناسی در ابتدا به صورت چهار مرحله توصیف و مشخص شده است که با کلمه **ثُمَّ** (سپس) به مرحله بعدی رشد ترکیب می کند، متمایز می شوند. مرحله سوم از این مراحل چهار گانه، با استفاده از کلمه «ف» به چهار مرحله فرعی تقسیم می شود. این بدان معناست که در سه مرحله، سه بار کلمه **ثُمَّ** و سه بار «ف» را می خوانیم:

● آیات مبارکه 12 - 14 سوره مبارکه المؤمنون :

وَلَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ مِنْ سُلَالَةٍ مِّنْ طِينٍ ۚ ﴿١٢﴾

(12) و به راستی انسان را از چکیده ای از گِل آفریدیم .

ثُمَّ جَعَلْنَاهُ نُطْفَةً فِي قَرَارٍ مَّكِينٍ ﴿13﴾

(13) سپس او را از نطفه ای در قرار گاهی استوار (= رحم) قرار دادیم .

ثُمَّ خَلَقْنَا النُّطْفَةَ عَلَقَةً فَخَلَقْنَا الْعَلَقَةَ مُضْغَةً فَخَلَقْنَا الْمُضْغَةَ عِظْمًا فَكَسَوْنَا الْعِظْمَ لَحْمًا ثُمَّ أُنشَأْنَاهُ خَلْقًا آخَرَ ۖ فَتَبَرَكَ اللَّهُ أَحْسَنُ الْخَالِقِينَ ۝ ﴿14﴾

(14) سپس نطفه را (به صورت) علقه (= خون بسته) گردانیدیم، آنگاه علقه را (به صورت) مضغه (= پاره گوشتی) در آوردیم، آنگاه مضغه را (به صورت) استخوانهایی گردانیدیم، پس بر استخوانها گوشت پوشانیدیم، سپس آن را آفرینشی دیگر بخشیدیم، پس (پر برکت و) بزرگوار است، خدایی که بهترین آفرینندگان است.

آیه مبارکه اول از این سلسله آیات مبارکه (شماره 12) از سه آیه مبارکه - ((12)) و به راستی انسان را از چکیده ای از گِل آفریدیم .) - بیان و ذکر مرحله بزرگ و طولانی از فرآیند و جریان خلقت و آفرینش است. در بخش های قبلی این رساله، ما قبلاً از دیدگاه قرآنکریم ، اولین مرحله خلقت را که در آن خلقت ماده اولیه از هیچ (ex nihilo) رخ داده است، مورد بحث و بررسی قرار داده ایم. همچنین این یک فرآیند و جریان خلقت و آفرینش است که ماده بی جان inorganic به ماده زنده و جان دار تبدیل می شود یا خواص آن را به خود می گیرد. بنابراین، اجزای بی جان یا عناصر بی جان زمین از طریق غذا جذب در ماده زنده می شوند و ماده زنده خود را از طریق اسپرم تولید مثل می کند. آیه مبارکه بعدی (سپس او را از نطفه ای در قرار گاهی استوار (= رحم) قرار دادیم .) فعالیت را به فهم می رساند که اسپرم در تخمک zygote قرار می گیرد و در معرض لقاح قرار داده می شود و برای مدتی در رحم womb مادر در امنیت استراحت می کند. منی یا اسپرم بارور شده در رحم مادر مانند

پادشاهی در قلعه محافظت می‌شود؛ محکم ثابت شده و توسط بدن مادر محافظت می‌شود، که برای رشد خود تا زمان تولد به آن (رحم مادر) وابسته است.

● آیه مبارکه 6 سوره مبارکه الزمر این موضوع را توضیح می‌دهد:

خَلَقَكُمْ مِنْ نَفْسٍ وَاحِدَةٍ ثُمَّ جَعَلَ مِنْهَا زَوْجَهَا وَانزَلَ لَكُمْ مِنَ الْأَنْعَامِ ثَمَنِيَّةَ أَزْوَاجٍ ۖ يَخْلُقُكُمْ فِي بُطُونِ أُمَّهَاتِكُمْ خَلْقًا مِّنْ بَعْدِ خَلْقٍ فِي ظُلُمَاتٍ ثَلَاثٍ ۗ ذَلِكُمْ اللَّهُ رَبُّكُمْ لَهُ الْمُلْكُ ۗ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ ۗ فَآتَىٰ تُصْرُفُونَ ﴿6﴾

(6) (او) شما را از یک تن آفرید، سپس همسرش را از آن پدید آورد، و از چهار پایان برای شما هشت جفت فرو فرستاد، و شما را در شکمهای مادرانتان آفرینشی بعد از آفرینش دیگر، در تاریکهای سه گانه، می‌آفریند، این خداوند، پروردگار شماست که فرمانروایی از آن اوست، و جز او معبودی (به حق) نیست، پس چگونه (از حق) منحرف (و روی گردان) می‌شوید؟!

سپس در مورد تفصیل سومین مرحله اصلی در رشد جنین که از چهار مرحله فرعی عبور می‌کند، ذکر شده است:

➤ (سپس تبدیل شدن نطفه به لخته خون)؛

➤ (سپس تبدیل شدن لخته خون به مضغه (جنین))

➤ (سپس تبدیل شدن مضغه به استخوانها)

➤ (و پوشاندن استخوانها با گوشت پوشاندیم).

اولین تبدیلی در تخمک بارور شده fertilized ovum، تبدیل شدن به نوعی لخته خون غلیظ است؛ سلولهای زیگوت zygote با تقسیم شدن segmentation رشد می‌کنند؛ سپس سلولهای زیگوت zygote به تدریج در طول رشد خود به جنین

foetus تبدیل می شود. بعد از آن مضغه، استخوان‌ها، گوشت، اندام‌ها و سیستم عصبی رشد می‌کنند.

تا اینجا رشد جنین نوزاد انسان در رحم مادر دقیقاً مانند رشد جنین نوزاد یک حیوان است، اما سپس واقعه دیگری رخ می‌دهد که جنین نوزاد حیوان را به جنین نوزاد انسان تبدیل می‌کند. این بخش از آیه مبارکه، به طور کاملاً معناداری، با کلمه «ثم» نیز آغاز می‌شود که طبق دستور زبان عربی، به یک مرحله یا «چرخش» جدید پس از یک شکاف قابل توجه در یک فرآیند طولانی قبلی اشاره دارد. و این آخرین تغییر و تبدل عمده و مهم در جنین (تاکنون) حیوان مانند است که آن را به یک جنین نوزاد انسان با تمام ظرفیت‌ها و مسئولیت‌هایش تبدیل می‌کند. اجازه دهید تا بار دیگر به ترجمه آیه مبارکه نگاه کنیم: (14) سپس نطفه را (به صورت) علقه (= خون بسته) گردانیدیم، آنگاه علقه را (به صورت) مضغه (= پاره گوشتی) در آوردیم، آنگاه مضغه را (به صورت) استخوانهایی گردانیدیم، پس بر استخوانها گوشت پوشانیدیم، سپس آن را آفرینشی دیگر بخشیدیم، پس (پر برکت و) بزرگوار است، خدایی که بهترین آفرینندگان است...» و آیه مبارکه با این کلمات قدسی پایان می‌یابد: « پس (پر برکت و) بزرگوار است، خدایی که بهترین آفرینندگان است.» مطابق نظر بسیاری از مفسران، این مرحله آخر دمیدن روح الهی رادر جنین به فهم می‌رساند، همانطور که به وضوح در آیه 29 سوره الحجر آمده است:

● آیه مبارکه 29 سوره مبارکه الحجر :

فَإِذَا سَوَّيْتُهُ وَنَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِي فَقَعُوا لَهُ سَاجِدِينَ ﴿29﴾

(29) پس چون (او را آفریدم و) به او سامان دادم ، و از روح خود در آن دمیدم ، (همگی) برای او سجده کنید .»

«هنگامی که او را (به طور کامل) درست کردم و از روح خود در او دمیدم، برای او سجده کنید.» علاوه بر این، طبق آیه مبارکه 44 سوره مبارکه النحل، رسالت پیامبر اکرم (صلی الله علیه و سلم) تبیین معانی قرآنکریم است:

● آیه مبارکه 44 سوره مبارکه النحل :

بِالْبَيِّنَاتِ وَالزُّبُرِ وَأَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الذِّكْرَ لِتُبَيِّنَ لِلنَّاسِ مَا نُزِّلَ إِلَيْهِمْ وَلَعَلَّهُمْ يَتَفَكَّرُونَ (٤٤)

(44) (که آنها را) با دلایل روشن و کتابها (فرستادیم) و (ما این) قرآن را بر تو نازل کردیم تا برای مردم روشن سازی، آنچه را که به سوی آنها نازل شده است، و باشد که آنها بیندیشند.

بنابراین به جای اینکه به تنهایی (رها از قید هدایت الهی) فکر کنیم و در این مورد حدس و گمان بزنیم، بهتر است از گفته‌های پیامبر اکرم (صلی الله علیه و سلم) هدایت و حکمت بجوییم. یک حدیث مبارک که معتبر است هم در بخاری و هم در مسلم آمده است، به ما کمک شایانی می‌کند.

((إِنَّ أَحَدَكُمْ يُجْمَعُ خَلْقُهُ فِي بَطْنِ أُمِّهِ أَرْبَعِينَ لَيْلَةً نُطْفَةٌ ثُمَّ يَكُونُ عَلَقَةً مِثْلَ ذَلِكَ ثُمَّ يَكُونُ مُضْغَةً مِثْلَ ذَلِكَ ثُمَّ يُرْسَلُ إِلَيْهِ الْمَلَكُ فَيَنْفُخُ فِيهِ الرُّوحَ))

از ابو عبدالرحمن عبدالله رضی الله عنه بن مسعود روایت شده است که گفت: رسول خدا، که او راستگو و مؤمن است، برای ما روایت کرد: «آفرینش هر یک از شما به مدت چهل روز در شکم مادرش به صورت نطفه جمع می‌شود، سپس به همان مدت به صورت لخته خون و به همان مدت به صورت تکه گوشت در می‌آید، سپس فرشته مکرمی به سوی او فرستاده می‌شود تا که روح (روح الهی) را در او بدمد...»

بخاری، خلق آدم و نسل اش، حدیث شماره 3085]

این روح الهی است که جنین نوزاد را کاملاً انسان می‌کند.

پیش از این، جنین تکه از گوشت زنده بود و از این جهت فقط وجود حیوانی داشت. الحاق با روح، گذار از وجود صرفاً حیوانی به وجود کاملاً انسانی است. دمیدن روح الهی در واقع تاجگذاری جنین حیوان زنده است که او را با روح بخشیدن به او --- در مقام عالی و اشرف یک انسان، عضوی از نسل آدم علیه السلام، ارتقاء میدهد. پیش از الحاق روح، جنین embryo مانند یک جنین حیوانی رشد کرده و از مراحل مختلفی عبور می‌کند. با تأسف که تعداد زیادی از علمای دینی که کاملاً از دانش علمی مدرن و بخصوص زیست‌شناسی یا بیولوژی بی‌خبر هستند (آخرین مرحله را به معنای دمیدن حیات در جنین می‌دانند).

برعکس، واقعیت این است که نه تنها تخمک بارور شده fertilized ovum در رحم مادر در حال رشد است، بلکه اجزای آن به شکل اسپرم spermatozoa (از پدر) و تخمک ovum توسط مشارکت مادر، از قبل حیات دارند و زنده هستند. نه اسپرم بی‌جان است و نه هم تخمکی که از سهم مادر می‌آید بی‌جان است. به طور خاص، "اسپرم" مرد نه تنها که زنده است، بلکه با قدرت و شور می‌پرد و ضربه می‌زند. به طور خلاصه: الحاق روح به جنین که از قبل زنده است آن را به "انسان واقعی" یا انسان با خدا "homo cum deo" تبدیل می‌کند.

11. تکامل فکری و اجتماعی بشریت:

بر اساس مقاله منتشر شده دکتر رفیع الدین، که قبلاً در این رساله به آن اشاره شد، دوره زمانی خلقت آدم علیه السلام را تا امروز می‌توان به طور کلی به عنوان «دوره تکامل مفهومی conceptual یا ایدئولوژیک» در نظر گرفت. با این حال، با کمال فروتنی و تواضع، من در اینجا با او مخالفم و با او توافق ندارم، می‌خواهم و جرئت می‌کنم دیدگاهی تحلیلی‌تر، مفصلتر و عمیق‌تر از روند و جریان تکامل بشریت ارائه دهم. من معتقدم که «مرحله اول تکامل شامل تغییرات و جهش‌های صرف فیزیکی-شیمیایی» بوده است. و مرحله دوم تکامل، یعنی فرآیند و پروسه تکاملی حیاتی یا biological

evolutionary process، تاکنون دو مرحله تکامل را عبور کرده است و پشت سر گذاشته است؛ در حالی که مرحله سوم در حال حاضر در حال انجام است.

به نظر من، اولین مرحله از پله های رشد انسان را می توان مرحله «تکامل فکری» “intellectual evolution” نام داد که اوج climax آن انسان را قادر ساخت تا از محدودیت های وجود فیزیکی/مادی فراتر رود و صعود کند و واقعیت هستی شناختی ontological reality نهایی و غائی پروردگار حقیقی، خالق یگانه، را بر اساس فطرت پاک و خالص خود و عقل بی عیب و نقص، بدون کمک دانش و راهنمایی وحیانی، درک و فهم کند. این در واقع نشان دهنده یک جهش mutation و خیزش بزرگ از عالم ممکن و موجودات ممکن و مخلوق به سوی تأیید و تصدیق وجود خالق یکتا و آغازگر آسمان ها و جهان است. و این نه تنها به مفهوم شناخت پروردگار حقیقی است، بلکه به این معنی نیز هست که، به دور از زمینی بودن یا دلبستگی های شخصی که به دنبال سود مادی بالافصل و فوری در این دنیا، در زمان حال باشد یا روابط خونی و نسلی و عصبیت را بالاتر از هر چیز دیگری بداند، الله متعال به آرمان همه فعالیت های اخلاقی-عبادی تبدیل می شود و ایجاد ارتباط با او به عنوان برترین دستاورد اخلاقی/معنوی که منجر به سعادت و خوشبختی ابدی می شود، دیده می شود.

او که شیفته و دلبسته امور آنی و زودگذر مادی، امور پیش پا افتاده نیست (دل مشغولی های پست و ناچیز ندارد)، تمام خدایان دروغین را رد و ابطال می کند. این جهش ایمانی او را از گرداب زندگی روزمره دور می کند و از آن اجتناب می کند تا مبادا در ورطه آن سقوط کند. آرامش، عزم راسخ و صلح از خصوصیت های بارز و برجسته آن است. شخص مؤمن معتقد به توحید و اعتقاد توحیدی و یکتاپرستی به تفکر در مورد بی زمانی الله متعال و گذرا بودن زندگی روی زمین رهنمائی می شود و سوق داده می شود و الله متعال را به هدف نهایی و غائی تلاش های معنوی و

اخلاقی خود تبدیل می‌کند. این در واقع نشان دهنده اولین مرحله تکاملی رشد فکری انسان است که در شخص ابراهیم (علیه السلام) تقریباً پس از 5000 سال از ظهور آدم (علیه السلام) به اوج خود رسید.

جزئیات تفصیلی و زندگی و سیره ابراهیم علیه السلام بسیار گویا و واضح است. او در میان کلدانیانی زندگی می‌کرد، آلهائی که ستارگان و سایر اجرام آسمانی را می‌پرستیدند. بت‌های اجدادی نیز مورد پرستش شان قرار می‌گرفتند و علاوه بر این، حاکم و فرمانروای سیاسی آن سرزمین، نمود، نیز پیش از حد دارای قدرت الهی تلقی می‌شد. سه آیه مبارکهٔ سورة مبارکهٔ الانعام (6: 76-78)، با اساس تفسیری، مراحل استدلالی را نشان میدهد که ابراهیم علیه السلام از آن مراحل عبور کرد و سرانجام بر اساس تفکر عقلانی انسان به اعتقاد توحیدی به وحدانیت الله متعال، خالق یکتا، نائل آمد. برخی ممکن است در اینجا استدلال کنند که استدلال ابراهیم علیه السلام تنها به نفی و رد شرک و شریک قرار دادن برای الله تعالی منجر شد، در حالی که بینش مثبت به وحدت خالق روشن بینی معنوی واقعی نتیجه لطف الهی است. با این حال، عنصر استدلال و برهان عقلانی در گفتگوی ابراهیم علیه السلام با پدرش و قوم بت‌پرست کاملاً آشکار است و آنها را به طور قطعی رد می‌کند. تمام محور استدلال ابراهیم علیه السلام در آیات مبارکهٔ 76 - 78 علیه باورها و اعتقادات شرکی و خرافی قومش است و حماقت پرستش ستارگان و سایر اجرام سماوی را نشان می‌دهند. به این ترتیب، می‌توان اظهارات ابراهیم علیه السلام را به عنوان مقدمات استدلالی او علیه شرک و پرستش طبیعت فهم کرد.

● آیات مبارکهٔ 76 - 78 سورة مبارکهٔ الانعام :

فَلَمَّا جَنَّ عَلَيْهِ اللَّيْلُ رَأَى كَوْكَبًا ۖ قَالَ هَذَا رَبِّي ۖ فَلَمَّا أَفَلَ قَالَ لَا أُحِبُّ الْأَفْلِينَ ﴿76﴾

(76) پس هنگامی که (تاریکی) شب او را پوشانید، ستاره ای دید، گفت: «این پروردگار من است» و چون غروب کرد؛ گفت: «غروب کنندگان را دوست ندارم».

فَلَمَّا رَأَى الْقَمَرَ بَازِعًا قَالَ هَذَا رَبِّي ۖ فَلَمَّا أَفَلَ قَالَ لَئِن لَّمْ يَهْدِنِي رَبِّي لَأَكُونَنَّ مِنَ الْقَوْمِ الضَّالِّينَ ﴿77﴾

(77) پس هنگامی که ماه را تابنده دید؛ گفت: «این پروردگار من است». و چون غروب کرد، گفت: «اگر پروردگارم مرا راهنمایی نکند، مسلماً از گروه گمراهان خواهم بود».

فَلَمَّا رَأَى الشَّمْسَ بَازِعَةً قَالَ هَذَا رَبِّي هَذَا أَكْبَرُ ۖ فَلَمَّا أَفَلَتْ قَالَ يُعْتَبِرُنِي بَرِيءٌ مِّمَّا تُشْرِكُونَ ﴿78﴾

(78) پس هنگامی که خورشید را درخشان دید، گفت: « این پروردگار من است؛ این بزرگتر است». اما وقتی که غروب کرد، گفت: «ای قوم! من از آنچه (برای خدا) شریک قرار می دهید، بیزارم».

دانش حقیقی نشان می دهد که ستارگان، خورشید و ماه و همه اجرام سماوی طبق قوانینی طلوع و غروب می کنند که آن قوانین را الله تبارک و تعالی مقرر داشته است یعنی اینکه آن قوانین مشیئت الله تبارک و تعالی هستند . چه نادانی و چه سفاهت است که مخلوقات را بپرستیم، در حالی که می توانیم به سوی خالق یگانه حقیقی روی آوریم. بیاپید از همه این خرافات دست برداریم و خدای حقیقی و یکتا را معبود خود بپذیریم و اعلان کنیم.

ابراهیم علیه السلام چنین استدلال کرد و نتیجه نهایی خود را این گونه بیان نمود که الله تبارک و تعالی چنین از آن ذکر می کند:

● آیه مبارکه 79 سوره مبارکه الانعام :

إِنِّي وَجَّهْتُ وَجْهِيَ لِلَّذِي فَطَرَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ حَنِيفًا وَمَا أَنَا مِنَ الْمُشْرِكِينَ ﴿79﴾

(79) بتحقیق من روی خود را به سوی کسی آوردم که آسمانها و زمین را پدید آورد، حقگرایم و از مشرکان نیستم.

این تعهد کامل و مشتاقانه با یک پروردگار حقیقی ، ابراهیم علیه السلام را بر آن داشت تا الله تبارک و تعالی را در صدر وفاداری‌های شخصی خود قرار دهد. ابراهیم علیه السلام که قرآنکریم او را بت شکن معرفی می کند ، والاترین و عالی ترین شخصیت دینی برجسته و مؤمنی راستین به یگانگی الله تعالی است. اعتقاد توحیدی کاملاً در تمام وجود و رفتار او نفوذ کرده بود و بنابراین قرآنکریم به درستی او را دوست الله تبارک و تعالی می نامد (خلیل الله).

● آیه مبارکه 125 سوره مبارکه النساء :

وَمَنْ أَحْسَنُ دِينًا مِّمَّنْ أَسْلَمَ وَجْهَهُ لِلَّهِ وَهُوَ مُحْسِنٌ وَاتَّبَعَ مِلَّةَ إِبْرَاهِيمَ حَنِيفًا وَاتَّخَذَ اللَّهُ إِبْرَاهِيمَ خَلِيلًا ﴿125﴾

(125) و چه کسی نیک آیین تر است از کسی که روی خود را به خدا سپرد (و مخلصانه تسلیم شد) و نیکو کار (و فرمانبردار) بود و آیین پاک ابراهیم را پیروی کرد؟ و خداوند ابراهیم را به دوستی خود برگزیده است.

از سوی دیگر، ابراهیم علیه السلام به عنوان رهبر (امام و پیشوای) کل بشریت اعلام شد و بر این منصب سرافراز گشت .

● آیه مبارکه 124 سوره مبارکه البقره :

وَإِذِ ابْتَلَىٰ إِبْرَاهِيمَ رَبُّهُ بِكَلِمَاتٍ فَأَتَمَّهُنَّ ۗ قَالَ إِنِّي جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِمَامًا ۗ قَالَ وَمِنْ ذُرِّيَّتِي ۗ قَالَ لَا يَنَالُ عَهْدِي الظَّالِمِينَ ﴿124﴾

(124) و (به یاد آورید) هنگامیکه خداوند، ابراهیم را با سخنانی (مشتمل بر اوامر و نواهی و تکالیف) آزمود، پس او همه را بخوبی به انجام رسانید. (خداوند به او) فرمود: « بدرستی که من تو را پیشوای مردم قرار می دهم». (ابراهیم) گفت: « و از فرزندانم (نیز پیشوایانی قرار بده)». (خداوند) فرمود: «پیمان و عهد من به ستمکاران نمی رسد».

ابراهیم علیه السلام از سوی الله در آزمون‌ها و آزمایش‌های عظیم و امتحانات سترگ و سخت قرار گرفت و در هیچ‌یک از این آزمایش‌ها و امتحانات ناکام نماند، بلکه مؤفق، کامیاب و سربلند و پیروز شد. در همهٔ امور، ابراهیم علیه السلام خواستِ الله تبارک و تعالی را به انجام رسانید و برآورده ساخت و بدین ترتیب به مظهر «اسلام» تبدیل شد. بنابراین، شایسته‌ترین رهبری وعده‌داده‌شده برای مردمان همهٔ زمان‌ها از آن او گردید.

پس از اكمال تکامل فکری در شخصیت ابراهیم علیه السلام، زمان آغاز تدریجی تکامل اجتماعی انسان فرامی رسد. در وجود ابراهیم علیه السلام، ایمان به توحید تا بالاترین حد امکان درونی شد و در نتیجه او الگو و نمونهٔ والاترین و عالی‌ترین فضایل اخلاقی مانند راستگویی، صداقت، امانتداری، مهربانی و نرم‌خویی (تبارز برجستهٔ صفت حلم) گردید. البته این همه در سطح اندیشه و رفتار فردی تحقق یافته بود.

اما در این مقطع و برهه از تاریخ بشر، نیاز زمان آن است که این فضایل اخلاقی در سطح جمعی و در ساختار جامعه و دولت نیز متجلی شوند؛ به‌گونه‌ای که جامعه به‌طور کامل حاکمیت الهی و ربوبیت عام او را بازتاب دهد و بدین‌سان صفات الهی «عدل» و «ایستادگی و پایداری و صبر بر عدالت» را نمایان سازد.

● آیهٔ مبارکهٔ 18 سورهٔ مبارکهٔ آل عمران :

شَهِدَ اللَّهُ أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ وَالْمَلَائِكَةُ وَأُولُوا الْعِلْمِ قَائِمًا بِالْقِسْطِ ۚ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْعَزِيزُ
الْحَكِيمُ ﴿18﴾

(18) خداوند گواهی داده است که معبودی (بحق) جز او نیست، و فرشتگان و صاحبان دانش، (نیز بر این مطلب گواهی می دهند). در حالی که (خداوند در جهان هستی) قیام به عدالت دارد، معبودی (بحق) جز او نیست، که توانمند حکیم است.

قرآنکریم از سه پیامبر نوح، هود و صالح علیهم السلام که قبل از ابراهیم علیه السلام گذشته اند، یاد می کند و گزارش های مفصلی با جزئیات از دعوت آنها ارائه می دهد. این پیامبران گرامی، که همگی احتمالاً عرب تبار بودند، در زمان های قبل از اسلام و در مناطقی مبعوث شدند که بنا بر شواهد قرآنکریم، به نواحی و مکان های نزدیک بودند که مردم هم عصر پیامبر محمد صلی الله علیه و سلم در آنها رفت و آمد داشتند.

پیش از ابراهیم علیه السلام، مردم عموماً تنها در یک خطای اعتقادی گرفتار بودند: باور نادرست شرکی. زندگی ساده بود که بر اخلاق ابتناء داشت، مفسد تمدنی هنوز زندگی و رفتار آنها را آلوده نکرده بود. بنابراین، تمرکز پیامبران گرامی پیشین علیهم السلام عمدتاً بر اثبات توحید و نفی شرک بود.

با توجه به ابراهیم علیه السلام و نبوت مبارک، آن دیده می شود که جوامع انسانی و بشری، با فراتر رفتن از سادگی زندگی پیشین، گرفتار انواع عدم تعادل ها و انحطاط اخلاقی شدند و فساد اخلاقی را نشان دادند. آنان نه تنها در انواع انحرافات جنسی روی آوردند و غرق شدند، بلکه از طریق تجارت ناعادلانه، بی نظمی های گردش پول، و بدترین اشکال استثمار اقتصادی و سیاسی، در جامعه اختلال را نیز به نمایش گذاشتند. شکاف تمدنی میان استثمارگران قدرتمند، متکبر و طبقه ضعیف و ستمدیده، برای نخستین بار در تاریخ بشر آشکار شد و تبارز کرد.

از همین رو، حضرت لوط علیه السلام به ارض سدوم و عموره فرستاده شد؛ سرزمین های که مردمان و ساکنین آن به بدترین اشکال انحراف جنسی، یعنی همجنس گرایی، گرفتار بودند. رسالت دینی شعیب علیه السلام نیز اصلاح مفسد اقتصادی، کم فروشی و غارت مالی در مدین را اهتمام داشت.

در داستان رویارویی موسی علیه السلام و فرعون نیز می بینیم که موسی علیه السلام فرعون و مصریان را به توحید ناب دعوت می کند. رسالت موسی علیه السلام محدود به بنی اسرائیل نبود. موسی علیه السلام الوهیت فرعون را به چالش کشید و رد کرد؛ فرعون می پنداشت و می گفت: «من پروردگار برتر شما هستم.»

● آیه مبارکه 24 سوره مبارکه النازعات :

فَقَالَ أَنَا رَبُّكُمُ الْأَعْلَى ۝ ﴿24﴾

(24) و آنگاه گفت: «من پروردگار برتر شما هستم.»

قرآن کریم این ستم و ظلم سیاسی و اجتماعی را چنین توصیف می کند:

● آیه مبارکه 4 سوره مبارکه القصص :

إِنَّ فِرْعَوْنَ عَلَا فِي الْأَرْضِ وَجَعَلَ أَهْلَهَا شِيَعًا يَسْتَضِعُّ طَائِفَةً مِّنْهُمْ يُدَبِّحُ أَبْنَاءَهُمْ وَيَسْتَحْيِي نِسَاءَهُمْ إِنَّهُ كَانَ مِنَ الْمُفْسِدِينَ ﴿4﴾

(4) بی گمان فرعون در زمین برتری جست و اهل آن را گروه گروه کرد، گروهی از آنها را به ضعف و ناتوانی می کشاند، پسرانشان را سر می برید و زنانشان را (برای خدمت) زنده نگه می داشت، بی تردید او از مفسدان بود.

فرعون در مصر چنان بلند پروازی کرد که مردم آن را به فرقه های مختلف تقسیم کرد. فرعون بنی اسرائیل را به طرز وحشتناکی مورد ظلم و ستم قرار داد .

با وجود تلاش های این پیامبران گرامی یعنی لوط ، شعیب و موسی علیهم السلام هیچ یک از آنها نتوانستند جامعه خویش را به طور کامل دگرگون سازند؛ جز آن که مخالفان سرسخت شان در مبارزه توحید و شرک از میان رفتند. موسی علیه السلام، در

رهایی و آزادی قوم خود (بنی اسرائیل) از یوغ سیاسی فرعون مؤفق شد، اما این امر تنها با یاری خاص الهی و معجزات الهی میسر و امکان پذیر شد.

با گذشت زمان در مسیر تاریخ، بنی اسرائیل به جای پایبندی به روح شریعت، به ظواهر خشک قانون بسنده کردند. رهبران دینی و سیاسی آنان، با فروکاستن و تقلیل دین به تشریفات بی روح، از معنویت عبادت غفلت کردند. عیسی علیه السلام این ریاکاری دینی و چسپیدن به تشریفات ظاهری و قانون گرایی بی روح را به شدت نکوهش و تقبح کرد؛ اما به جای پذیرش اندرزها و نصایح عیسی علیه السلام، یهودیان او را آزار دادند و شکنجه کردند و قصد کشتنش را کردند اما غلبه اراده و قصد الله تبارک و تعالی واضح و آشکار است.

● آیات مبارکه 157 - 158 سوره مبارکه النساء :

وَقَوْلِهِمْ إِنَّا قَتَلْنَا الْمَسِيحَ عِيسَى ابْنَ مَرْيَمَ رَسُولَ اللَّهِ وَمَا قَتَلُوهُ وَمَا صَلَبُوهُ وَلَكِنْ شُبِّهَ لَهُمْ
وَأَنَّ الَّذِينَ اخْتَلَفُوا فِيهِ لَفِي شَكٍّ مِّنْهُ مَا لَهُمْ بِهِ مِنْ عِلْمٍ إِلَّا اتِّبَاعَ الظَّنِّ وَمَا قَتَلُوهُ يَقِينًا^ط
﴿157﴾

(157) و (نیز) بخاطر این گفته شان که « ما مسیح، عیسی پسر مریم پیامبر خدا را کشتیم ». در حالی که نه او را کشتند و نه به دار آویختند، لکن امر بر آنها مشتبه شد، و هر آینه آنان که در (باره ی قتل) او اختلاف کردند، قطعاً از آن در شک هستند، و علم به آن ندارند و تنها از گمان پیروی می کنند و به یقین او را نکشته اند.

بَلْ رَفَعَهُ اللَّهُ إِلَيْهِ^ط وَكَانَ اللَّهُ عَزِيزًا حَكِيمًا ﴿158﴾

(158) بلکه خداوند او را به سوی خود بالا برد، و خداوند پیروزمند حکیم است.

آری عیسی علیه السلام را شکنجه کردند و می‌خواستند با به صلیب کشیدن او را بکشند. و تا آنجا که به آنها مربوط می‌شد، ظاهراً مؤفق شدند، اما «تصمیم الله متعال بر نقشه آنها غالب شد، همانطور که در آیات مبارکه قرآن کریم ذکر شده است.

پس از فاصله‌ای حدود ششصد سال بعد از عروج ملکوتی عیسی علیه‌السلام، آخرین پیامبر حضرت محمد صلی‌الله‌علیه‌وسلم در مکه مکرمه مبعوث شد تا بر اساس رسالت جهانی هدایت همه بشریت را بر عهده گیرد. به راستی، پیامبری محمد صلی‌الله‌علیه‌وسلم هدف و غایت کل فرایند و جریان تکاملی خلقت بود؛ فرایندی و جریانی که در وجود او، در بعثت و رسالت او به اوج خود رسید و با قیام و برپایی نظم اجتماعی سیاسی مبتنی بر حاکمیت الله تبارک و تعالی ذات یگانه، خلافت کامل الهی بر زمین تحقق یافت.

علامه اقبال لاهوری رحمه الله علیه، در اشعار اثر گذار خود، به درستی رسالت حضرت محمد صلی‌الله‌علیه‌وسلم را اوج و کمال یک روند طولانی تکاملی می‌داند.

(این اشعار تأثیر گذار در بال جبریل قابل دریافت اند)

خلاصه مطلب اینکه، فرایند و پروسه طولانی و پر فراز و نشیب آفرینش و خلقت با عبور از مراحل گوناگون نزول و تکامل، سرانجام با ظهور «کامل‌ترین انسان» و «کامل‌ترین پیامبر» به اوج خود رسید؛ آن‌گونه که در شخصیت و رسالت نبوی محمد صلی‌الله‌علیه‌وسلم متجلی شد. با این همه، تنها یک گام دیگر برای به‌ثمر نشستن کامل آن باقی مانده است.

پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وسلم چهارده قرن پیش، با برپایی نظام سیاسی اسلامی در بینه گسترده شبه‌جزیره عربستان، ثمره و حاصل عظیمی به‌دست آورد؛ مرحله بزرگ در تکامل اجتماعی سیاسی بشر و بی‌گمان مؤفقیتی عظیم و سترگ. اما اکنون این انقلاب باید گسترش یابد و سراسر جهان را دربر گیرد تا همه بشریت رحمت و شفقت ایمان

اسلامی و جهان بینی آن را پچشد. در حقیقت، این همان آخرین مرحله تکاملی است که بشریت به تدریج و آهسته به سوی آن در حرکت است؛ زیرا از هر چیزی از گوهرهای دانش و حکمت، و بخصوص خیر مثبت ارزش های عالی اجتماعی را در اختیار دارد، از میراث پیامبری محمد صلی الله علیه و سلم نشئت می گیرد. و سرچشمه در تعالیم الهی نهفته در قرآن کریم و سخنان حکیمانه نبوی، همراه با الگو و نمونه های عملی آنحضرت صلی الله علیه و سلم دارد.

بدین ترتیب نمونه از صفت الهی "قیام بر عدالت" [آل عمران:18] و تحقق کامل "هدف نبوت و رسالت و وحی" که در کلمات "... تا مردم به عدالت و قسط قیام کنند" [57:25] توصیف شده است، را به نمایش گذاشت.

آنحضرت صلی الله علیه و سلم نظام و سیستم عدالت اجتماعی و برابری را از طریق مبارزه در سطح کاملاً انسانی با طرح استراتژیک به حیث یک رهبر انقلابی مصمم که با همه مشکلات و موانع روبرو می شود و از همه آزمایش ها و آزمون ها و امتحانات عبور می کند، تأسیس کرد. این به خودی خود بالاترین مقام و منزلت و جایگاه معنوی انسان را اثبات می کند .

ثبات ، استقامت، صبر ، فداکاری و تلاش پیامبر اکرم صلی الله علیه و سلم و اصحاب گرامی شان واقعاً نمونه و الگو هستند و بدون ذره شک و تردید به اثبات رسانیدند که انسان منزل رفیع ، شامخ و گل سرسبد آفرینش و خلقت الهی است. الله متعال او را با پتانسیل و قدرت بی حد و حصر مستعد کرده است.

از این رو، کاملاً یقینی است که بشریت سرانجام به این مرحله نهایی یا کمال تکامل روحی ، اجتماعی دست خواهد یافت و سراسر جهان شاهد صلح اسلامی خواهد بود؛ یعنی نظام جهانی اسلامی عدالت و قسط که به طور کامل اجرا می شود و این خود دلیلی روشن و تجلی آشکار از رحمت و شفقت جهانی پیامبری محمد صلی الله علیه و سلم است.

